Call No. .... *Date* ....

Acc. No. ....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. 7851 Call No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

Call No. .... *Date* ....

Acc. No. ....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

اکبر نامہ

از

ابو الفضل

حصّہ (۱)

رام نرائن لال بینی مادھو

۲ کٹرہ روڈ

الہ آباد

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Acc. No 08611
Date 6.9.74
51/83

الہ آباد لیتھوگرافر اینڈ پرنٹرز ۲۶ اے کھار نہل روڈ الہ آباد میں چھپی

954.025

الله اکبر چه دریافتست ژرف و شناختنی شگرف که حقیقت پذیران دقیقه رس و روشن
ضمیران صبح نفس که باریک بینان جداول آفرینش و پرکار کشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در
ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدے گرانمایه و گوهرے والا طبع که در کالبد قیمت نگنجد و میزان
قیاس بر نسنجد و بکیال گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست
متحرک و هوائے متموج نیافته اند و چرا چنیں نباشد که سرانجام دار الملک معنے بے دستیارے
آں امکان نپذیرد و معمورے خراب آباد صورت بے مددگارے آں در اندیشه نگذرد مثنوی

ایں چه سخن بود که شد آشکار — پرده برانداخت ز هژده هزار
نیست دریں بزم بسر مستیش — نیست حریفے بزبردستیش
کارکشا اوست دریں کارگاه — صدر نشیں اوست دریں بارگاه
هرچه درآید بدل اهل هوش — دل بزبان گفت و زباں زد بگوش
از در دل هم بدرِ دل رهش — ناطقه و سامعه جولانگهش
ماه سخن را بر صدگاه هوش — مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بپایهٔ والاے آں نزدبان آسمان تواں رسید بپاے بادپیماے خرد در بیداے
ناپیداے طبیعت آں قدم نتواں زد آتشے مزاجیست باد نهاد خاکے طبیعتے آب نما منعکس
آتشکدهٔ دل اوج پروازش بزمگاه هوا گرمی بازارش با آب آرام گاهش صفحهٔ خاک
مرتبه شناسان صفوف غربت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سپه سالار انجمن معنے بل
خلف صدق دل دانستند موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر ابوالاباے ضمیر انگاشتند خاصهٔ سخنے

که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح که خدائی آسمان و زمین و حمد دادار جان و تن آفرین هم آغاز را پایهٔ سرفرازی و هم انجام را پایهٔ دلنوازی هم قافله سالار سخن وران و هم شهریار سخنوری چراغ کلبهٔ تاریک نشینان انیس وحدتسرای خلوت گزینان درد افزای باطن مشتاقان کوی خدا جوئی مرهم بند ناسور خسته درونان کنج ناشکیبائی نوشداروی شورابه نوشان اشک حسرت مومیائی شکسته دلان زاویهٔ خاموشی رزم آرای دلاوران هنگامهٔ عشق بزم افروز معشوق مزاجان بارگاه اطمینان تشنه لبان دریافت را استشفا بخش گرسنه دلان بادیهٔ جویائی را جوع افزا ازین جاست که حمد پروران بیدار دل با همه سراسیمگی شوق و بی آرامی شغف دست فکرت از دامن هودج کبریا کوتاه داشته تشنه لب و آبله پای هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده اند و بدستیاری انصاف پای ادب در دامن عجز پیچیده و درانچه شایانی آنرا از عطیه خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده اند ـ بیت

راه کمال ترا حرف لغط ریگ دشت ۔ عالم علم ترا شهر سخن روستا
بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند ۔ لطمهٔ حیرت بروی و سیلی جهل از قفا

یعنی سپاس ایزد بیچون از احاطهٔ امکان بیرون ست و ستایش خداوند بیهمال از احصای اکوان افزون ـ شعر

حدیث آنجا که از یزدان شناسیست ۔ سپاس اندیشه ماناسپاسیست
تو جرات بین که همت میزند جوشش ۔ که گیرد قطره دریا را در آغوشش
نه پنداری که حرفش در کتابیست ۔ که این حرف گمان و ماهتابیست
سخن را چند باشی محمل آرای ۔ بدست آویز عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیان را با آسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود و خاکیان را با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیان را بلامکانیان چه نسبت خواهد بود تا حصهٔ من ذرهٔ خاک نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد محبوس مطمورهٔ امکان و حدوث را به بادیه پیمائی عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا ذرهٔ سرگشته بی سروپا را در شعشعهٔ نیر جهان افروز بجز هوادارے چه بهره و قطره

شبنم را با بحر زخار و ابر مدرار بخلاف خشک چه نصیبہ ہیہات اگر ذرہ ازاں فروغ بخش انجمن ہستی گوید اگرچہ او را می شناسد شد و او را می گوید اما از و می گوید و او را می جوید لیکن تنگنائے ظلمت را با ساخت نور چہ نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چہ مناسبت آفریدہ ہرگاہ کامیاب شناسائی تواند شد تا دمے چند در ہولے صنائع بدائع مکنونات او زند یا قدمے چند در صحرائے ادراک مخزونات او نہد اورا در معرض ستایش آفریدگار در آمدن چگونہ سزد بار نایافتہ را از خلوت سرائے سلطان سخن گفتن خود را در مضحکۂ انام انداختن و سخرۂ ہنگامۂ عوام ساختن است۔ شعر

پائے سخن را کہ درازست دست
سنگ سراپردۂ تو سر شکست

گرچہ سخن فربہ و جان پرورست
چونکہ بخوان تو رسد لاغرست

اے برتر از کرسی عقول و اوہام وائے والاتر از ساخت عناصر و اجرام چوں معرفت ذات و صفات بخشندے معلوم شد کہ سپاسدارے بر ہمت ما لازم نکردی و چوں نعمت بے منتہا عنایت نہ کردی مفہوم شد کہ بر ذمت ما شکر گذاری واجب نفرمودے۔ چوں در گفتار بستہ دیدم در گاہ کردار کشودہ یافتم۔ بخود۔ بخود گفتم کہ اگر توانائی سخن سرائے نداری و باد پیمائی نمیتوانی کرد آزردہ مباش کہ ایں طریق چرب زبانان تہیدست ست کہ لفظ را بفریب دلالگی بہائے معنی فروشند حمدی کہ از روی فرمان جہان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانوادہ امکانی واجب شمردہ است کہ گوہر شب تاب خرد را از بخششہائے مہین مبدار فیاضست چراغ روشنائی ساختہ در رفت و روب عرصۂ باطن و ظاہر کوشند اگر منتظمان کارگاہ قضا و قدر فردے از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنہائی داشتہ اند نخستین کمر ہمت در اصلاح خود بندد آنگاہ در فلاح دیگراں کوشش نماید اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکثر کہ در سلسلۂ نظام کون و فساد ازاں ہم گریزی نیست آوردہ اند کہ اگر فرمان رواست اصلاح دیگراں را بر صلاح خود مقدم دارد کہ مقصود از شبانی پاسبانی رمہ است و غرض از سلطانی نگاہبانی ہمہ وافر فرمانبردار است نخستین برادا مر من لہ الامر اقدام نماید پس نہانخانۂ دل خود را از خواہش گراں پائے و خشم سبک سر پاک سازد تا بایں زیست و رفتار بستایش داد ار بیچون و پروردگار

درون و بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن با ینجا رسید عقل سرگرداں را
منزل در دور نمود اندیشه را وقت بقدر خوشش شد خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و
درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ سازراه و نوید وصول خوش وقت گشته بود که
ناگاه دل دوربین را بازپای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که
صفات کمال او را دریابد و آنرا بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهاے بے انتهای قدم را در شمارد
و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این را حوصله بشری برنه
داند و از پس ماندگان پیشگاه سپاس گزاری باشد یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثنا خوانی
الهی نام نهد و از تاریکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر گرد طبع حیله جوئی این را غنیمت
دانسته از حمد باز ماند و آغاز درانچه حیله ساز وقت مقصود وا نموده است نماید بلکه از حمد خدا
آنست که این نفس سپاس دوست خود آرای خود فروشش را بر آستان بندگی در پایه نیاز
و سر افگندگی داشته از طاق نظر خود بین خویش افگند تا معنی بیچارگی او بصورت نیاز مندی
آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروتنی سرمایگی پیرایه گیرد تا شایستگی کنار مقصود را سزد
و بحمد دادار جان آفرین گراید و چون این متاع سپاس گزاری در بنگاه بشری فراوان
علی الخصوص در معامله جای این راقم بے اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر
سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت مکراندوزی این خود سرای برآمد خود را آماده بسپاس
بلند گردانم از دانجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمی داد و
دل معامله فهم از حیرت سر برنمی آورد نه فطرت می گذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید
بدستیاری حرف و صورت در پیشگاه ثنا خوانی خداوند جل جلاله درآمده باستعارات مستعار
و عبارات متبذل خورسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی می شد که مثل دانایان کم حوصله
دل از جستجوے او باز داشته لب از گفتگوے او بر بندد و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف
آن طریق مستمر دارد عجز وا نموده خود را از نیک اندیشان راست گوی ظاهر کند زمانے دراز در
اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی از دست
درے از روشنائی کشودند و دل هرزه گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد پیام آگهی بگوش

توفیق رسید که اے نقش طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف می کنی که دیباچه را بحمد آرایش دہی
حال فرمان روائے زمین و زمان گوہر تاج بادشاہان می نویسی و سپاس ایزدی بتحریر میرود
و نیایش خدائے بتصویر می آید حمد را حمد نی باید چه مصنوعات صانع بر کمال حمد یست از
دادار پاک که بزبان بے زبانی ادا شده آگاه دلان آباد باطن را بدریافت این پذیرائی نور مطلق
می گرداند و بسایۂ بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والاے بزرگ نہاد وجوب وجود ست
میرساند و پیداست که در عالم عنصر عظیم تر اثری و شریف تر گوہری از وجود گرامی پادشاهان
والا شکوه که سرانجام نظام ظاہر عالم وابسته بد ستیاری ہمت قدسی اعتصام ایشانست
نداده اند و بیقین کار جہانی به تنی سپردن و مهم عالمی بشخصی گذاشتن جہان معنی در و نہادنست
بلکه جان جہان معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی که آہنگ دریافت شمائم نسایم بہارستان
معنوی داشته بر سریر کامروائی سر بلند باشد سیما خدیو زمانی که با این دو حالت شکرف از سر چشمه
باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خدا آگاہان که بتائید ایزدی ازین مراتب
فراتر شده زنگ آمیز نگارین خانه معانی و بزم افروز شبستان حقائق شده محرم خلوت کدهٔ
شهود و انیس صفوت سراے وحدت گشته بخت بیدار بر تخت اقبال نشیند و فرمانرمائے
صورت معنی و عقده کشائی ظاہر و باطن بدو تفویض یابد چنانچه طرازنده اورنگ شاہی
و فرازنده لوای ظل اللّٰہی زبان مسعود ماست که مجموعۂ نقشبندان فہم و خرد بل کارنامۂ صنعتگران
ازل و ابداست با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تگاپو سرگرداں مانده
از شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایۂ سعادت جاوید میسّر شد دیدۂ اُمید
روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتہاج یافت دامن مقصود بدست افتاده
چہرۂ مطلوب در نظر آمد۔ سبحان اللّٰہ این چه سریست بدیع که در کتابہاے روزگار سپاس
دادار پاک براے زیور کتاب می آرند و درینجا کتاب را براے ثناے ایزد جان آفرین می آرایند
در صحائف جہانبانان حمد را بطفیل مقصود بزبان می رانند و درین شگرفنامه مقصود را بطفیل
ستایش می نگارند در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه خردشناس
راشناخوانی کردار ست سوابق در محامد الٰہی بسخن التجامی بردند و درین دیباچه بدیع رقسم

بانسان کامل که پادشاه حق پرست ست پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت
خداجوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست و در فرقه ارباب تجرد واصحاب
تعلق محبت پدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که راه مخالفت
هشیاری می رفت باز آمده از ملازمان شعور ست تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی
می کرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه ست خودپرستی کوباطن
که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کردی چشم بینا یافته سرافگنده و شرمنده بعبادت گاه
ایزدپرستی درآمد حسد و ناتوان بینی که باد مالیخولیا در سر و سوداے جنون در دماغ داشته
باداداردانای توانادم منازعت و مسارعت می زد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران
درگاه عظمت و طبقه مساعدان جود و دولتست درو طلب که صمت ابد همان همان تواند بود
از تنگی بر پیچی آمده هم مقصودے و هم قاصدے می نماید و چرا چنین نباشد که درین زمان
دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی چهره کشاے
صور بے عیبے ست وچگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی
قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق موشگافی صاحب عیار جواهر صرافیست
نادر عالم وجود پیشواے ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتداے اصحاب تعلق که سلطنتش
نامند جدا جدا بود درمیان تو کشاکش اختلاف بواطن را سراسیمه داشتند امروز که از بلند
یابی پیش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب
گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است یا این گره کشای کنوز خردمندی و کلیدداری
خزاین خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هرآینه اندکی ازبسیار
از مکمن بطون بمامن ظهور آمده باشد هیچ می دانی که این شعشعه عالمگیر بنفس نورانی کیست
و قدم میمنت سرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت و حقانیت بادشاه عالم پناه
زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف سپاه ـ مظهر قدرت الهی ـ مورد کرامت نامتناهی ـ
یگانهٔ درگاه صمدیت ـ مقرب بساط احدیت ـ گوهر معدن شاهنشاهی ـ نقش خاتم یداللهی ـ
فروغ خاندان گورگانی ـ چراغ دودمان صاحبقرانی ـ صاحب سریر بجوتی ـ وارث سریر همایونی

مبدع قوانین جهانبانی - مخترع قواعد کشورستانی - غرهٔ ناصیه صبح هدایت قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت - گرامی ساز گوهر آدم - ولیعهد نیر اعظم - انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر - مقدمهٔ جنود فتح وظفر - لب لباب امتزاج لیالی و ایام - زبدهٔ نتائج عناصر و اجرام - چشم جهان جود و افضال - خال رخسار سلطنت و اقبال - قوة الظهر شخص خلافت - مسرة الصدر عدل و رافت فرزندهٔ گوهر بخت بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری - قدر دان جوهر خردمندان - قیمت شناس گوهر همت بلندان - گره کشای کار فرو بستگان - مرهم بند ناسور دل خستگان - صاحبدل روشن رای جان بخش و جهان پیرای - روح مصور و عقل مجسم - عالم جان و جان عالم - روشن ضمیر - حق بین - طریقت پسند حق گزین - هشیار خرام - دوام آگاهی - بیدار نشین - تخت صبحگاهی - یکتای خلوتکدهٔ نور - نور افزای نهانخانهٔ حضور - عارف اطوار سبل - کامیاب صلح کل - مورد غرائب کرامات - صاحب عالی مقامات - محرم اسرار سفیدی و سیاهی - مظهر حقائق کونی و الهی - بینای روابط تقییدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و آفاقی - منهل متعطشان زلال وصال - مقصد متحیران طریق کمال - مظهر نکات شگرف و معارف گرامی مورد علوم لدنی و رموز الهامی - محفل آرای سفر در وطن - شمع افروز خلوت در انجمن - زود رس - دیر گیر - بسیار بخش - اندک پذیر - دیدبان سفینه کن مکن - سفینهٔ دریای بے سر و بن - دقیقه شناس - حفظ مراتب - موی شگاف تقسیم رواتب - فرخنده رای خجسته منظر - فرخ طالع بلند اختر - بردبار گران سنگ - صاحب فر عالی فرهنگ - خرد آرای تجرد نواز - دوست پرور - دشمن گداز - ملک گیر - عالم آرای - عدو بند کشور کشای - صاعد ارایک - عظمت و جلال رافع وسائد حشمت و اقبال - پاسبان دولت و دین - نگاهدار تخت و نگین - طرازندهٔ هفت اقلیم - برآزندهٔ تخت و دیهیم - شهسوار صف شکن - شاهباز شیر فگن - مجاهد میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشید بنیان سلطنت و ریاست - موسس ارکان تربیت و سیاست - معتصم عروهٔ وثقی عقل کامل - مستوثق حبل متین عدل شامل - درردی بزم گاه تمام نظر - در دل رزمگاه تمام جگر - در بزم عشرت ابر دریا بار - در رزم نصرت دریای خونخوار در میدان جرأت سیف مسلول - در جولان جلالت رمح مصقول -

دریاے موج انگیز عالم عطا۔ سحاب آتشبار نسیان و غا۔ انفاسش مجمره گردان بزم روح الطافش مردمه جنبان صبح فتوح۔ عدلش بر اعتدال فروردین از طبع خورده انگیز خلقش نسیم اردی بهشت از غنده لب ریز۔ عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض و ممتحن عقل سلیمش در کشف منفصلات مستشار موتمن۔ ظاهر فرجشیدی و شکوه فریدونی۔ باطنش دانش سقراطی و بینش فلاطونی۔ ظاهر و باطنش مرتاض۔ چشم و دلش با مبداء فیاض دل را بازمان و مساز ساخته وحدت را با کثرت انباز کرده۔ بیداریش در پاس نفس گذشته همتش پای بر هوا و هوس مانده۔ صدق معامله اش دکانچه تبلیس و تدلیس۔ بر انداخته عیار دانشش قلب رزاند و در زر و گوهر آسود جدا ساخته۔ جلباتیر بر مفارق عزایم دریده طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیده۔ شعشعه جبروت ادپیشانی عاطفتش لمعه طور بیرون داده بارقه لطف از نوائر قهرش زبانه نور بر کشیده۔ صولتش جگر سنگین جانان گداخته هیبتش زهره آهنین۔ جگران آب ساخته۔ دلتنگی روزگار اثری از گره ابرویش۔ کشادگی زمانه پرتوے از شگفتگی خویش۔ دعاے بقایش بر زبان خرد و بزرگ مقام گرفته۔ مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته۔ بلندی نامش ناموران اکناف را پست کرده۔ تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده۔ طنطنه اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده۔ کوکبه جلالش اندیشه ملوک طوائف فراز نموده صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده۔ آوازه شکوهش کران تا کران رسیده۔ صلاے عطایش از اقصاے شش جهت گذشته درگاه والایش متوطن منتخبان هفت اقلیم گشته دولت روز افزونش کارنامه ازمان و ادوار شده۔ طالع همایونش دیباچه سعادت ثابت و سیار نموده۔

مثنوی

آں شهنشاه آسماں پایه	چتر اقبالش آسماں سایه
چمن آراے دانش و فرهنگ	پایه افزای افسر و اورنگ
تخت فندیش بدولت ارزانی	شخص بختش گشاده پیشانی
حضرتش قبله گاه حق طلبان	رافتش چشمه ساز تشنه لباں

زیر پا کرده از یک اندیشی　　تخت شاهی و نطع درویشی
نه فلک بر مراد او دوّار　　هفت اختر بکار او بسیار
بزم سازِ جهان بهشیاری　　پاسبانِ جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم رزم درون　　جام لبریز ده بباده و خون
بیم خاقان زگرمی خونشس　　دهم قیصر زچین ابرویشس
آسمان جلوهٔ زمین تمکین　　صاحبِ عقل کل جلال الدین
نورِ خورشید ذات ظلّ الٰه　　گوهرِ تاج و تخت اکبر شاه
این جهانِ کهن ازو نو باد　　کوکبش آفتاب پرتو باد

این تهی دست که از بی سرمایگی ستودن نه جاے نشست و نه پاے ایستادن داشت بیمن این نیت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفریننده شده بو العجب خزینه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیاگر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم دست نوال گشودم و در خزینه کشادم نیکبخت بودم دولتمند شدم حرف سرا بودم ثنا خوان گشتم بر آستانه مجاز در حقیقت گشودم ساده لوح بودم نکته نگار شدم در مراد که بر روی من فراز بود از کشایش ایزدی باز شد سر افگندی بسرفرازی بدل گشت ناکردهٔ من بکرده مجری شد و ناگفته من بگفته موزی گشت از بار عام بدولت سراے خاص آورده من بی زبان را زبان سخن سراے بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه پیشینیان هر طائفه از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعاے والاخزان قدسی و صاحب نوامیس الٰهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرو رفته اند چه طریق عوام و چه بائین خصوص مزین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بر آن نمط پردازم و دعاے گردهے که در پیشگاه دریافت این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم لیکن چون این پی برده حقیقت از راه مجاز می داند که اگر آشفته راى در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلر بیگی آن دولت را رحمت پذیر فرمان رواے زمان گرداند - هر آئینه بسفاهت با جنون منسوب گردانند -

شعر

چه یارا سها را که رخشنده مه را — سفارش بخورشید انور نوید
همین رفعت قدر او بس که خود را — دران حضرت از ذره کمتر نوید

در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش نه بخشیده اند و قدرت سفارش مورچه نداده از چون منی بر در مانده بل را نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن درگاه استدعای رحمت و تحیت مانده نماید و التماس مغفرت و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنا بر این خاطر را ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت منوال بادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات این برگزیده الهی را بی شائبه تکلفات نثر پردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت و نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده هرچند یکی ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما ازانجا که مقصد بلند همت و همت کوتاه بود این دولت میسر نمی شد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه برپیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق می گزاری حق خالق نیز بجای می آری اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا می کنی در معنی بحمد خدای جهان آفرین قیام می نمائی روز بروز این عزم مصمم می شد و اسباب نیک بختی آماده می گشت تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظر کرده و عموم مهربانی مستعدان سعادت برین قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص واپس ترین قوافل ارباب سعادت نظر بعزمراد ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل مانده و آستین همت طراز عقیدت بر هیژده هزار عالم افشانده پرتو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و دقائع فتوحات دولت افزای ما را بخامه صدق نگارش نماید چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید واقعه نویس

جلائل آثار ساخت یا زبان عجمی را فصاحت گفتار کرامت کردنی نی سخن را بال و قلم را قدم بخشید
سروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ جان بخش رسانید یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت و تنزیل
وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جستجوی در جمع کردن جرائد احوال و صفائح واقعات
حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه قدیمان این دودمان دولت
از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت
می درآوردم و باطراف ممالک بجمعی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی و مظنون برخی
بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتهای خود را ببارگاه حضور
فرستادند هرچند این داعیه سعادت افزا اهتمام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال
انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آوردهای که تاچه پدر
رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمهٔ این
کتاب گرامی سازد و آنچنان تفصیل که از دقائق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت
نشود آنرا که بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهی ست از
اندیشه که مکنون ضمیر بود باز مانده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید
تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان
آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحائف
دولت تحقیق تواریخ بسی از سوانح مخدوم گرامی و نیز جدی فراوان رفت تا اکثری از
مناشیر معلی که از ابتدای اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال ست بحدود اقطاع شرف
نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست درآمد و بسا مضامین مقدسه او سرمایهٔ این
شگرف نامه گشت و کوشش بلیغ بجا آوردم تا بسیاری از عرائض که اعیان دولت
و منتسبان عتبهٔ سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صوادر اکناف ولایت
معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد و اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت
و همت گماشتم که مسودات و بیاضهای هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد و آنها نیز
ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگرفتم و با این همه اسباب و گنجوری خزاین

مطالب چوں از دیرگاه خانه نقل خراب است و اختلافات و تناقض در اخبار و آثار شایع
بآں بسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظهٔ کامله جزئیات و کلیات وقایع
و سوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بود تا امروز که ببالاے خرد قبلهٔ بالغ
نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرتسم داده‌اند التماس تصحیح شنودهاے خویش نموده در
مجالس متعدد بصحت رسانیدم و شبهات شکوک را بگزلک تحقیق و ایقان محو کردم و چون
باطن را اطمینانی پذیرآمد خاطر اخلاصمند را ببذل مجهود کار فرماے ایں مطلب عالی گردانیدم
امید که بتائید اخلاص ایں خدمت بانجام رسانم و آنچه از عجائب ایں نوباده چمن کائنات
و فهرست کارنامهٔ مکنونات در خور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلاں را شمع
بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیراں را سرمایهٔ مزید آگاهی شود. سبحان الله
چه دولتست که عبادت الهی را در پرده خدمت پادشاهی بجاے می آورم و دستور العمل
صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را براے کافهٔ خلائق از پادشاه تا گدا ترتیب
داده سرمایهٔ دولت ابدی خود می گردانم و چوں دریں کتاب که محمدت نامهٔ ایزد بیست هر زمان
نام والا شکوه ایں بادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور می دانم لاجرم بحضرت
شاهنشاهی عبارت را گرامی می سازم و از بادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت
بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمی کنم و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آں قدسی
نژاد بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را ایں خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته
اشارت می نمایم و از جد گرامی ایں خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر
نموده عبارت را کوتاه می گردانم ✢ ✢

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائر مرآت نظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان
استتار الهام و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه
و غرائب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله اقتضای آن می کند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی
و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج اتصال و اجتماع و استقلال و قرانات علوی
و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف
و هبوط تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان
نگارخانهٔ تکوین و اختراع اندیگانه از خلوتیان پرده سرای بطون بپارگاه ظهور روی نماید
و یکتائی از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملاء اعلی وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسلهٔ کون
و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد که وجه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن
واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی متنبی بر جمع اضداد و انانیت عظمی در هر
سر و انصاف نایاب محبت ناپدید و خواهش در فربهی و شهوت در روز افزونی خردمند
دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروائی که بتائیدات ایزدی موید و بسعادات
سرمدی مستسعد باشد گریز نیست و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی
معنویست و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در مشیمهٔ معادن
به بلوغ رسد که لائق افسر شاهی تواند شد اینچنین گوهر بی بها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان
نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات
باستعداد خود فائز گردد و دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که مقدار مدت تائید
باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و

عظمت لوان زمان ظاهر تو که بار عالم و عالمیان را بدستیاری تایید الهی بر فرق همت گرفته
فرق عالمیان را از فساد نگاه می دارد و کار جهان و جهانیان را ببیداری آگاهی سامان
و سرانجام می دهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت
و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این
بزرگ حوصله بلند در یافت در اندیشه بشری و دائرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه
روشن دلان کار آگاه زمان بایں عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان
می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز می گرایند و این طائفه راهمیں دولت
بس که بساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک رتبهٔ چنیں خدیوے
اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته
پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آیینه مشتمل بر گرد
آوری رضای ایزد بیچونست مصروف دارند کدام سعادت ازیں نعمت بزرگ تر است
و کدام دولت ازیں موهبت گزیده تر و روشن ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای
انصاف کشیده باشد برهنمونی ستارهٔ سعادت داند که چندیں هزار سال بطناً بعد بطنٍ
در مهد تربیت در آورده حضرت آلنقوا طراز هستی بخشید تا شایان آن نور عالم افروز
که شرح آں شمسهٔ پیشطاق داستانهاے باستاں و کتابه مبانی تواریخ راستا فست گردید
و شناسد که همان نور که بے وسیله بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ باطن قدسی مواطن حضرت
آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای
استکمال دیگراں سیری فرمود امروز در عنصر پاک این یگانهٔ یزدان شناس داداریرست
ظهور می کند - شعر

چندیں زمان بگرد و چندیں قراں برآید - تا ایں اختر سعادت از آسمان بر آید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در
هر زمان پیش از ظهور چنیں موگزیده که پس از هزاران سال یکے بوجود آید دولتمندان
بخت بیدار را بنوید قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند چه هر امرے در تتق وقتی

مرصود و عقدهٔ زمانی مخصوص محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام می کشایند و مواجه روز نمهاے شبکهٔ ادراکات میدانند گاه در عالم شهود می نمایند و گاه در عالم امثال که تمثالیست از عالم ناسوت جلوه می دهند تا بر شاہراہ شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزایست و شوق دولت آرائے و هر آنچه بعد کشمکش و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آں را لذتها ست که در غیر این معنی صورت نه بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده هموارہ بر خاکِ خاکساری تارک انکسار غبار آلود می داشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی امید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعاے این دولت تازه که فی الحقیقت طالع همایون و عمر روز افزون عبارت آرائیست می فرمودند که

مثنوی۔ خداوندا بنور شمع ذاتت — بگوهرہاے دریاے صفاتت

بآں پاکاں که چون گل پاک رستند — درون از چشمهٔ خورشید شستند

که تاج دولتم را گوهری بخش — سپهر رفعتم را اختری بخش

ز ماهی ده شبستان مرا نور — که ظلمتهای عالم را کند دور

ز خورشیدے بو فروزان وجودم — که افتد نه سپهر اندر سجودم

بقائے ده بجانِ غم پذیرم — که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزے که حیات بے بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جان نشین مسند شرفست که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجه آسمانی ست که از زیب عنایت ایزدی مستضئ گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصاً چنین نادره ذاتی کامل و حق کامل و حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب اولیا گویند لائق ست و اگر عقد سلسلهٔ عظمیٰ را ابد الآباد

جدا علی نامند بنفس امر موافق و هر آینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوار تر ست و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرار تر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبداء فیاض زمانی سر بابالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پردهٔ خواب سعادت احتجاب که خلوت خانهٔ غیب عبارت از انست مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفی نامدار کرامت می فرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال و فروغ دهد از نور بدایتش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی ایام اضارت یابد و بعد از انکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن شیر بلند ست و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند۔ بیت

این خواب که از دیدهٔ جان پرده گسل بود ‌‌ خوابش نتوان گفت که بیداریِ دل بود

از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان آتکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بست و دو ساله‌گی در غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدائی درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعه سعادت افزا خوش وقت شده چنین تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولت عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شد که در زمانی که حضرت مریم مکانی خلدت جلال اجلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود بسا اوقات بر ناظران

منظرهٔ ربانی مشتبه بآئینه می شد چنان چه حلی پوشان سرادق عفت ست که نزدیک پیشانی آئینه می بندند و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه می سرائید۔ بیت

براه بخت نهادم جبین ظلمانی | هزار آئینه آویختم به پیشانی

روزے در نزدیکی ایّام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی برهودجی می رفتند در اثنائے راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهائے میخوش و میوهائے شیرین و ترش راغب می باشد خواجه معظم که برادر مادر ایشان بود فرموده اند که ازان باغ انبه چند آورده بدست مبارک ایشان می داد که درنظرش پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آئینه بسته اید فرمودند که من آئینه نه بسته ام از کجا می گویند خواجه چون نیک ملاحظه می کند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده حیران آن نور ازلی می گردد و بعضے از محرمان درگاه الٰهی این را نقل می کند و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعه انوار الٰهی که از جبهه انور می تافت خواجه را یارائے نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف همگی آن حضرت مشرف ست شنیده شد که پیشتر ازان که بایں دولت کبریٰ سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نور عظیم بمن روے آورد و درمیان کنارم درآمد۔ پنداشتم آفتاب عالم تاب درکنار من افتاد غریب حالتے روی نمود و عظیم حیرتے دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضاء و اجزاے بدنم درحرکت و اهتزاز آمد و چاشنی آں لذت هنوز مو بمویم را فرو گرفته است و ازان وقت بتاثیر آن صبح جلال و جمال و گل این شگوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه باین خدمت والا که سرمایهٔ دولت دین و دنیاست سرفراز گشتم و بسجده شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم۔ مصرع

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

سبحان الله چه سعادت بود که درکنار من آمد و چه اقبال که دربر گرفتم اگرچه درظاهر بخدمت

پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم و لیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا
با قبیله من می پرورد هرگاه آنحضرت را بردوش می گرفتم سعادت مرا از خاک برمیکشید
چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد
و با قبیلهٔ خود روشناس هفت اقلیم شدم۔ دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر
که ملازم رکاب سعادت اعتصام بوده شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت
جهانبانی در خانهٔ مسقف که دریچهای مشبک داشت عشرت پیرای بودند و حدوث
نمودار ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکهٔ آن دولت خانه اشعهٔ نور الهی تابیدن
گرفت چنانچه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نور جهانتاب
آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند
همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شگفت و از نهانخانهٔ جاه و جلال و
نگارین سرای عزت و اقبال نور پروردی بخت روشن سازی قدم در دائرهٔ وجود خواهد
نهاد که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد و این خاندان
والا و دودمان عالی را از سرفرهی و رونقی پدید آید۔ بل شبستان عالم را از پرتو جهان
افروزش ضیای و بهاری تازه روی نماید دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر
بود نقل می کرد که صحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده می شد
که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته بودند که الحمدلله والمنة که
چراغ خانواده سلطنت ما بتازگی روشن شد من هم این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین
نشاء خواب و بیداری چنان نمودند که ستاده نورانی از فلان جانب و اشارت بمعموره که مولد
اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند می شد و در بلند شدن هم نور او زیاده
می شد و هم حرم او افزون می گشت تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از روشن ضمیری
می پرسم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر
که از سطح غبرا این که نور جهان افروز پرتو برساخت آن انداخته در تحت و تصرف و تسخیر او
درآید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و روز از بین بشارت غیبی

گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از اُفق امید رسید چون از روے ملاحظه بوقت آن معاینه روحانی و روپاے صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود بزرگی را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد نموده آگاهی چرا کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتے از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه رو ندهد و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید و دور نیست اما پاک سیرتان دوربین را لبطن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم عالم افروز ست و آن مژده این نیر ظلمت سوز و بر دریافتهاے دولت دوایم ملازمت این خدیو جهان که بر جلائل شمائلش واقف باشند ظهور امثال این امور جاے ایستاد نیست و بر نکته دانان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویاے قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحب قرآنی فرود آورده از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر بدر آمد اشارت بر وجود حضرت صاحب قرآنی کرده که جد هشتم آنحضرت ست اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و رمز دانان عالم مثالی ظاهر ست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که بالکلیل فرمانرواے سربلندی نیافته باشند و بتکاپوے دولت آرائی ارجمندے ندیده از وادی تعبیر و اشارت مثالی دور ست بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدر اند مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیت وجود ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبر ست که از جیب آن برجیس سعادت سرزده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرت ست از روے شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که تو دو این شهنشاه گیتی افروز در جبههٔ حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن در میان این هژده کس بزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلهٔ علیهٔ این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوری و معنوی ارزانی

ارزانی داشته نور بخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقائق آثار صدق این معنی مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گزارش خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هرکه امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خبر مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمان را دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آفرین برین دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جائزهٔ عظمی ازین گزیده ترچه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است و خرد نکته دان من مهبط این دقائق ربانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشوار های گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادت مندان دانش پسند یادگار می گزارم ✢

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ اللّٰہی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت و طلوع نیّر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معلی و ستر مقدّس حضرت عصمت قباب۔ عفّت نقاب۔ تقدّس احتجاب۔ تجرد انتساب۔ ولیهٔ عصر، بارعهٔ دهر۔ صاحبهٔ روزگار۔ کاملهٔ آموزگار۔ قدوهٔ طاهرات۔ اسوهٔ زاهرات۔ صفیهٔ صافی نیت۔ وقیهٔ وافی طویت۔ ملکهٔ قدسی ملکات۔ مالکهٔ سماوی برکات۔ صفوت زمین و زمان۔ برکت کون و مکان۔ موجهٔ دریای قدم۔ صدف محیط کرم۔ چراغ خاندان ولایت۔ فروغ دودمان هدایت۔ سراج حطیم عبادت۔ مشکوة حریم سعادت۔ ناصیهٔ طاعت ایزدی۔ باصرهٔ سلطنت سرمدی۔ قائمهٔ سریر سمو۔ قاعدهٔ کرسی علو۔ خاتون منصبهٔ رفعت۔ بانوی حجلهٔ دولت۔ نقاب گزین هودج عزّت۔ رفعت بخش طیلسان عصمت۔ عطیهٔ والای عالم بالا۔ خزینهٔ رحمت ایزد تعالی۔ نعمت کبرای مائدهٔ ربّانی۔ دولت عظمی موهبت آسمانی۔ نقطهٔ سوائرهٔ

فضل و افضال درۂ فاخرہ دولت و اقبال۔ شگوفۂ بہارستان عدالت۔ لوحۂ نگارستان جلالت۔ بارقۂ انوار ولایت و دلا۔ نائرۂ نیر عظمت و اعلا۔ زبدۂ میامن کسبی و وہبی۔ نخبہ مکامن سری و قلبی۔ واسطۂ عقد انفس و آگاہی۔ رابطۂ انتظام سلسلۂ کونی و الہی۔ شجرۂ طیبہ و صفوت و صفا۔ ثمرۂ مکرمۂ کرامت و اصطفا۔ مرات حقیقت نماے وجہ یقین۔ مرقات اعتلاے مصاعد دولت و دین۔ اصل و اصول دوحۂ برومندی۔ نخلۂ شریفۂ روضہ ارجمندی۔ مستورہ معجز علم و حیا۔ مخدرۂ مقنعۂ عزت و کبریا۔ ذریعۂ انجلای نور غیب شہادت۔ وسیلۂ انکشاف صبح دولت و سعادت۔ پردہ نشین سرادقات آسمانی۔ حضرت مریم مکانی۔ عصمۃ الدنیا والدین۔ حمیدہ بانو بیگم ادام اللہ ظلال جلالہا نقد پاک قدوۂ اولیاے کرام۔ قطب اقطاب عظام۔ سیاح بیداے ناسوت۔ اسباح دریاے لاہوت۔ مصباح مکامن روح۔ مفتاح خزائن فتوح۔ گلچین بساتین تجلی۔ نخلبند ریاحین معنی۔ امام صومعہ ریاضت۔ ساقی میکدۂ افاضت۔ دریا دل مرحلۂ تجرید۔ دریا نوش مصطبۂ توحید۔ مستغرق بحار مجاہدہ۔ مستہلک بوارق مشاہدہ۔ مشعلہ دار شبستان طریقت۔ قافلہ سالار شاہراہ حقیقت۔ اکمل مظاہرات تجلیات ذاتی۔ اجلای مجالی انوار صفاتی۔ صراف سرایر اصحاب کشف و شہود۔ نقاد ضمائر ارباب وجد و وجود۔ سیار مشاہدہ قلوب و ارواح۔ نظار بواطن قوالب و اشباح۔ واسطہ انجلاے عام ظلام۔ وسیلہ احیاے ارقام آثام۔ عارف روابط امتزاج ظہور۔ و بطون کاشف لوائح اسرار بروز و کون۔

قطعہ

قطبی کہ بقطبین فلک داشت پیام　　شیران ہوس را بادب کردہ لجام
در بیشۂ دل ہزبر سرمست خرام　　دریا کش عشق زندہ فیل احمد جام

قدس سرہ اتفاق افتادہ بحسب ارتفاع شعری سامیہ کہ سی و شش درجہ بود بعد از گذشتن ہشت ساعت و بیست دقیقہ از اول شب ہشتم آبان ماہ جلالی سال چہار صد و شصت و چہارم موافق نوزدہم اسفندارمذ ماہ قدیمی سال نہصد و یازدہم مطابق شب یکشنبہ پنجم رجب سال نہصد و چہل و نہم ہلالی ششم ماہ کاتک سال ہزار و پانصد و نود

ونهم هندی شانزدهم تشرین الاول رومی سال هزار وهشت صد وپنجاه وچهارم چهار
ساعت وبیست ودو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر وحصار سعادت
انحصار امرکوت که از اقلیم دوم ست وعرضش از خط استوا بیست وپنج درجه طول آن
از جزائر خالدات صد وپنج درجه است در هنگامی که موکب عالی روی توجه بتسخیر ولایت
ته داشت وهودج اقبال دران حصن دولت وحصار سعادت بجهت قرب زمان
اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود واز غرائب امور که قریب بزمان ظهور
نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت
شد مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص وتعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی
بر عتبهٔ عفت بود در اضطراب درآمد که الحاصل وقت نحوست دارد بعد از زمانی
ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میسر شود که تولد در توقف افتد حاضران
مجلس استخفاف نموده که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست
مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد وخاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدری
فراهم آمد وسبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایه از آن دیار آوردند
که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن
آن نفرت نمود مزاج اعتدال سرشت منزجر شد وآن اقتضا در طبیعت نماند وچون ساعت
مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند که
الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق
نیست انچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درهمین حرف
حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت ودران ساعت مسعود
آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت وسرادق عزت
بساط بگستردند وجشن شوق انبساط ترتیب دادند بردگیان سرگاهی وعصمتیان حریم
پادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش
بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعت تمنا زاییده

مقصود بستند پاے رقص بخلخال جلوه درآورده بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند در زمزمه مبارکی و مبارکبادی بر کشیدند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی شوق را ابروے تازه دادند ارغوانی لباسان نوش خند بزعفران پاشی سیمبران را درزر گرفتند گلبویان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرّین در حواشی بساط بخور انگیز کردند از عود سازهائے عنبر آگین سرپوش برداشتند غنیاگران پرده ساز جادوے بیخودی بیناکردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون بیهوشی دردمیدند۔

شعر

هم از هندی زنان نازک آواز	چو طاؤسان هندی جلوه پرداز
هم از چینی نوازان سبکدست	زساغرهای می گشته سرمست
هم از قانون نوازان خراسان	دل مشکل پسندان برده آسان
هم از دستان سرایان عراقی	نواساز نوید عشرباقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفلے چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشائیان ملاء اعلی بے واسطه چشم بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بے زبانی بایں ترانه تر زبان گشتند۔ شعر

ایں چه هستی ست که بے باده و جام ست اینجا	باده گر جام ننوشند حرام است اینجا

خوانهائے میوهٔ رنگارنگ کشیدند و مائدهائے نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهاے رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهاے تنگ تنگ انعام کردند ازیں شگفتگی و خوشحالی چه گویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که پس از چندیں تگاپوے و جستجوے نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهبط بطون صنائع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدائع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامروائی روحانیان تجرد نژاد از اندازهٔ گویائی بیرون ست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت

که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این مژدهٔ جانفزا و نوید دل کشا شتافتند و فردای آن شب که عامل روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود و قریب نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش هوا بود و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند

مثنوی تازه درختان بفلک چتر سای — سایه فگن بر ظلِ همای
غلغل مرغوله مرغان راغ — ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدر خانی بلند نامی داشت ازین سیاهی که روسپیدی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم۔

بیت

بادشاهان جهان را سزد ار هفت اقلیم — مژدگانی چنین مژده اقبال دهند

ازین جانب نیر چابک روان باد رفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانیان را بشادمانی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رساندند۔ که سپیده دم صبح مراد بر حسب آرزو دمید و سرو بن بهار اقبال طبق امید سر بر زد همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر بدرگاه خداوندگاری ماندند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند۔ **بیت**

تاج رفعت بر سپهر وروی طاعت بر زمین — پای دولت بر سریر فرق منت در سجود

بعد از ادای وظائف شکر بمعسکر والا شتافته۔ بارگاه سپهر گاه درآمدند جهان را از جشن عشرت و آیین دولت تازه شد و نقاره عیش و شادی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافته بآیین همایونی دلکش تر از جشن گیومرثی و بزم فریدنی۔

رباعی

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر　　وین بزمگه از درون و بیرون بنگر
گر ذوق تماشای دو عالم داری　　آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش کرده را بیاد آورد۔

رباعی

ساقیان دست بجام می بیغش کردند　　خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند
این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو　　که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربان دستان سرا و مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست برشتهٔ مقصود در زدند عود نوازان غمهای جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستند نائیان گرم نفس نفسهای راست آهنگ بر کشیدند نکهیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند دائره دستان آئینهٔ اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شگرف از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر پرداز از زبان سخن آفرین بستند بیان نادره حرف در بذله گوئی بهای مجلسیان را در قهقههٔ شوق در آوردند سپه سالاران جهان کشای و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجا آوردند و دانش منشان اسکندر پسند و اصطرلاب دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زائچه طالع محمود ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند و انچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکر ی فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آئینهٔ دلکشای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی بود بدریافت و الای خود انبساط عجائب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده بودند با نجمه دانان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتایج احسام و اجرام پی برموز غیبی برده بودند۔

مقابلہ فرمودند ہمہ موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ ازیں جشن عالی مطابق بشارت غیبی واشارت ربانی چنانچہ گذارش یافتہ آں گوہر قدسی را بہمان لقب ارفع واسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحائف سعادت و صفائح دولت ثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چہار ماہ تعبیر رویاے صدق پیراے بظہور پیوست تبارک اللہ زہی اسم سامی و طلسم گرامی کہ از آسمان کبریا و سپہر نور و ضیا فرود آمد و از مشرق تا مغرب فروغ ایں اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از شرائف ایں نام بدائع انتظام یکے آنست کہ خدمہ اخوی اعظمی جامع الکمالات صوری و معنوی ملک الشعرا ابو الفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعۂ خود ایراد نمودہ اند کہ از غرائب مناسبت اسرار حروف کہ کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترک آثار آں بروجہ اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظہور می یابد آنست کہ بینات حروف آفتاب کہ دو بیست و بیست و سہ عدد است موافق است بعدد حروف اکبر۔ رباعی

نوری کہ ز عالم آرا پیدا است
از جبہہ شاہنشہ والا پیدا است
اکبر کہ با آفتاب دارد نسبت
ایں نکتہ ز بینات اسما پیدا ست

انتہی کلامہ و دیگر از لطائف ایں اسم جلیل آنست کہ واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبائع شناسان الفاظ و کلمات کہ از مقامات بطون ہوت و ظہور تنزلات خبردارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از لفظ امتزاج بالفاظ آگاہ اند ازیں حروف بیست و ہشتگانہ ابجد ہفت ہفت حرف بہر عنصری از عناصر اربعہ منسوب داشتہ اند و حروف عدالت امتزاج ایں اسم گرامی جامع مراتب چہارگانہ بودہ از جامعیت مدارج جمال و جلال و ساطوت فضل و کمال آگاہ میسازد چنانچہ الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و ہرگاہ اسمی بطریق سویت در عنصریت از حروف فراہم آید کہ عنصری در اں ناقص نبود و عنصری مکرر نیامد ہر آئینہ آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاۃ ایست کہ او را در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام ست

و در ضمن این نکته دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شد که این سعد اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبی ست دشمن بالاے خود را که آتش ست بر می دارد و با که مادیست دشمن پایان را که خاکست پراگنده می کند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبر داشته از فیض سعادات و کرامات مسمی بهره مند گردند*

ذکر صورت زائچه مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی مثبت یافته بود

بیا از آسمان سنج رصد بند	نگاهے کن بعقل چرخ پیوند
بحسن طالع صاحب قران بین	سعادت نامهٔ هر دو جهان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور	سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم در ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند و اوخیان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد صورت زائچه اقدس است * *

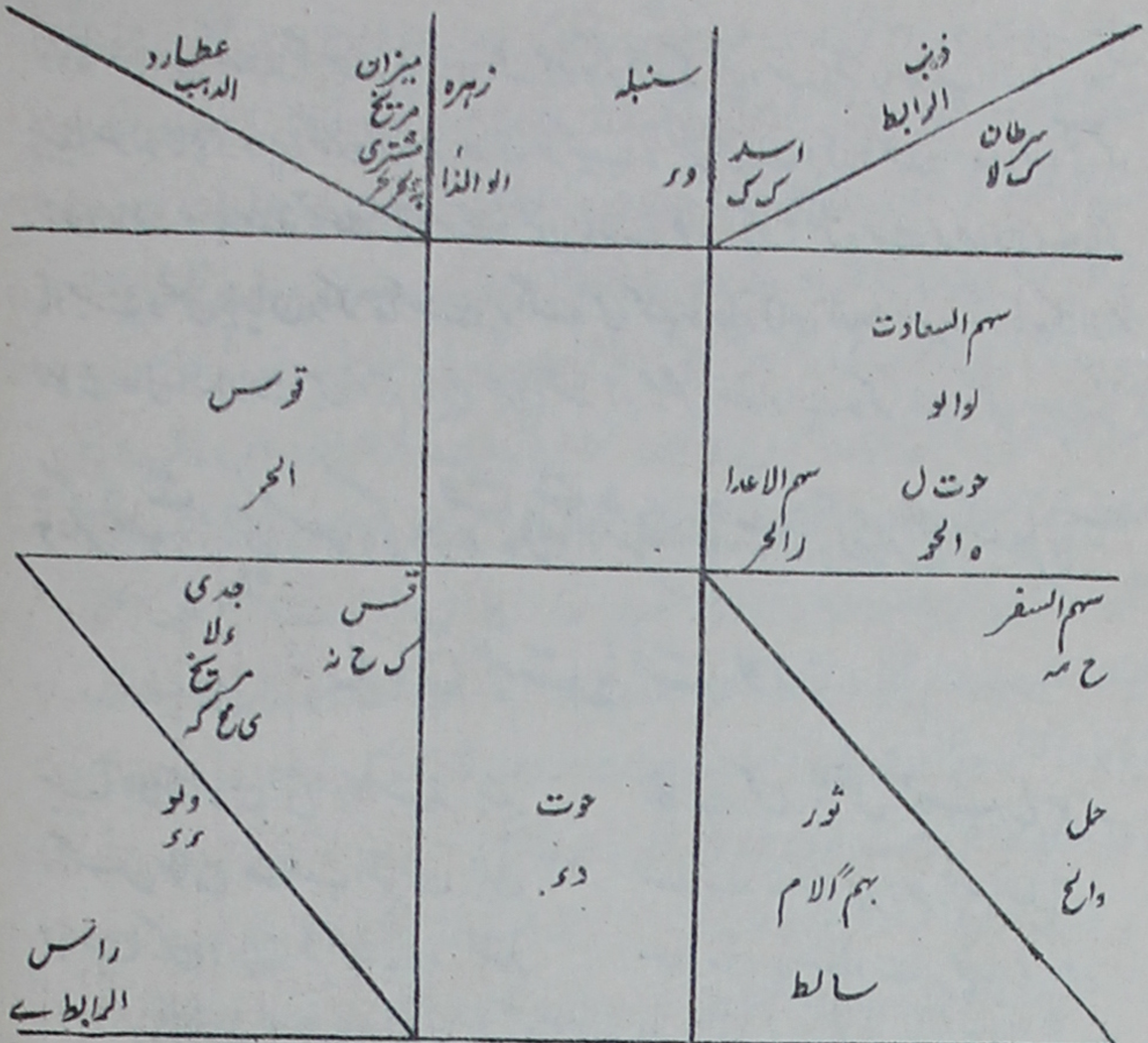

نقشہ برائے استخراج زائچہ بشکل دیگر بتحریر رسید بر بیندی و منتہی بآسانی تمام و
سہل ترین وجہ بے دقت نظر و بدون کوشش فکر واضح شود

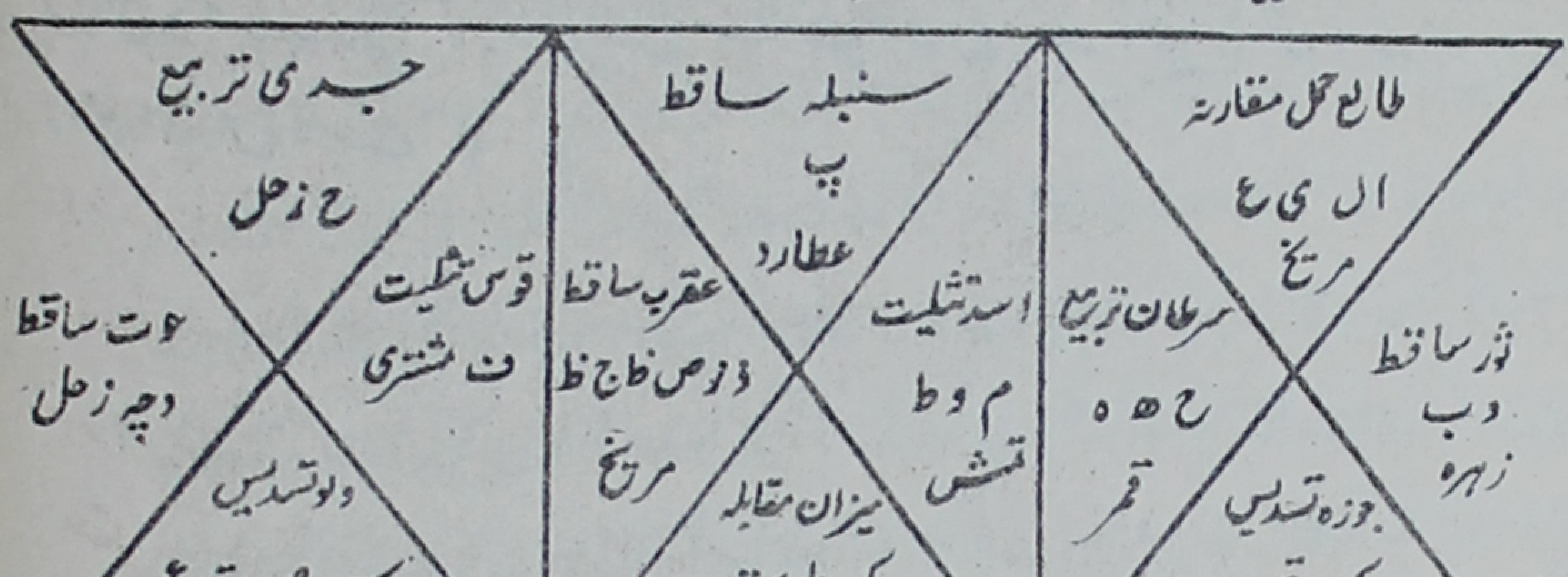

اگرچه سنبله برج ذو جسدین ست مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکے آنکه جزو طالع درجهٔ هفتم ست از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر بارض منسوب و این دو دلیل ست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین زایچه اشرف بمنزله سعد اکبر ست چه مشتری که سعد اکبر ست با اوست و عطارد کوکبی ست که با سعد سعد تر گردد زهره که سعد اصغر ست در خانهٔ اوست چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد و منسوب ست بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم بحسب تسویه دهم بحسب برجیت در خانهٔ دوم ست که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد افاضهٔ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسر انگشت خود بگشاید و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوب ست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده می دارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته و صاحب خانه معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبر ست و منسوب بعدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوم ست ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی و بدرجه اتم تا عاقبة العاقبة مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت می دارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت برهمه فائق باشد و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع او بندند زایچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور انداز و موافق عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان کشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته

را کمتر دست داده باشد همت بگمارد و دران عمارات دل پسند بانواع خوشحالی و خرمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذارند و از جمله غرائب آنکه زهره خانهٔ عطارد ست و عطارد در خانهٔ زهره و سه سعادت جمع شد یکے سعادت مشتری و دوم سعادت زهره و سوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده و این بغایت نادر افتد و نیز اعظم عطیهٔ بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون واز هبوط برآمده و بشرف دارد شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظرت بخسانه نهم که خانهٔ سفرست همواره در سفر رایات فتح و ظفرشس سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد و خانهٔ سوم که باقمر بانسبت یافته عقرب ست از اقارب عقارب خبر داده و زحل درانجا نزدیکان دور را بنحوست و نکابت بهاوبه ضلالت و هلاکت رسانیده و قوس و تدرابع ست و آن خانه عواقب کار باد و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد و متصل ست بعطارد و مسعود و در حد خود و مثلثهٔ خود است در هر کارے که توجه فرماید بآسان ترین روشی انصرام یابد و عاقبت کارش بکامروائی باشد و خانه پنجم که خانهٔ فرزندانست جدی است و آن برجیست بسیار فرزند و مریخ که کواکب سپاه ست درآنجاست و کدخدای طالع ست که مدار قانون عمر بر دست و از جلایل امور آنکه این کوکب الجیش در بیت الشرف ست در وجه و مثلثه و در بیجان و ادرجان و اثنی عشریهٔ خود از عمر دراز برومند گرداند و از بسیارے اولاد و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار کامگار اعتضاد بخشد و سپاه گیتی پوے را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جمله اتفاقات حسنه آنکه در زائچهٔ طالع حضرت صاحب قرانی تیر مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زائچه قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحب قرانست که این کوکب والا در بیت الشرف ست باقوتهائے که گذارش یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه می سازد و ایما می نماید ازین که صاحب طالع هر چند دراز عمر شود جاه او

بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطۀ تاثیر علویات و سفلیات ست زائد النور آمده بدولت روز افزون رهنمونی می نماید و هیلاج هم اوست که بمثابۀ روح ست و مربی بدن در خانۀ پنجم ست متصرف از مریخ بتثلیث زهره واسطۀ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانۀ ششم ولوست منسوب بلشکر و صاحبش که زحل ست ورسوم واقع شده که خانه اعوان و انصار ست و راس در وست لشکریان را از خیل مخلصان و فدائیان داشته و تد سابع حوتست بدرجۀ هفتم که حد زهره است و از مثلثه وادر جان اوست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضا جوئی و آداب خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکو خدمتے کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل ست صاحبش مریخ که سعادات مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث ست اشارت بر حمایت الٰہی نموده در مواقع خوف و مکامن خطره خانۀ نهم خانه سفر ست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور جمعیت در سفرهای دور آمده می دارد و موجب ازدیاد ملک می گردد و سهم السعادات در وتد عاشر ست که خانۀ دولت و اقبال ست و صاحبش مسعود ناظر تثلیث و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمیٰ و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزائن روزگار را در حیطۀ تصرف و قبضۀ اقتدار در آوردہ خانۀ یازدهم که خانۀ امید ست صاحبش قمر زائد النور در پنجم طالع بواسطۀ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانۀ دوازدهم که خانۀ دشمنانست ذنب جاے گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد و بے دولتی را که از قبلۀ اطاعت روگردان شده ببادیۀ فنا سرگردان ساخته صاحبش که نیر اعظم ست در خانۀ سوم که جاے اعوان و انصار ست جاے گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان ساخته در سلک بندگی و جان سپاری در آورده و از غرائب این طالع آنکه عاشر که خانۀ دولت و سلطنت ست که خداوندش صاحب طالعست و مقرر که هر صاحب طالع می خواهد که منسوب خود را برتبۀ بلند رساند لیکن بواسطۀ موانع از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جاے دولت و سلطنت واقع ست هرگاه که دولت در خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد + +

تصویر زائچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده و این نشانی ست بر دوش که صاحب طالع بر شهریاران نامور فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوائم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد پنجهٔ قهرش دست گردن کشان بدسگال تاب دهد و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زائچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتگرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهی بود رقم زدهٔ کلک تفریح می شود

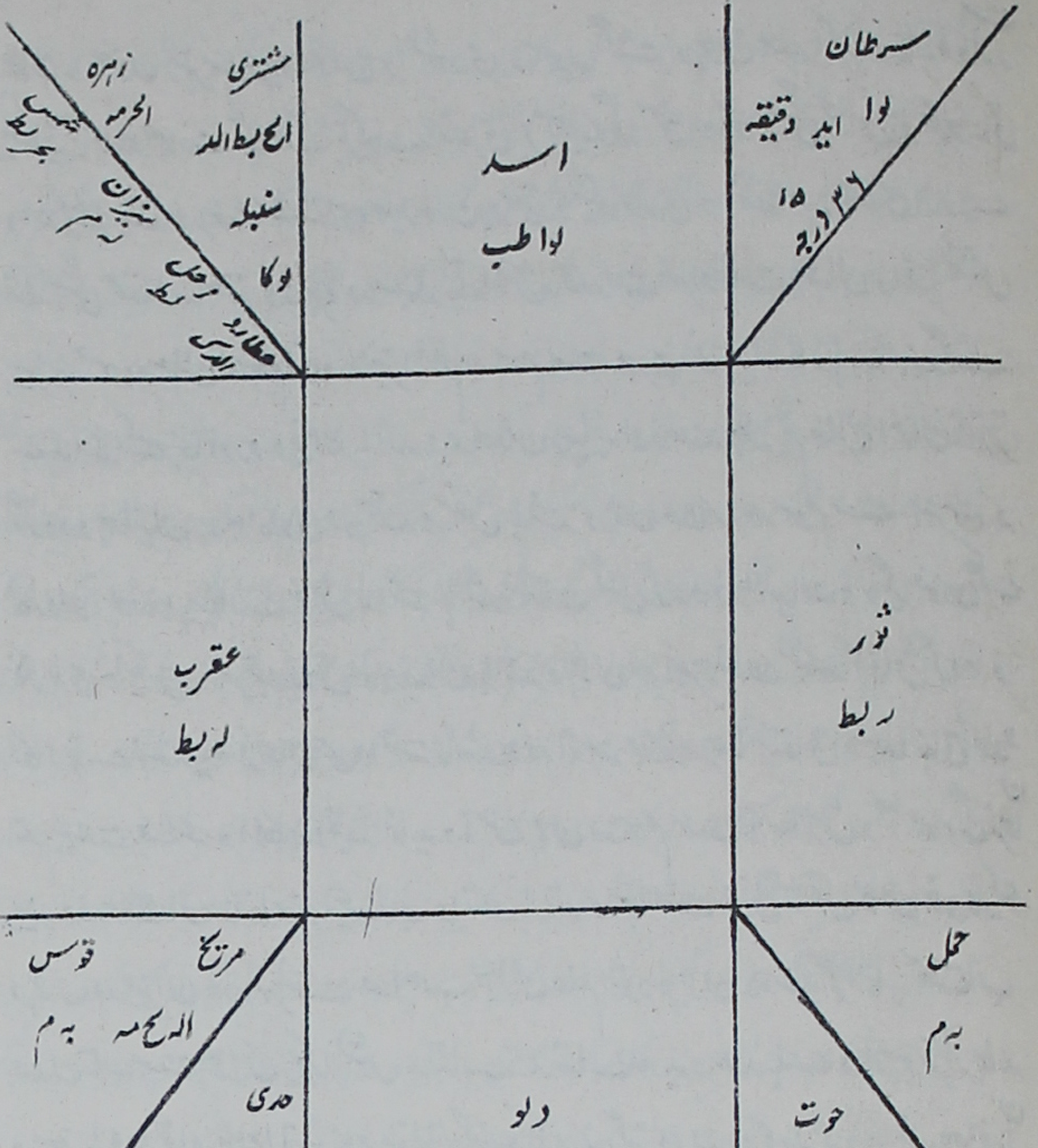

باوجود کمال بے تعیّنی و بے تکلفی حضرت شاهنشاهی چندیں شعشعۂ عظمت و جبروت کہ از
پیشانی سطوتش می تابد دلالت می کند کہ قول منجمان هندوستان کہ طالع اشرف اسد
می گویند نزدیک بواقع باشد در کتب احکام ایں طبقہ مقررست کہ صاحب ایں طالع
بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گناهگاران باشد و بآئین عدل و انصاف
گرآید و کارهاے بعقل قوی و راے متین خود سرانجام و بسفر مائل بوده از سفر بهره مند باشد
وصاحب فرزندان ارجمند رضا جوے شود و مشتری و زهره در خانہ دوم فراهم آمده صاحب

طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانه عطارد ست
بعطیهٔ حسن و صورت تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی
و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هرکاری از روے
شایستگی ممتاز ساخته و زهره در سنبله با آرائش مخدرات سراوقات اقبال و افزائش
پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده و نیر اعظم در سوم ست هرچه خواهد از کارهائے بزرگ
بے ملاحظهٔ کسے بجا آورد و توانا باشد و برادران بپایه او رسند بلکه نجم طالع اخوان محترق
گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطارد در سوم ست هنرمند و
کاردان بوده به پیکارے خوش نداشته باشد مشقت کش گردد در الٰهیات و دیگر فنون حکمت
فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد و چون در میزان ست مشهور آفاق گردد و
کارهاے پسندیده فراوان می دانسته باشد و در ازمنه ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و
تدبیرات صائبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون در سوم ست آسایش و آسودگی فراوان
بیند و خدمتگاران رضامند بیحساب داشته باشد و شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند
و چون در میزان و در شرف ست صاحب خزائن عالم شود و چون در سایه گرانمایه آفتاب
جهان تاب ست خزائن بیکرانش مدتهاے مدیده و عهدهاے دراز برقرار بماند
و سفرهای دلخواه بکامرانی و کام ستانی کند و از و بزرگتری در روی زمین نباشد و جانوران
سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود
و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بے مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال
دیرگاه بماند چه ازین بطی تر کوکبی نیست سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از
عطیه هاے اوست و نیر اعظم و زحل عطارد در یک برج اند دوست پرور و دشمن کاه باشد
و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس ست جهانیان او را ستایش کنند
چه در مثلثه طالع در تربیت دوست خود ست دوستی قوی حال که آں سعد اکبر ست
اندیشها و غمهاے طوائف عالم دور کند و خوش دل و کامروا باشد و بقوت صوری و معنوی
و ذاتی و عرضی بزرگ بندگان و بادشاه و بادشاهان شود پرتو شهرتش عالمگیر گردد و صیت

عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین در تخت حکم او باشند و ازو اندیشه ناک
بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانهٔ مشتری بیت دنیر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سر
برخط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم ست
دشمنان او بزرگان باشند اما باو نرسند و تاب بارقهٔ قهر و عظمت نیارند و همیشه دوستی او را
ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق آواز آفات سلامت بمانند و چون در جدی ست
دو بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل
خصومات موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت
نموده هر طائفه را به نیکو کاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب اباد تقلید برآمده
بجادهٔ قویم تحقیق گردانید و چون مشتری برو نظر می کند قدرت و قوت پادشاهی او زیادهٔ
از اندازهٔ قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظر ست عقائف
بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهاے دراز باشند و از رضاجوئی فرزندان
نیک نهاد کامران شود و ضابطهٔ چند از کتب حکماے هندوستان که دلالت بر جلالت
قدر این زائچه قدسی می کنند نیز ایراد می یابد و چون دوازدهم یکے از کواکب سیاره
واقع می شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر
رسد چون در عین قوت بوده شهادت بتراز و سعادت شرف داشته باشند بادشاهی
بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان
مسرت آرای گردد و چون درین زائچه دوازدہم قمر مریخ ست حصول امنیعی بروجه
کمال رو دهد صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فگن
باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم
نیر اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی بادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر
قوی حال صاحب اقبال بود و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد منوہم شوند صاحب
این سعادت هرگز متزلزل نگردد و پاے وقار در دامن تمکن و بیر دلی کشید دارد
و زائچه توهم و شائبهٔ تغیر بساحت احتیاط او راه نیابد و درین زائچه مقدس ورود سعدین

در دوازدهم اتفاق افتاد افاضهٔ سعادت می نماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد درسوم واقع مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمیٰ رساند چنانچه دریں دیباچه پرتو ظهور دارد وچون مشتری و عطارد و زهره هرسه ناظر باشد بر کشور کشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه دریں لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند و اگر جز طالع یا قمر ورنه بهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدارش استمرار پذیرد و دریں طالع با وجود بودن قمر ورنه بهر خود قمر را پنج کوکب ناظر ند نیر اعظم سعد اکبر اصغر زحل عطارد و دریں زائچهٔ قدسی صاحب طالع درخانه سوم ست مولود اقدس را اگر برداری باشد دیر نماند جان سپار بهم رسند و نیکوکارد بخشنده قوی حال باشد و بسلطنت بے گزند و سعادت بے منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سوم واقع ست کارهائے عظیم کند و شغلهائے شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین دولت و حکمت کند و بداندیشان را تنبیه فرماید و ازین اندیشه پیرامون ضمیر والایش نگردد و صاحب سوم در دوم ست بیچارهائے ازپا افتاده را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند بمهربانی پیش آید و سائر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره مند گردند و از حدائق افضال و اکرام او ثمرات بر چینند و مقرر است که اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد چنانچه در زائچهٔ مقدس صاحب سوم سعد اکبر است هر آئینه دلالت دارد بر خلافت کبریٰ و ایالت عظمیٰ و صاحب چهارم که مریخ ست در پنجم جا گرفته پدر والا قدر از وجود اشرف او موید بتائیدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم مشتریست در دوم ست خزائنش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم ست بنکات موسیقی و دقائق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شگاف باشد و صاحب ششم زحل در سوم است بعضی از ملازمان درگاهش اندیشهائے ناشایسته پیش گیرند و پامال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم ست امور شوکت و ابهت بتدبیر صائب

خود انتظام دهد و در خاطر او این از و جاے کند که مرا برادری نشد که در خدمت من سربلند شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم ست بتدبیر والاے خود اموال فراوان و خزائن بے اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست افتد و صاحب نهم مریخ در درپنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند و یادداشت قوی داشته باشد و هرچه با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و بآئین نیکو در رعیت پروری و معدلت گستری بسر برد و اورا فرزندان دولتمند حق پرست شود و متادب بآداب اطاعت در رضا جوئی باشند صاحب دوم زهره در دوم ست بوالدین و بزرگ سالان خویش با ادب رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سوم ست خدمتگاران و ملازمان درگاه رادوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمهٔ صداے کوس دولت و غلغلهٔ هیجاے عظمت او سراسیمه پراگنده گردند و خائب و خاسر روے بفرا مشخانهٔ فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود مسعود بادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در جدی که خانهٔ زحل ست وقوع یابد و در نهم زحل جاے گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد اطراف ممالک او بدریاے شور منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او امتداد یابد و نیز مقرر است که چون در زائچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلائل درین زائچهٔ مسعود رقم ظهور دارد ✣ ✣

ذکر زائچه سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سالے که قدوهٔ علمائے روزگار نقاوه دانش اندوزان آموزگار قسطاس علوم دقائق اقلیدس مغالق فهوم مرتقی مدارج علیا مبیّن حقایق اشیا نقاجواهر معانی جلال غوامض یونانی پرده شگاف روابط نور ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجساد عنقاے اوج بلند پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلیٰ مشرف شده براتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزے راقم این شگرفنامه مذکور ساخت که زائچه طالع مسعود مختلف بنظر می رسد مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق نسنجند خدمت میراز کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون باعتماد محرر معتمد ترین زائچهاست صورت آنرا یا انموذجی از احکام ایراد می نماید ++

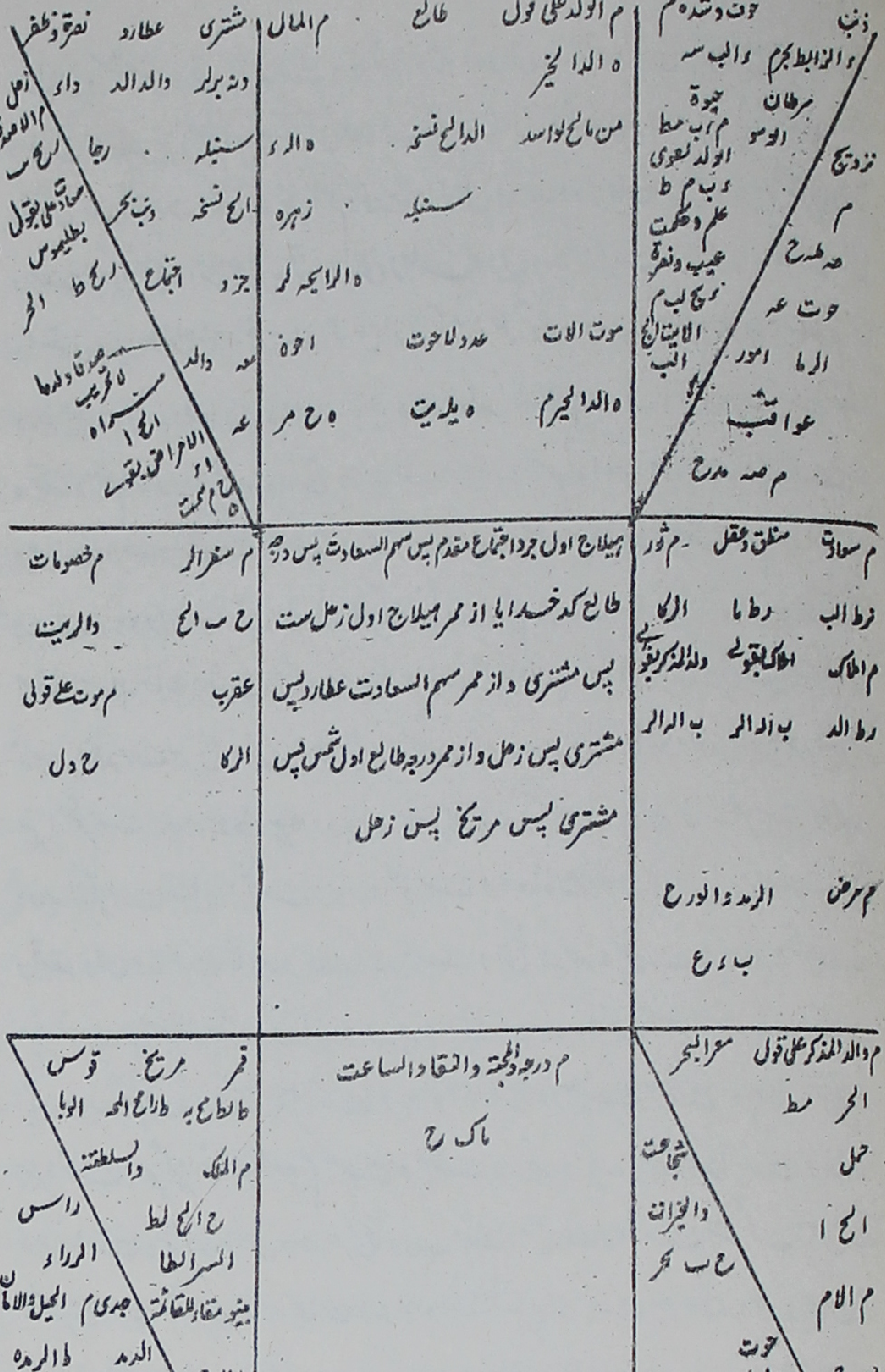

مرکز طالع اشرف۔ دریں زائچہ اقدس کہ کارنامہ ادوار ثوابت و سیارات بیست و ہشت

درجه سی و شش دقیقه اسد ست و قائم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت
مطالع از خانه نیر اعظم است کو کبی صاحب شرف خانهٔ او نیست و حد مریخ ست و رب مثلثه
اش سعد اکبر ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری دلو جان
و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحلست و این درجه مذکر ست و نیره و از نحوست خالی
و مستولی برین طالع نیر اعظم ست بنحوی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش
درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقولے در بیست و چهار درجه و بیست و سه
دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه هفده دقیقه و سهم موالاب در بیست و چهار درجه
و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوة
در چهارده و دوازده سنبله است مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه چهل و سه دقیقه
سنبله است خانهٔ و شرف عطارد ست و حد زحل و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت
زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و ریجان زهره و نه بهر عطارد و ادرجان قمر و اثنا عشریه
نیر اعظم است بهر و هبوط زهره و وبال مشتریست و مستولی برین خانهٔ قمر ست و این
درجه مذکر ست خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت مشتری در پانزده درجه و سیزده
دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه
میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النصرة و الظفر در
یک درجه و هفده دقیقه میزانست و جزو اجتماع در بیست بیست و چهار دقیقه
میزانست مرکز خانهٔ سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانه
زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت
مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر عطارد او ریجان و
هبوط نیر اعظم و وبال مریخ ست و مستولی برین خانه زحل ست و این درجه مؤنث ست
و هیضه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه
عقرب ست و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بر قول بطلیموس
و محی الدین مغربی در هیجده درجه و نه دقیقه و سهم الاسد قا و البحر سهم العبید بقولے

دربیست و سه درجه و دوازده و سهم الامراض بقولے در هفده درجه و بیست و یک دقیقه
نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب بست ذکر خانه
چهارم ببیست و هفت درجه و بیست یک دقیقه عقرب ست و این وتد قائم ست و خانه
مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره ورب مثلثه مریخ ست بشرکت زهره و
خدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخ ست
و این درجه مذکر و قیمه خالی از نحوست و سعادتست و سهم سفر البر در دوازده درجه بیست
و هشت دقیقه قوس ست و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه
عقرب ست **مرکز خانه پنجم** ببیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس ست خانه و نه بهر
مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل ورب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت
زحل ست و دریجان شمس و ادرجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر
زحل و هبوط راس و وبال عطارد ست مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل
و این درجه مذکر ست و قیمه و از نحوست و سعادت خالی سهم السلطنت والملک در بیست
و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس ست منقار الدجاجه و نسر الطائر در بیست و پنج
درجه و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه
و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی ست **مرکز خانه ششم** ببیست و شش
درجه و چهل و هشت دقیقه جدی ست خانه زحل ست و شرف و حد مریخ و وجه شمس
ورب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان و نه بهر عطارد و ادرجان
و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهر و وبال قمر ست مستولی برین خانه مریخ ست
بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکر و نیره و نحس ست و راس در بیست و هفت درجه
و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلوست و سهم الحبس والاسارے در بیست و چهار درجه
و چهل و چهار دقیقه جدی ست و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقه دلوست **مرکز
خانه هفتم** ببیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلوست خانه احد و اثنا عشریه
زحل ورب مثلثه اش عطارد ست بشرکت زحل و خدمت مشتری و درجه قمر و دریجان

زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس ست مستولی برین خانه زحل
ست بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است
سهم الالفه والبقاء والثبات والمحبة در بیست درجه و هشت دقیقه حوت ست مرکز خانه ا
هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوتست خانه و نه بهر مشتری و شرف
زهره و حد و وجه دریجان وادرجان ورب مثلثه اش مریخ ست بشرکت زهره و خدمت
قمر و حد و هفت بهر اثنا عشریه زحل و هبوط عطارد ست مستولی برین خانه زهره است
بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر و این درجه مذکر و قیمه خالی از نحوست و سعادت ست و
سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل ست و سهم السعادة در دو درجه و پنجاه و
سه دقیقه حمل ست مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل ست خانه مریخ
و شرف نیر اعظم و حد زحل و هبوط و ادرجان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثه اش
مشتر لبیست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر
مشتر لبیست مستولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری و نحو شرکتی و از زحل و این درجه
مذکر و تیره از درجات ابار ست سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه
ثور ست و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه
ثور ست مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بست و یک دقیقه ثور است خانه وادرجان
زهره و شرف و رب مثلثه اش قمر ست. بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان زحل و نه بهر
و هفت بهر عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ ست مستولی برین خانه زهره است
بشرکت نام و قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و تیره و خالی از نحوست و سعادت ست
سهم السعادة بر قول غیر بطلیموس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا ست
و سهم العقل والنطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزاست و سهم المرض در بیست و پنج
درجه و بیست و هفت دقیقه جوزاست و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه
و چهل دقیقه ثور ست و سهم الورع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه
و شش دقیقه و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه

جوزاست مرکز خانهٔ یازدهم بست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزاست خانه و نه بهر عطارد و رب مثلثهٔ اتش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حدود ریجان زحل و وجه شمس دادرجان مشتری و اثنا عشریه و هفت بهر زهره است و این درجه مونث و قیمه و خالی از سعادت و نحوست ست سهم عواقب الامور و سهم التزویج در چهارده درجه سرطان ست مستولی برین خانه عطارد ست بشرکت زحل مرکز خانهٔ دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطان ست خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر دریجان مشتری و حد و بال زحل ست و رب مثلثهٔ اتش مریخ ست بشرکت زهره و خدمت قمر و ادرجان و اثنا عشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر ست بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل و این درجهٔ مؤنث و تیره و خالی از سعادت نحوست است و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه اسد است و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصرة در هیجده در بیست و دو دقیقه و سهم الولد در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه و سهم الحیوة در ده درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در هیزده درجه و بیست و دو دقیقه اسد ست و درین زایچه هیلاج اول جزو و اجتماع مقدم ست پس سهم السعادة پس درجه طالع و کدخدا و از همه هیلاج اول زحل ست پس مشتری و از همه سهم السعادة اول مشتریست پس زحل و از همه درجهٔ طالع اول شمس ست پس مریخ + +

شرح احکام این زائچه بذریعه که ہیکل بازوی انجم وافلاک و وتعویذ تارک قرون ادوارست

چوں اساس زائچه قدسیه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام
این زائچه مقدسه ناگزیر ماست **احکام خانۂ اوّل** چوں مرکز طالع از اسد ست که خانۂ
نیراعظم ست دلالت می کند بر علو فطرت و بهار بودن ہیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و
فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر
و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد ست
که در خانۂ زہره در دوم طالع ست و متصل به مشتری و در حد و مثلثه خود ست باید که در ہمه
امور مالی و ملکی به نفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و
چون مستولی بریں طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک ہندوستان
و بعضے از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل ست
بادشاہی ہندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد ست
متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک بآسانی دست دہد و بودن طالع
و سہم السعادت و جزء اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر
و امتداد سلطنت باشد **احکام خانۂ دوم** چون مرکز خانۂ دوم از سنبله است که خانۂ
عطارد ست متصل به شمس و اکثرش از میزان که خانه زہره است و او در طالع ست که خانه
و شرف عطارد ست دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل
شود و یا بندۂ منصب بزرگ بادشاہی باشد و بودن مشتری دریں خانه در خود و اتصال
عطارد با و مقوی این معنی ست و بر آنکه وزرا بقوت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام
امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهاے ایشان پیش تدبیر خدیو زمان نتماید
و چوں صاحب دوم در طالع ہست خزائن بیحساب او را جمع شود و چون مشتری دریں

خانہ است مال برادر مسالک رضاے ایزدی صرف کند و در مرضیات خداے نگاہ دارد
و نظام احوالش روز بروز دولت افزاتر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول
عمر گرامی ست چنانچہ فرزند زادہاے گرامی را دریابد ایں سعادت منشان بنظر تربیت
او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم ست و در شرف ہرگز نقصانی بہ خزائن معمورۂ
او نرسد و ہیلاج کہ جزو اجتماع مقدم ست دریں خانہ است مقوی ایں معنی ست
و کدخداہ کہ زحل ست و در شرف خود و سرکش کہ مشتری ست درینجا آمدہ عطیۂ عمر مقدس
از ممر دو کدخداہ و سوم کہ مریخ ست از عمر طبعی کہ صد و بیست سال ست متجاوز باشد
و بودن قمر مستولی بریں خانہ موید دیگر ست براے اساس ایں سعادت **احکام**
خانہ سوم چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کند بر کمال حلم و آہستگی و وقار
و اعزاز و امداد اقربا و ایں گروہ از کوتہ بینی در مقام یکجہتی نباشد اما چوں آں مرکز
کہ صاحب طالع در دست خانہ مریخ و مثلثہ و حد و وجہ و ادرجان و دریجان اوست
و او در پنجم طالع است کہ خانہ پنجم و شرف اوست و در مثلثہ و وجہ مشتری و ادرجان
صاحب طالع ست اندیشہاے نادرست ایں طبقہ موجب زیادتی جاہ و سبب مزید
دولت صاحب طالع گردد و چوں اوائل سوم کہ تعلق بہ برادران دارد مورد سطوت
نیر اعظم ست دلیل ست بر آنکہ برادران در جنب شکوہ ذات اقدس در حساب نباشند
و از بیہانۂ غصہ شربت و اپسیں درکشند و اواسط و اواخر سوم کہ تعلق باخوان و
انصار دارد محل سہم السعادۃ بقول بطلیموس و نیز وجہ نیر اعظم ست و او شریک کدخدا
است دلیل ست بر آنکہ دوستان و مخلصان بر بساط یک رنگی و جان سپاری بودہ
دولت خواہی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون
ایں محل از خانہ سوم تعلق بمریخ کہ در شرف خود ہست و آن خانۂ فرح و خانۂ زحل کہ
کدخداہ مقدم ست آن نیز در شرف خود ست دوستان ہمہ باشکوہ و شوکت باشند و
بودن زحل مستولی بریں خانہ کہ کدخداہ است و واقع در شرف دلالت تام بریں امور
دارد و بودن صاحب سوم در پنجم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکہ نقل

وحرکت نزدیک بسیار روے نماید کہ موجب ابتساط خاطر گردد واز غرائب آنکہ سہم الغیب باتفاق وسہم السعادۃ بر قول بطلیموس ومحی الدین مغربی در یکجا جمع شدہ کہ در جبۂ ہیجدہم عقرب ست کہ داخل خانہ سوم ست واین در طوالع کمتر اقتد دلالت قوی می کند بر آنکہ پیوستہ از عالم غیب سعادت بر سعادت روے دہد وآئینہ دلیلی مبین ست بر اطلاع بر خفایاے امور وآنکہ ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد احکام خانۂ چہارم چون صاحب مرکز این خانۂ مریخ ست و در شرف وو جہ و مثلہ وحدت مشتریست واو مستولی برین خانہ دلیل ست بر آنکہ در اوّل مرتبۂ ملک بسعی لشکریان در تصرف در آید و چون این خانہ برج ثابت ست و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت مودّت ہمیشہ ملک در تصرف اولیاے دولت باشد و ہرچہ در تصرف او در آید باید ابربود و چون ہشتم چہارم باعتبار این درجات از اول عقرب ست جوزا است کہ صاحبش در تحت معارع نیر اعظم مختفی ست دلالت کند بر آنکہ چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقش ظہور کند و والد ماجد مولود مسعود درین ہنگام رو بکمون و بطون آوردہ اقدام بشہرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانہ از برج قوس ست و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار وحق گزار پدر باشد و از ملک پدر روزی مند گردد - احکام خانۂ پنجم چون صاحب اکثر خانہ سوم کہ تعلق بسجان مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف ست دلیل ست بر جلائل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانہ زحل ست کہ در شرف و مثلثہ خود کدخداہ است و مشتری کہ در وجہ و مثلثہ خودست و شریک باکدخداہ و صاحب مرکز این خانہ است دلالت کند بر آن کہ فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی بر نگیرند و نسر طائر کہ بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الزجاجہ کہ بر مزاج مشتری و زہرہ است درین خانہ است دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت ست - احکام خانۂ ششم چون صاحب این خانہ کہ زحل ست در شرف خودست و راست درین خانہ دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فروان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و اگر احیاناً اگر

اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بے شائبهٔ امتداد بصحت کامل انجامد وچون مستولی برین خانه مریخ ست بشرکت زحل و هر دو در شرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند۔ احکام خانهٔ هفتم۔ چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل در شرف ست صاحب طالع را در اوائل جوانی پردگیان سرا پردهٔ ازدواج از خاندان فرمان دهان هند باشند و چون زحل در بیت دوم و وکیل باشد برآنکه عصمتیان شادروان عفت از احکام مالگذار و خزانهٔ معمور ساز او باشند و چون سهم الالفة والمحبة درین خانه اسد دلالت بر مزید التذاذ در الفت مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوت ست که خانه مشتری و شرف زهره است۔ احکام خانهٔ هشتم۔ چون مرکز این خانه از حوت ست و صاحب او مشتری در دوم ست در حد و مثلثهٔ خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف ست دلیل ست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن۔ احکام خانهٔ نهم۔ چون مرکز این خانه در برج حمل ست و خداوند او که مریخ ست در شرف فرح و مستولی برین خانهٔ مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهاے دورش متضمن تسخیر ولایتی باشد احکام خانهٔ دهم۔ مرکز این خانه از ثور ست که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع ست دلالت کند بر سعادت تامه در ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم ست و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر ست و قمر ناظر باو و بطالع بانظر تام دوستی و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل ست بر کمال و ازدیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در سرانجام انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیل ست برآنکه عقل و سخن او بادشاه عقلها و سرو قد سخنان باشد و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانهٔ یازدهم۔ چون مرکز این خانه جوزا ست و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت کند برآنکه امیدهای او بتدبیراتے که درمال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیل ست برآنکه اورا دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در

خدمت او بمرتبه ارجمند رسند و چون سهم عواقب امور دریں خانه است دلیل ست بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت زاید - **احکام خانهٔ دوازدهم** - چون مرکز ایں خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرخ دلیل ست بر آنکه اعدائے دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهیکه صاحب طالع ازان رضامند شود و بودن ذنب دران خانه در درجهٔ اول مقوی ایں معنی ست و چوں سهم العلم والحلم دریں خانه است دلیل ست بر آنکه صاحب طالع بوجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رائے در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد ایزد تعالی آں خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمائر خواص و عوام ست بحمدالله والمنته در مجموعه اخلاق مهذب ایں مودب دبستان کبریائے احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاینست و از اصل فطرت و مبدء طینت بایں عطیهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته و از روئے تحقیق آں همه شمایل و سجایائے پسندیده بے تکلف و تصلف ملکهٔ آں ذات سماوی برکات گشته ازیں سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست - **شعر**

همیشه تاکه بر افلاک انجم اند پدید | همیشه تاکه بارواح قائم اند اجسام
مباد جز بهوای تو گردش گردون | مباد جز به رضائے جنبشِ اجرام

ایں ست انموذجی از احکام زائچهائے طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کواکب و سعادت نظرات و خواص بیوت و غیر آں بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بهم رسد و صحائف ساخته گردد - **شعر**

نمی رسد ز شمارد دقائق شرفش
مهندسان رصد بند در ابجر تجیس

صورت زائچه اقدس منقولی از خط مولانا الیاس ازدبیلی موافق زیچ ایلخانی

در وقت تحریر ایں گرامی صحیفه که مثل استکشاف احوال سعادت قرین بود زائچه بخط افادت وافاضت پناه تحریر عهد مولانا الیاس ازدبیلی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت واز صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر درآمدن زائچه نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیوت واحکام چه بجهت اعتبار مستخرج و باعتبار آنکه ایں زائچه برخلاف زائچهاے دیگر مبتنی بر زیچ ایلخانی ست۔

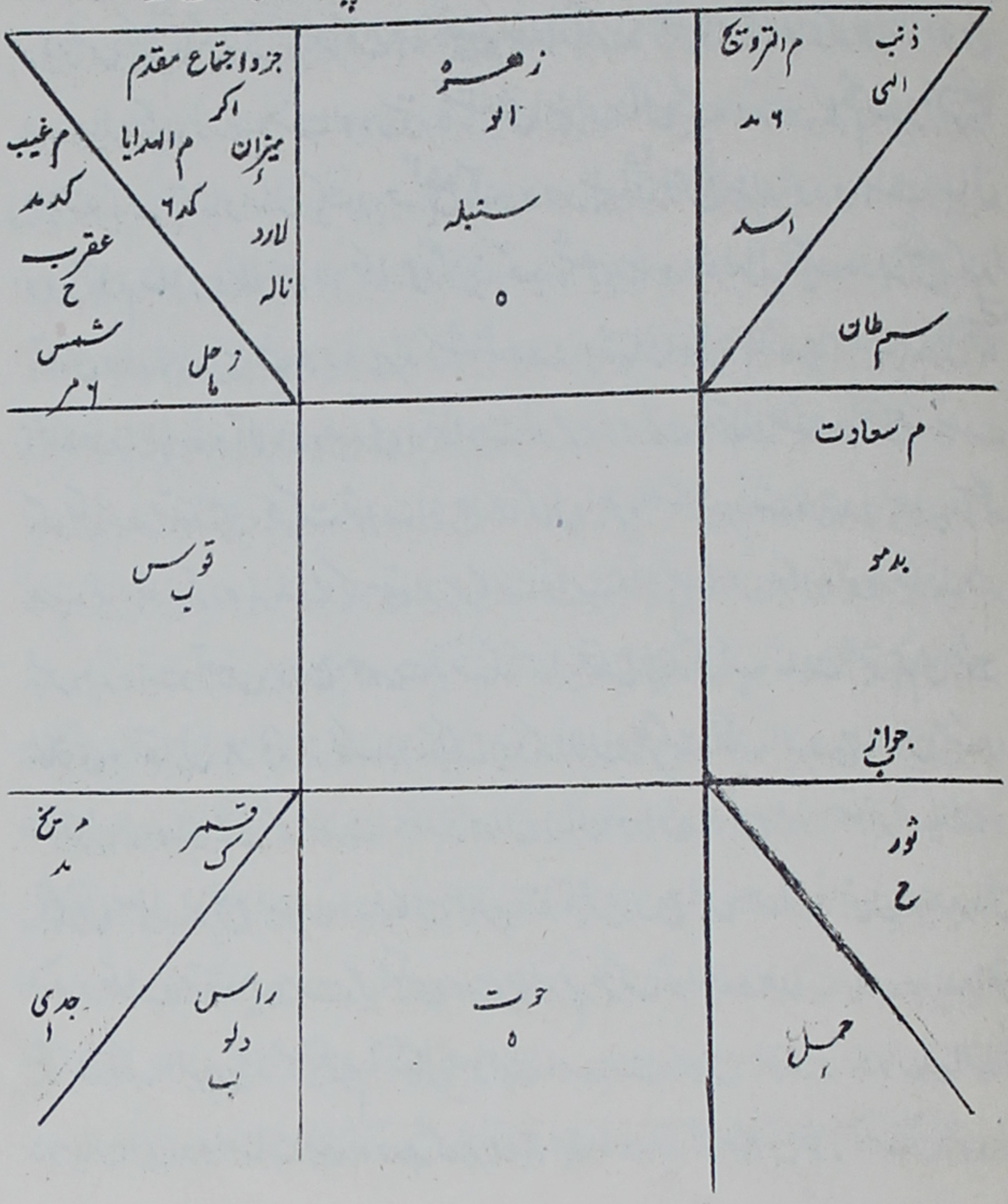

بیان حکمت در اختلاف میان حکمائے یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهے از دانش منشان روزگار را گمان می شد که این اختلاف میان اختر شناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقع ست که یکے طالع آنحضرت را اسد می گوید و دیگرے سنبله قرار می دهد بنا بر آنست که حکمارا در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمائے متقدمین و ارسطو بر آں اند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قائل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده بطلیموس نگفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و دو بست سال دور تمام سازد و طائفه از حکما می گویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت غموض و دقت انتظارست و تحقیق آنست که حکمائے متقدمین بحرکت ثواب از جهت کمال بطوء مستشعر نشده اند و بسبب آنکه مدت عمر وفا نه کرده زمانے که مقدار حرکات ثوابت را احساس تواں نمود نیافته اند پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم می شود محاذی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج ازان جزء انتقال نموده بموضعے که صورت سنبله دراں زمان دراں موضع بود استقرار یافته و همچنیں سنبله بموضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمائے متقدمین ست که مبتنی ست بر عدم حرکت ثواب و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد ست بموضع سنبله و مقدار ما به التفاوت در میان این دو حساب هفده درجه که هر برج هفده درجه از مکان خود انتقال نموده.

و از انجا می توان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یک هزار و یک صد و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر حکما برانند بضرب هفتاد هفده و بقول بطلیموس که در صد سال قطع یک دیگر باشد فاصله درمیان رصدین یک هزار و هفت صد سال بود و باریک بینان حقائق معانی و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار دادند چنانچه نموده اند بوضوح می پیوندد که منشاء اختلاف نه آنست که گمان برده می شد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قائل نباشند چنانچه در دفتر مشروح ست بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرموده که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ فطران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب ست که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی در رصدی سرآمده تخت نشینان نکته دانی ثانی اسکندر یونانی بودند باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نه فرموده اند و همچنین سائر رموز شناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند و باوجود اتقان قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت زائچه مقدسه در نقاب احتجاب ماند و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی از زائچهای طالع را که انموذجی در هر کدام گفته گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خداوانی و ایزد شناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود اگرچه زائچهای باهم اختلافی دارند اما در دولت آرای ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتضای صورت و معنی تهنیت می نمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زائچه طالع سعادت

مطلع را در پیش نظر داشته تامل می فرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوت گاه خاص
درها بسته از کمال شوق برقص می درآمدند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری
صدر نشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت
وجدان عرفان الهی لذت پذیر باشند چرا بشکر دریافت این لذت بیخودی نکنند و از
فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند چه صعود بر مدارج علیا این کمالات عین معرفت
الهی ست و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات
و حالات آینه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی بهر مشاعر ادراک
می تافت و جمع آن انوار قبل از حصول در مطالب فعلیه از مرآت زائچه بدلیعه معاینه می شد
و بارها بمستدعان خطاب بیان می فرمودند که طالع این نیر اقبال از طالع حضرت
صاحب قرانی در بعضی امور عالیه بچندین درجه زیاده است - چنانچه بر تیز بینان جداول
احکام بوضوح می پیوندد و چون این دو سعادت نامهٔ گرامی مقابله نموده عطیات
کواکب و سعادات نامهٔ گرامی مقابله نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان
تامل بر سنجند دریابند که زائچهٔ صاحبقرانی چه خبر می دهد و این زائچه هاے قدسیه از چه
آگاه می سازند - سبحان الله با وجود تباعد مستخرجین از روے زمان و مکان و حال
تخالف ضوابط هریکے از صحائف طالع فرخنده مطالع که صورت گزارش یافت توافق
دارند که این مولود بپایهٔ اعلی مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم
صوری و معنوی گردد از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامرواے صورت و معنی و
سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمانرواے و مدارج علیای
حق پرستی و خدا شناسی و درویش پرسی و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و
اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی
و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سائر امور ملک رانی و جهانداری
و از عزائب آنکه جملگی این حالات که رموز دانان تنجیم بفکر و تامل باں سپے برده اند ساده لوحان
نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحهٔ پیشانی احوال آنحضرت می خواندند

ما قوت ناطقه از اداے بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف می نماید۔ بیت

اے صفاتِ تو زبانہا از بیان انداخته
عزت ذاتت یقیں را در گمان انداخته

تصویر اسامی و ایهای سعادت پیرای او قوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی

هماں زماں که بفر ولادت عالیش بر زمین حسد بر دو زمین بمقصد گرامیش بر آسمان فخر جست روز آفرینش نوراتی شد پایه دانش و بینش بلند گشت و بدست سایه پروران سعادت پرتو و نسترن بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوهر آنحضرت که بسرچشمه منور الٰهی و دریاے معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت که شیوهٔ متصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت و ایهاے معتدل امتزاج او بقماط سعادت ارتباط که از پردهاے پاکان پاکیزه بود پیچیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام بر کنار و کتف قدسی سیر بآں پاک ذیل نهادند و بستان مهربانی بنوشین لبش داده بشیرهٔ جان پرور شیریں کام ساختند۔ شعر

شیر ز بهر لبش انگیختند
شیر و شکر را بهم آمیختند

شیر نه از دایهٔ امید خورد
کاب ز سرچشمهٔ امید خورد

چوں از نقاوهٔ دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع ایں نیر اقبال از شرائف مجازات آن خدمت بوده ایں موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز به جی جی آنکه بلند خطابست بسعادت خدمت ادائگی آن نوبادهٔ بهارستان خلافت و اقبال و دولت و دولت حصانت آں گلدستهٔ سربستان عظمت و جلال معجز افتخار و طیلسان امتیاز پوشد بنابر آنحضرت مریم مکانی قدسی

ارکانِ آن مایه ساز آسمانی را طلب داشتند آن مولود فیض ورود را دور در ساعت مسعود
بکنار امیداو در آوردند و چون هنوز وضع حمل این دایۂ قدسی پایه نشده بوده بعفت مآب
دایه بهاول که خدمت خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند
که اول او شیر داد تحقیق آنست که اول شیر والدۂ ماجده قدسیه میل فرمودند پس ازان
فخر نسا آنکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد پیش آن بهاول آنکه دریافت این
سعادت نمود بعد ازاں کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزّت یافت ازاں پس حلیمه
باین عطیه کبریٰ مخصوص گشت ازاں پس عصمت مآب جیجی آنکه بآرزوے خود دولت مند
صورت و معنی شد و از پس اوگوگی آنکه کوچ توغ بیگی واز گشت او بی بی روپا گرد آورے
این خدمت شایسته نمود و آنگه خالدار آنکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبرے
اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب پیچه خان آنکه والدۂ شریفه زین خان کوکه
باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایه بزرگی جاودانی سرانجام داد وجمعی دیگراز عفت
قبابان بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف
این طبقات و ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیده
شناسلے اطوار گوناگوں تجلیات الٰهی گردد یا برائے آنست که بر متبصران هوشمند ظاهر
شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست نه ازاں باب که بتربیت صوری
بر مدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان پیداکه درچه پایه است
و بلندی رتبۂ قدسی منزلت این برگزیدۂ درجه مرتبه و از غرائب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی
در بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بنمکین تبسم دلهاے
دانا را گل گل شگفته ساختند متفرسان زیرک طبع تبسم را فاتحه تفاؤل ابتسام بهار دولت
واقبال شناختند و مقدمۂ انفتاح غنچۂ امانی و امال دانستند بعد ازان بگهواره سبک تر
از پیکر خیال که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل
بیکدگر پیوند کرده و لآلی دیوافیت گرانمایه از گوشه و کنار آن گوهر یکتائے نه صدف را بجوبتر تریب
وضعے آرام داده بملایمت ورفق نرم نرم بجنبش در آوردند و بجهت انس و آرام تام خجسته آغاز

شایستہ فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند عاکفان صوامع قدس وساکنان مجامع انس کہ منتظمان سلسلۂ زمین و زمان فراہم آرندگان دائرہ کون و مکان اند کام رواشدہ برعالم و عالمیان منت نہادند وبآن جگر گوشہ آسمانی باین تہنیت بلند آوازہ گشتند۔ شعر

کای شرف عقل مسلم ترا | دور شہنشاہی عالم ترا
روے زمیں ہیچو تو باغی نداشت | طاق فلک چو تو چراغی نداشت
قلزم ابداع بسے موج داد | تا گہرے چو تو بساحل فتاد
خامۂ تقدیر بسے نقش بست | تا ز قضا ہیچو تو نقشی نشست
نسخہ کون آیت تلمیح تست | جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاہنشاہی بموکب گیتی نورد حضرت جہانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوٹ وقران سعدین

چوں چشم جہاں بیں و دیدۂ سعادت قرین حضرت جہانبانی جنت آشیانی بمشاہدۂ دیدار گرامی حضرت شاہنشاہی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت کہ در حصانت حضرت مریم مکانی متوجہ سرادق عزت و مخیم اقبال شوند وخواجہ معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند کہ در راہ ملازم ہودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاہنشاہی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدہم شہر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوٹ سراپردہ اجلال بیرون زدند وبسعادت واقبال بر تخت روان روان شدند۔ شعر

عہد گہوارہ ناگذشتہ ہنوز | بخت والاش کردہ تخت نشیں
چشم بکشودہ و بدیدۂ دل | دیدہ در انتظام دینا و دیں

دست بگشاده و دلش خواہاں — کہ جہاں را کند بزیر زمین
تا شگفتہ گلشن یکے ز ہزار — عالم از باغ دولتش گلچیں

چوں تخت رواں حضرت شاہنشاہی کہ گنج روان معرفت الٰہی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جہاں مطاع شد کہ اعیان سلطنت و ارکان دولت و سائر اکابر و اہالی متوجہ قبلۂ اقبال و مستقبل کعبۂ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت می رسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند۔ بیت

می رسد موکب شاہ دو جہاں دنبالش — میرود قافلۂ شوق باستقبالش

و در آخر شعبان کہ روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال کہ ہمانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع تو لیست و سعادت دارین در ذات او مطوی کہ ہرچند نزدیک تر می شود و در شہرستان وجود جبینی دیگر معاینہ می گردد و مسرتے تازہ مشاہد می افتد از صفاے باطن و نور فراست حضرت جہانبانی جنت آشیانی ادراک دقائق رموز الٰہی و دریافت حقائق کنوز آسمانی چہ عجب و از کمال ظہور آثار حضرت شاہنشاہی ظل الٰہی کہ نسخہ دیباچہاے بدائع عالم و مجموعۂ فہرستہاے کمالات بنی آدم ست انجلاے انوار راجہ غرابت و در ساعتے کہ سعادت قرآن سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور موردالنور مستسعد گشتند و در سایۂ ہماے دولت ابدی آرامگاہ گرفتند و تارک مبارک حضرت شاہنشاہی بمساس پاے سریر فرساے حضرت جہانبانی بہ نیت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت پذیر شد و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در برگرفتہ بر پیشانی نورانی آنحضرت کہ لوح سعادت دو جہانی و دیباچۂ دولت جاودانی ست بوسہ دادند۔ ع

گاہ برلب گاہ بردل گاہ بر سر داشتند

بعد از مشاہدۂ این نور اقدس زبان الہامی باداے شکر گذاری حضرت باری عز اسمہ و جل برہانہ مقرون ساختند و فرق قدساے را بسجدات نیازمندی بر درگاہ نیاز فرود آوردند۔

شعر نہ تنہا سجدۂ سر دمبدم بود — کہ ہر مو بر تنش در سجدہ خم بود

حافظان عنایت الٰہی و خازنان سعادت نامتناہی آں ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنفِ عاطفت پادشاہی سپردہ باین زمزمۂ شادی و ترانہ آزادی مترنم گشتند۔

شعر
این ست امانتِ الٰہی — زین گنج بخواہ ہرچہ خواہی
این ست کہ در دلش نہادند — ماہیت کنہ حق کماہی
این ست کہ کعبۂ درش را — گیرند شہاں بقبلہ گاہی
این ست کہ پاے دولتِ او — رونق دہ تخت پادشاہی

صفحہ خوانان ہیات بشری بچشم تعمق و فکر نظارہ کردند و قیافہ شناسان ہیکل انسانی بنظر تامل و تدبیر مطالعہ نمودند۔

قطعہ
چہ دیدند دیدند نقشے کہ ہرگز — نہ دیدند در جدول آفرینش
زحیرت بگفتند چیزے و گفتند — زہے نور دانش زہے چشم بینش

انوار پادشاہی از ناصیۂ غرایش لامع ارقام ظل الٰہی از خطوط دست والایش ساطع شواہد عقل از ترکیب وجودش ظاہر دلائل خدا شناسی از مجموعۂ ہستیش باہر براہین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوہر ذاتش ہویدا رقم صاحبقرانی از جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نہادش مبرہن رموز دوربینی از تیز بینیش واضح اطوار دور اندیشی از نگاہ بلندش لایح۔

ذکر بعضی از تواریخ بدیعۂ ولادت سعادت پیرائے حضرت شاہنشاہی

بجہت ولادت سعادت پیرائے حضرت شاہنشاہی نکتہ پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصائد تہنیت گفتند و ہمہ بعرض قبول مجلس نشینان بارگاہ حضرت جہانبانی کہ عیارگاہ جوہر انسانی بود رسانیدہ کامیاب جائزہاے گرامی گشتند از آں جملہ این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافتہ تحسین و احسان ممتاز شدہ بود۔ رباعی

چوں کلک قضا نشان تقدیر نوشت ❊ آیات ابد را ہمہ تفسیر نوشت
از بہر ولادت شہنشاہ جہاں ❊ تاریخ شہنشہ جہانگیر نوشت

و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقاتست کہ یکے از فضلائے عصر یافتہ بود۔ شعر

للہ الحمد کہ آمد بوجود ❊ آنکہ از کون و مکاں منتخب ست
پادشاہے کہ زشاہان جہاں ❊ اکبرش نام و جلالش لقب ست
شب و روز و مہ و سال و میلاد ❊ شب یکشنبہ ؛ ہنج رجب ست ۹۲۹

شکر گزاری مؤلف این شگرفنامہ ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاہنشاہی

در ہنگام طلوع این نیر اقبال اگرچہ راقم این شگرفنامہ در نہانخانۂ عدم بے مایہ ہستی و پیرایۂ ایزد پرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موہبت عظمیٰ چگونہ گذارد کہ زمان ظہور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوائے صوری و معنوی دریافتہ از نظر کردہائے چشم التفات و تربیت ست و صد شکر دیگر آنکہ پیشتر از آنکہ زائچہ قدسی بنظر در آید و بدقائق شرائف و بدائع جلال ارقام آں اطلاع یابد کمال ایزد شناسی و ملک آرائی کہ از پایۂ شناخت منجم فراتر ست دریافت پرستار قدرت ایزدی بود و للہ الحمد ثم للہ الحمد کہ مثل امام الکلام حسام العجم لسان الحقیقۃ حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت کہ انتظام سلسلۂ صورت و معنی را از آن گزیرنی باشد نیست چنانچہ نگاشتۂ قلم حقائق رقم اوست شعر

گویند کہ از ہزار ہزار سالم از عالم ❊ آید بوجود اہل وفای محرم
آمد ز پیش دیا نزادہ ز عدم ❊ آید پس ازیں دیا فرو رفتہ بغم

و بطرزی دیگر می گوید رباعی

ہر یک جند از جنان جہاں سیر آید ❊ روشن جانی ز آسمان دیر آید ہکو

خاقانی ازین جنس درین دہر مجوے　　　　بررہ منشیں کہ کارواں دیر آید

وباقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمان فرمائے کل وعقدہ کشائے سبل گشتہ از دولت توجہ والتفات عالی مزاج زمانہ عشوہ وانا فریب را فہمیدہ خاطر راکہ سرگردان بادیۂ اسباب بود فراہم آوردہ در نشاۃ تعلق بجز تحصیل خوشنودی او کہ عین رضائے ایزدی ست ہیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات وتقیدات دنیوی آزاد ساختہ نہ در حسرت گذشتہ ونہ در آرزوے آیندہ دلخراش ست چنانچہ احوال خود را از استبعاد ملازمت او استظلال بظلال رافت وعاطفت سربلند از اوج عزت وارجمندی بطرفۂ معرفت در محل خود رقم زدۂ کلک عرض خواہد گردانید ✤

ترتیب انساب معالی القاب وتنسیق اسامی گرامی ابای کرام حضرت شاہنشاہی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام واجداد گرامی حضرت شاہنشاہی کہ در مدارج رفعت ومراتب با آبای علوی توامانند وہمہ شاہ وشاہنشاہ وپادشاہی بخش وپادشاہ نشان آمدہ اند وبدانش خداداد وبینش حق بین چنانچہ مقتضائے عدالت وانصاف ست در انتظام عالم وعالمیان بودہ طنطنۂ نام نیکو را کہ عمر ثانی ست بلکہ حیات جاودانی درین بساط گذاشتہ اند باین ترتیب ومنوال ست ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پاشاہ بن نصیر الدین محمد ہمایون پادشاہ بن ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ بن عمر شیخ مرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاہ بن صاحبقران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برخل بن النگیر بہادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیین بن ایردمجی برلاس بن قاچولی بہادر بن تومنہ خان بن یانسنقر خان بن قایدو خان بن زدین خان بن توقاقان بن بوزنجر قاآن بن النقوا برنت جوبینہ بہادر بن یلدوز بن منگلے خواجہ بن تیمور تاش واو از نسل قیان بن ایلخان بن تنگر خان بن منگلی خان بن یلدوز خان بن ای خان بن کن خان بن اغوز خان بن قرخان

بن منغل خان بن النجه خان بن کیورک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافثه بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که تا بلدوزکه جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنه مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکورست و از منگلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر در نیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از ایلخان تا آدم که بیست پنج تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که باول انصاف گزین و دانش خداداد تتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسای سخنان راست را سرمایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست می نمایند پوشیده نیست که انچه بر صفحات مسامع و لواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدمیان را هفت هزار سال می گویند اصلی که شایستگی قبول عقول و افکار دانایان که تماشائیان بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن انداشته باشد ندارد و در امثال این امور عقل دوراندیش دوربین راستیهاے دریافت گاه انکار می کند و گاه از احتیاط که موقف اطمینان و مجلس ادراک ست در ورود و قبول آن توقف می نماید و بدستیاری فروغ جهان افروز خرد و مددگاری نقلهاے معتبر خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه هندی و خطائی و غیرآن که از جولان حوادث مصون مانده و بنائے قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیرآن برانست و شواهد صدق و سداد از نتائج آن پیدا و از ضبط تواریخ متواتره حکماے ابن اقالیم و آثار تلاحق و افکار این طبقه مرتاض مفهوم می شود که این عالم و عالمیان را ابتدای و این مظاهر اسماء و صفاتی را مبدا پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکه اکثرے حکماے متقدمین برانند یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدم می زند گروه بیسوریا که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکے از سر بیني یعنی زمانے که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش

باندوه انجامد دوم اوت سرپنی یعنی بر عکس اول و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته اند و هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آره ها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه آرهٔ قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ می گویند یعنی زمانه الیست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح می آرد و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگراست و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی و مدت او سه کوراکور ساگراست و آره سوم به سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه دهد حالی طاری شود امتداد این آره دو کوراکور ساگراست و آره چهارم به دکهمان سکهمان مشهور ست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بهجی روی دهد و درازی این آره یک کوره کور بچهل و دو هزار سال کم ست و آرهٔ پنجم دکهمان ست برخلاف آرهٔ دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست و یک هزار سال ست و آرهٔ ششم دکهمان ست برخلاف آره اول و مدت این نیز بیست و یکهزار سال ست و آسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اول قسم دوم در نام و مدت متحد ست بآرهٔ ششم قسم اول و آرهٔ دوم قسم دوم نیز متحد ست بآرهٔ پنجم قسم اول و سوم بچهارم اول مطابق ست و چهارم دوم بسوم اول موافق ست و پنجم دوم عین دوم اول ست و ششم دوم عین اول اولست و الحال بزعم ایشان از آرهٔ پنجم قسم اول دو هزار کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار یک لکه خوانند و ده لکه را پریوت گویند و ده پریوت را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را یک کهرب و ده کهرب را نکهرب گویند و ده نکهرب را مها سروج و پدم می خوانند و ده پدم سنکه باشد و ده سنکه را سمدر گویند و کوراکور نامند و مخفی نماند که ضعف ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر تشکی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه درمیان عوام ما هم اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سر اینها که به چگلے موسوم اند چهار هزار و نود و شش مقدار موی پهلی خردان دیار دهلی سطبر ست و می گویند که موی طفل هفت روزه که بغایت باریک ست تجربه بمثابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس

اجزاے موی مذکور چاہے راکہ طول و عرض و عمق آں چاہ کردہ باشد پر ساخت و بعد از گذشتن صد ہزار سال یک جزو از اجزاے مذکورہ را ازاں چاہ برآورد تا زمانے کہ آں چاہ خالی شود ایں مقدار زمان راکہ آب چاہ بروش مذکور خالی شود پلویم گویند و ہرگاہ دہ سمدر کہ شرح آں گفتہ شد از پلویم گذرد یک ساکر شود و کمیت ادوار مذکورہ باعتقاد ایں مردم از حلیۂ بیان احاطۂ تبیان افزونست و گمان ایں جماعت آنست کہ بجہت انتظام عالم صورت و معنی در ہر شش آرہ بیست و چہارم گرامی از دار الملک کون بعالم ظہور می آیند سپری می شوند کہ نام اول آدنات ست و رگھوناتھ ہم می گویند و روایتے دستور العمل ایں برگزندۂ ایزدی پنجاہ کرور لک ساکر ست و نام آخرین مہاد پرست و مدت رواج احکام او بیست ہزار سال ست کہ امروز دو ہزار سال ازو گذشتہ است و اعتقاد ایں جماعہ آنست کہ چندیں بار ایں بیست و چہار کس از کتم عدم بوجود آمدہ اند و چندیں بار خواہند آمد و برہمہ ہندوستان کہ جمہور اہل ہند تابع اقوال و اعمال ایشانند برانند کہ مدار گردش روزگار بوقلمون بر چہار دور ست در اول راکہ مدت او ہفدہ لک و بیست و ہشت ہزار سال متعارفست ست جگ گویند دریں دور اوضاع جہانیان فرداً فرداً بر صلاح حسنت وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را اشعار خود ساختہ در مرضیات الٰہی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم ایں دور یک لک سال ست و در دور دوم مسمی بہ ترتیا ست بقلاے آں دوازدہ لک و نود و شش ہزار سال عرفیست دریں زمانہ سہ حصہ از چہار حصہ اوضاع آدمیان بمقتضاے رضاے الٰہی ست و عمر طبیعی مردمان دریں دور دہ ہزار سال است و دور سوم کہ بنام دواپر اشتہار دارد امتداد آں ہشت لک و شصت و چہار ہزار سال ست دریں ہنگام دو حصہ از چہار حصہ روشن جہانیان راست گفتاری و درست کرداری و عمر طبیعی آدمیان ایں زمان ہزار سال ست و دور چہارم کہ بہ کل جگ شہرت دارد مدت آں چہار لک وسی و دو ہزار سال ست ازیں دور سہ حصہ از چہار حصہ اطوار جہانیان بر ناراستی و نادرستی ست و عمر طبیعی مردم ایں روزگار صد سال ست و ایں گروہ جزم دارند کہ ہر چندے حضرت ہستی بخش جہانیان و پدید آرندہ عالمیان بتجرد نہادی و دانش نژادی را از کمن ستر و خفا

بوطن بروز وجلا می دارد و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد اورا وسیلهٔ آفرینش عالمیان می سازد و این بزرگ را برهما نام باشد و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالی ازان سیصد و شصت روز ست و هر روزی مشتمل بر چهار دور مذکور و هر شبے بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطورست و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده از علم بشری احاطه آن نمی کند و می گویند که انچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم ست واز عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامه ایزدی این دور روایت را خود ترجمانی مردم دانشور راست گوی نکوکار هند از روے معتبرهٔ ایشان نوشته وانچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند و در شرح روزهاے الٰهی و روزهاے ربانی منقولست ازین عالم ابت ازین عالمست چه هر روز ربانی متضمن هزار سال ست و هر روز الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مؤلف نفائس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتداے عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که هفتصد و سی و پنج هجریست هشت صد و شصت و سه هزار و نه هزار و هشت صد سال ست و هر دین پیش ایشان ده هزار سال ست و امثال این روایات وحکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الٰهی دور نیست که صورت صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشد چنانچه امام جعفر صادق علیه السلام منقول ست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی می فرماید که دور نیست بعد هفت ربانی که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکے منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد و پس از درازیِ سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی ست اکتفا بر کتب و تواریخ بسوط نکرده درین خنگر فنامه در آرم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ شناسائی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمالی که شیوهٔ راقم ست گذارش کنم۔

ذکر احوال آدم علیه السلام ۔ مشهور چنانست که پیش ازین بهفت

هزار سال و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربانی بے رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد و بقدر استعداد قابلیت جسم روح از مبدار فیاض فایض گشت و بلقب انسان و موسوم به آدم شد در زمانے که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل در آنجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس عطارد در سنبله و زهره در میزان و بازی گفته اند که دران هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهر این کلام بضابطهٔ اہل ہیات و نجوم درست نباشد چراکه در عطارد مشکل می شود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد از نیر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد پس در حین شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد با هر که پیوندد حال او گیرد پس می تواند بود که عطارد با یکے ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتصال داشته باشد و او در از بالاے گندم گون مجعد موے زیبا روی بود و در درازی قامت این ابوالآبا اختلاف کرده اند بیشتری برانند که شصت گز بوده ایزد تعالی از ضلع یسر او حوا را بوجود آورد و با او ازدواج داد و از و فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند که اگرچه بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما مرد معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روے حساب در قبول آن بقدمی ایستد منقول ست که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزندها بهم رسیده بود و فرزندان بے واسطهٔ او چهل و یک تن بودند بیست و یک پسر و بیست دختر بقولے نوزده دختر و شیث از همه بزرگ تر بود بعضی گفته اند او را در نفقیات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف ست چنانچه علامه شهرروزی در تاریخ الحکماء نقل می کند گویند وفات او در هندوستان افتاده بر سر کوه سراندیپ که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و اکنون بقدمگاه آدم مشهور است بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد ازو بیک سال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود او را در جوار آدم دفن کرد و نقل ست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را بکشتی در آورد و بعد ازان در کوه ابو قبیس و بروایتے در بیت المقدس و بقولے در نجف کوفه دفن کردند۔

شیث - اشرف فرزندان بے واسطۂ آدم ست بعد از سانحۂ ہابیل سعادت ولادت یافت۔ آوردہ اند کہ ہرگاہ حوا حاملہ گشتے پسری و دختری آوردے مگر شیث کہ او تنہا زاد و اقلیمیا خواہر قابیل در عقد ازدواج او درآمد چوں عمر آدم ہزار سال رسید او را ولیعہد خود ساخت و ہمگناں را بمتابعت و مطاوعت اوامر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی بر رائے زرین او استقرار گرفت ہموارہ در جمعیت ظاہر و معموری باطن ہمت مصروف می داشت در طوفان نوح جز اولاد او کسے نماند و او را اوریا راول گویند و اوریا بزبان سریانی معلم باشد ہموارہ بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰہی اشتغال می فرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت می داشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نمودہ در گوشۂ عزلت بریاضت مشغول شدند و چوں از عمر گرامی او نہصد و دوازدہ سال گذشت جہاں را پدرود کرد و بعضی برآنند کہ او نبیرۂ آدم ست پدر او صلحا بود و ہمانا کہ ایں قول از فروغ صحت ضیائے ندارد۔

انوش - در ششصد سالگی شیث از خلوت سرائے عدم بجلوہ گاہ وجود آمدہ بود گروہے از گزارندگان سخن برآنند کہ مادر او قدسی نژادی بود کہ مثل آدم بے پدر و مادر خلعت ہستی پوشیدہ بود او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرائے خلافت شد و اول کسے کہ دریں دور اساس غرس نخل و زراعت نہاد او بود گویند ششصد سال کامروائی سریر اقبال داشت بروایت یہود و نصاری نہصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نہصد و پنجاہ سال و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد۔

قینان از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصلہ تر بود ایں بزرگ نہاد بعد از پدر بنا بر تمہید وصیت بانتظام مہام جہانبانی مشغول گشت و بر شاہراہ متابعت اقتضائے آبائے کرام سلوک نمود عمارت بابل و شہر سوس بنائے اوست ابداع بساتین و عمارات ہم باو نسبت می دہند و در عہد او آدمی زاد بسیار شد بکاردانی خود ہمہ را متفرق ساخت و خود باولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود نہصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی برآنند کہ ششصد و چہل سال آب زندگانی می خورد و طائفۂ برآنند کہ قریب صد سال فراہم آورد

بپریشانیہاے روزگار بود۔

مہلائیل بہترین فرزندان قینان بود چون عمرش بنہصد سال رسید او را بجاے خود مسند نشین ساخت و او سی صد سال فرمانرواے گیتی یافت عمر او نہصد و بیست و شش سال بود یا ہشتصد و نود و پنج سال **برد** رشید ترین اولاد مہلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جہان گشت رودہا و جویہا او پدید آورد و نہصد و دو سال و بقولے نہصد و شصت و ہفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان خانوادۂ اقبال ہمہ در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظہور ہستی آمدہ بودند۔

اخنوخ کہ بادریس مشہور ست فرزندان گرامی برداشت کہ بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچہ کوچک ترین اولاد ست اما بفرہنگ و راے از ہمہ بزرگ و بہ بخت و دانش از ہمہ بیش بود و بعد از شیث کسے کہ تجدید نوامیس نمودا ست و بعضی گفتہ اند کہ ادریس در وفت آدم صد سالہ بود و برخی سیصد و شصت سالہ گفتہ اند در مراسم سلطنت و دقائق حکمت یگانہ بود اگرچہ بعضے جا جمیع علوم و صنائع را بآدم نسبت می دہند اما بقول اشہر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او از غازیمون مصری کہ اورا ادریاے ثانی می گویند دانش آموخت و القاب گرامی او ہرمس الہرامسہ است و ادریاے سوم نیز می گویند و اورا پایہ بلند در خداشناسی بیشتر شد و بہفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شہر آبادان ساخت و کوچک ترین آن شہرہا مدینہ زہاست کہ از شہرہاے جزائر ست بعضی آنرا داخل حجاز می دانند و این شہر تا زمان ہلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور آنرا بجہت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و ہر گروہی از مردم و ہر طبقہ از آدمیان بروشے خاص باندازۂ حوصلۂ دریافت آنہا ہدایت نمود و آوردہ اند کہ در تعظیم نیر اعظم عطیہ بخش عالم کہ بیشترے از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بودہ آداب شکرگذاری آں نور الانوار بجای نمی آوردند رہنمونی کرد و آنرا سرمایۂ صوری و معنوی می دانست و در ہنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی کہ ہنگام ظہور فیض خاص ست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب می داد و چون کواکب سیارہ کہ فیض پذیران خوان انوار او بیند ہر گاہ در خانۂ خود یا

شرذگاه خود می رسند آنرا اگرامی شمرده شکر بدائع آفرینش ایزدی بجاے می آورد و آن ازمنه را مواقیت و منظاہر نعم والاے حق می دانست و ہمگی روزگار او بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه می گذشت و گنبد ہاے احرام مصری که بگنبد ہرمان مشہور ست بنا کردهٔ اوست ددوران بناے عالی جمیع صنائع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر ازدل رود باز آورده شود مرقوم ست که یکے از عظماے دولت را بران داشت که گنبد ہاے مذکور را اساس نهاد و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابو معشر بلخی آورده که ہرامسه بسیار ست اما افضل ایشان سه تن اند اول ہرمس ہرامسه که آں ادریس ست و اہل فرس برانند که نبیرهٔ کیومرث ست و دوم ہرمس بابلی که بعد طوفان بناے شہر بابل از آثار اوست و فیثاغورث از شاگردان او و بسعی این ہرمس بابلی انچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت وطن او مدینه کلدانیین بود که اورا فلاسفهٔ مشرق گفتندی سوم ہرمس مصری استاد اسقلینوس او نیز در جمیع علوم خصوصًا در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدے و مولد ہرمس الہرامسه مدینه منیف که الحال بمناف اشتہار دارد از دیار مصر بود و آں مدینه را پیش از بناے اسکندریه مدینة الحکما گفتندے و بعد ازاں که اسکندر ایں را بنا کرد جمیع حکماے منیف وغیر آں را باسکندریه آورد از سخنان اوست که بہترین نیکوئیہا سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو ہنگام قدرت و در رفتن او ازیں سراے غم پیراى در تواریخ حکایتے بدیع آورده اند که خردمنداں در قبول آن می ایستند به روایتے دراں وقت ہشتصد و شصت و پنج ساله و بقولے چہارصد و پنج ساله و نزد گروہے سیصد و شصت و پنج ساله بود۔

متوشلخ بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلائق را بیزداں پرستی دعوت کرد چون عمر او بہفتصد رسید اورا پسرے آمد لمک نام کرد و بعد ازان دو بست و نود سال دیگر بزیست۔

لمک در علو مرتبت و سمو منقبت یگانهٔ عہد بود بعد از پدر مسند سرورے بدو ثبات یافت و مدت زندگانی او ہفتصد و ہشتاد سال و گروہے اورا لمکان و لامک و لامخ نیز گویند

نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال اسد بطالع اسد متولد شد

و او مجدد رسوم و مشید اساس دادار پرستی گشت و قضیهٔ دعوت خلائق بر خدا پرستی و نافرمانبرداری
قوم او و سنوح طوفان و غیر آن مشهور ست و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند
اول طوفان که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود چنانچه علامهٔ شهرروزی می گوید که
آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که
آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند
و هم ازین سبب بعد از برآمدن جائیکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد
و سوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود که اگرچه نقل پرستان روزگار که نقل
طوفانی می کنند آن دو طوفان را هم بهمه عالم نسبت می دهند ظاهراً آنچنان باشد چه
هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجود ست ازان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست
القصه در اندک فرصتے آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات بسپردند الا هفت
کس نوح و سه پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق
و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودان را بحام عطا
فرمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی
این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان بایں سه تن ست عمرش
چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سه صد سال درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم
داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سی صد
و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم
متولد شد و چون پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلائق نشست و مدت نهصد و پنجاه سال
بر راهبری جهانیان بود امام حام را نه پسر بود هند و سند زنج - نوبه - کنعان - کوش -
قبط - بربر - حبش و بعضے حام را شش پسر نوشته اند - سند و کنعان را ذکر نمی کنند و
نوبه را پسر حبش می گویند و سام را نیز نه پسر شد و فخشد و مرش که پدر ملوک عجم ست
داسود که مداین و غیره از بنای اوست و آجوارد و هیکو پسران او یند فارس پسر پهلوست
ولیفن که شام و روم پسران او یند و بورج که در میان مورخان از و جز نامی نمانده و لاوز که

فراعنہ مصر از نسل او بند و عیلم کہ عمارت خورستان کرد خراسان تنبال پسران او بند و عراق پسر خراسان ست و کرمان و مکرمان پسران تنبال اند وارد کہ قوم عاد از جملہ احفاد او بند و بوذر کہ آذربیجان و اران و ارمن و فرغان پسران او بند بعضے سام را ہم شش پسر می گویند کیومرث و بورج و لاوذ و را ذکر نہ کردہ اند و بالجملہ در فرزندان ایں دو گروہ بسیار اختلاف ست۔

یافث۔ ارشد اولاد نوح ست سلسلۂ علیۂ حضرت شاہنشاہی یادمی پیوندد و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو می رسد و اورا ابوالترک گویند و بعضی مورخان والونجہ خان می گفتہ اند در ہنگامی کہ یافث از سوق الثمانین با اہل و عیال رخصت دیار شرق و شمال کہ نامزد او شدہ یافث از پدر التماس نمود کہ اورا دعاے آموزد کہ ہرگاہ خواہد باراں بارد نوح سنگے را کہ خاصیت او آوردن باران بود باو داد و چناں نمود کہ اسم اعظم بر و خواندہ ام بجہت ایں مصلحت کہ سادہ لوحان پے بآن نبردہ از صوابدید او بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بر و خواند و اکنوں آن سنگ در میان ترکان بسیارست آنرا جدہ تاش گویند فارسیان سنگ یدہ خوانند و عرب حجر المطر گویند و او بآن حدود رفتہ صحرا نشینی اختیار کرد و ہرگاہ میخواست بوسیلۂ آن سنگ ابر عنایت ایزدی درباریدن می آمد و اورا بمرور ایام فرزندان پدید آمدند دا آئینہاے شایستہ کہ ہم تسلی بخش کوتہ اندیشان تواند شد و ہم مسرت افزاے خاطر بلند ہمتان والا فطرت تواند گشت درمیان آورد و از و یازدہ پسر ماند۔ ترک و چین۔ صقلاب و منسخ کہ اورا منسک گویند و کماری کہ او ایکمال نیز خوانند و خلج و خرز و روس و سدسان و غز و یارج و در بعضی کتب ہشت پسر مذکور ست خلج و سدسان و غز را یاد نکردہ اند۔

ترک۔ بزرگترین فرزندان یافث بود ترکان اورا یافث اوغلان گویند و بہوشیار دلی و کارگزاری رعیت پروری از ہمہ برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانرواے نشست و داد مردمی و مردانگی مظلوم پرسی داد و در جائیکہ ترکان اورا سیول یا سلیکای می گفتند و چشمہاے آب رواں سرد و خوشگوار و کرم عافیت و مرغزارہاے دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاہ خانہا اختراع کرد و خرگاہ پدید آورد و از پوست

بهائم وسباع لباس پوشیدنی دوخت ونمک در زمان او ظاهر شد و در آئین اوآن بود
که پسر را جز شمشیری میراث نه دهند وتمام خواسته دختر را باشد و گویند که معاصر او کیومرث
است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم ست او اول سلاطین ترکستان ست وعمر او دوبست
وچهل سال بود۔

النجه خان۔ بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانۂ زندگی ترک پوشیدن گرفت
اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشانده و او خرد دوربین را پیشوا ے خود ساخته
در عدالت گسترے روزگار گذراند و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود۔

دیب باقوی۔ بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد۔

کیوک خان۔ فرزند رشید اوست پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی
باو عنایت فرمود او قدرت سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد۔

البنجه خان۔ پسر اوست در آخر عمر پدر ولی عهد شد و او داد و دهش را از انداز
بیرون برد در ترکان در زمان دولت او مست دنیا شده از راه خرد مندی عدول نمودند
وچون مدتے بران بگذشت اورا دو پسر بیک شکم آمد یکے را مغل نام کرد و دیگرے را تاتار
وچون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف
دیگر را بتاتار وچون پدر ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده
هر کدام در ولایت خود دارائی می کردند وچون این سلسلۂ علیا را بتاتار و هشت هشتگانۂ
او نسبت نیست ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او می پرداز د۔

مغل خان۔ فرمانروا ے دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که
دلهاے رعایا در سلوک بندگی ورضاجوئی او درآمده و همه در نیکو خدمتیها کوشش می کردند
وشعوب مغل نفر مودند اول ایشان مغل خان و آخر آنها دیل خانست ومغولان تقوز را از یں
گرفته اند ایں عدد را در جمیع اشیاء فرخنده دانسته اند و اورا جهان آفریں چهار پسر داد۔
قراخان۔ اذرخان۔ کرخان۔ اذرخان۔

قراخان۔ هم درسال بزرگترین فرزندان مغل بود وهم در شغل جهانداری رشد و امتیاز

تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائے نشست و در قراقرم بحدود دو کوہ کہ آن را ارتاق کرتاق می گفتند جہت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت۔

اغورخان فرزند گرامی قراخان ست کہ در ہنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافتہ و در نام نہادن و درراہ خداپرستی گام زدن افسانہ گزاران سخن چند باو نسبت می کنند کہ خرد انصاف گزین بقول این چندانی اقبال نمی نماید و او باتفاق فرمانروائے خرددوست و خداپرستی معدلت گستر بود باسبتہاے نیک و آئینہاے خجستہ کہ باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود درمیان جہانیان نہاد واو درمیان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرہنگ درست و ہمت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام افرنج و دیگر ولایتہا را در حیطۂ تصرف درآورد و اکثر اہل عالم در سایہ عاطفت او درآمدند و ترکان را بمناسبتہاے مناسب لقبہا نہاد کہ تا امروز زبان زد مردم ست مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قاریغ و خلج وغیر آن واو راشش پسر شد۔ کن ای یولد وز کوک طاق تنکر سہ بزرگ را بوزرق می گویند و سہ دیگر را اوچوق و فرزندزادہاے او بہ بست و چہار شعبہ منشعب گشتند و تمامی ترکان از نسل این بزرگان اند و لفظ ترکمان درقدیم نبودہ است چون اولاد ایشان بایران درآمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتہاے ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی برانند کہ ترکمانان قومی علیحدہ اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقول ست کہ اغورخان بعد ازانکہ تسخیر عالم نمودہ بیورت اصلی خود بازگشتہ مسند دولت نشست بزمی خسروانہ ترتیب نمود و ہرکدام از فرزندان دولتمند و امراے اخلاص اندیش و سائر ملازمان را بنوازشہاے پاشاہانہ بنواخت و نصیحتہاے بلند و وصیتہاے ارجمند کہ بر ثبات دولت رہنمون باشد فرمود و مقرر ساخت کہ دست راست کہ ترکمان برانغار گویند ولیعہدی بہ پسر بزرگ واولاد او مقرر باشد و دست چپ کہ جوانغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد و قرار داد کہ ہموارہ بطن بر بطن برین آئین ثابت باشد و کنون ازین بیست و چہار فرقہ یک نیمہ بدست راست تعلق دارد و یک نیمہ بدست

چپ هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع کرد۔

کین خان۔ بموجب وصیت بجای پدر بنشست و در فرماندهی و جهانداری با خرد دوربین خود تدبیرات صایبه قبل خواجه که وزیر اغوز خان بود کامروا شد و با برادران و فرزندان و برادرها که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی از این شش برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته گیرودار سلطنت مددگار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خان را ولیعهد خود ساخت و درگذشت۔

آی خان۔ به نیروی بخت بیدار و دولت پائیدار آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خوش آراسته بود و دانش را بکردار نیک فراهم آورده۔

یلدوز خان پسر مهین و جانشین او بود در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت۔

منگلی خان پسر دوستدار او بود بعد از او بر سریر فرماندهی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش ایزدشناسان امتیاز یافت۔

تنگز خان۔ بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت۔

ایلخان۔ پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعد از خواهی ایام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست۔

قیان۔ فرزند دلنشین ایلخان ست که بمقتضای حوادث حکمت ایزدی مورد شدائد احوال شد چون ایزد دانا جواهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قصهٔ ایلخان ست که چون نوبت سریر آرائی باو رسید بآئینی که عالم صوری از آن نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زینت می کرد و دلهای پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه طور بین [illegible] بترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و اغوز با ایلخان نبرد عظیم کرده زمرهٔ [illegible] از حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند و

بسیارے از ترکان و ایغور و تاتار دریں نبرد کشتہ شدند و در اثنائے جنگ طور و تاتار منفادمت نکردہ فرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زدہ از راہ روباہ بازی روی بگریز نہادند و پارہ از راہ رفتہ در نشیبی فرود آمدند و آخرہاے شب ناگہانی بر سر لشکر ایلخان شبخون آوردند و چندان کشش شد کہ از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز دو حرم ایشاں کہ خود را در میان کشتگان پنہاں ساختہ بودند ہیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چوں شب در آمد آن چہار کس خود را بکوہ کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چوں از کریوہا و تنگنہاے کوہ گذشتند مرغزاری کہ در وے چشمہاے خوشگوار و میوہاے فراواں بود بنظر در آمد ناچار آن مواضع نزہ را بمقتضاے وقت غنیمت دانستہ طرح اقامت انداختند و ترکان ایں جای را ارکنہ قون نامند و گویند این واقعہ ہائلہ بعد از ہزار سال بود از گذشتن اغورخان و دانا داند کہ ازیں قضیۂ بدیع تدبیر ابداع گوہر جامع حضرت شاہنشاہی بود تاہم نسبت فدائیت بجای آید و ہم مراتب غربت و عزلت مشقت بایں طرز بدیع فراہم شود تا گوہر یکتاے حضرت شاہنشاہی کہ مقصود اصلی از آفرینش ایں طبقہ گرامی اوست و ہم سرمایۂ ایں محمدت نامۂ ازدیست جامع مدارج اطوار گوہینہ شدہ و قدردان طبقات انام کہ بایں حالت باشد گشتہ کامروائے صورت و معنی گردد و بایں طرز بگردی از نامرادی بیرامون حال مقدس او نگردد بالجملہ چون قیان با ہمراہان دران سرزمین بسر برد از ایشاں اولاد شد و قبایل پدید آمد و جماعہ را کہ از قیان بوجود آمدند قیامت نام نہادند و طائفہ کہ از نکوز بظہور رسیدند بہ درلیکن ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانے کہ در ارکنہ قون بودند کہ دو ہزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامدہ و ہمانا کہ دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبودہ باشد و بعد از سپری شدن دو ہزار سال تخمیناً در آخرہاے زمان انوشیروان قیامت و درلکین بجہت آنکہ زمین ارکنہ قون را گنجایش ایں مردم نماندہ بود ارادۂ برآمدن کردند و سر راہ ایشان را کوہیکہ معدن آہن بود مسدود داشت دانایان اندیشہ کار فرمودہ از چرم گوزن و مہا اختراع نمودند و آن کوہ آہنین را گداختہ گذر پیدا کردند و ملک خود را بزور شمشیر و نیروے تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند و بر سریر جہانبانی و کامرانی متمکن گشتند و تخمین کیشان درست اندیش از چہار ہزار سال پیش از آنکہ اجداد عالی بیست و ہشت تن بودہ اند

دہزار سال بعد ازان کہ آبائے کرام ببیست وپنج نفس بودہ اند چنان قیاس کنند کہ درین دو هزار سال ببیست وپنج کس باشند پوشیدہ نماند کہ زمین مشغول درطرف مشرق ست وآبادانی دور دور آن هفت هشت ماہہ راہ ست سرحد شرقیش تا سرحد خطائے وغربی آن تا زمین الغور وشمالی او پیوستہ باقرغز وسلنگا یست وجنوبی آن متصل آن باتبت خورش ایشان گوشت شکار وپوشش ایشان پوست بہائم وسباع ست۔

تیمور تاش۔ از نسل سعادت اصل قیا نست بسروری وفرماندہی سربلند بود۔

منگلی خواجہ۔ گرامی فرزند تیمور تاش ست سرفراز دولت وسعادت بود ومسند ایالت وعدالت داشت۔

یلدوز خان۔ خلف بزرگ منش منگلی خواجہ است کہ دریں آمدن قیامت دور لیکن بامارت وسرداری سرفراز بود از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن دارکنہ قون سروری قبائل داشتند یلدوز خان بمدد گاری بخت کوکب دولتش رفتہ رفتہ از افق سعادت طلوع نمود واو ازبوس مغل را آبادان ساخت وفرمانروائے والا شکوہ شد ونزد قوم مغل آنکس در بہت نسب وشایستہ خانی باشد کہ نسب خود را بیلدوز خان رساند۔

جو بینہ بہادر۔ پسر رشید یلدوز خانست بعد از پُر شدن پیمانۂ عمر پدر بر تخت جہانبانی کامیاب گشت +

حضرت عصمت قباب قدسی نقاب آلنقوا

داداربدایع آفریں ہرچہ اکمن خفا بجلائے ظہور آرد بسیاری از عجائب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی کہ در نشأۂ کثرت ولباس تعلق ستون این بنائے عالی اساس ست از دریافت آن باز می ماند چہ اگر ایں طور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت نبودی وہیچ کاری نپرداختی مبدع جہان آرا اکثری از عجائب قدرت خود را از نظر جہانیان می پوشد وبقدر احتیاج کہ یکبارگی از تماشائے غرائب مقدرات الٰہی محروم نمانند پردہ چند از روی مقدسات مکامن غیب برمیدارد وباز از دید بسیار از غفلتی کہ در سرشت ایشان ودیعت نہادہ تقریب ست

همان دیدرا پرده شناسای می گرداند و پس ازان رافت عامهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکے
ازاں آگاهی غفلت زدهاے این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد نقاب واحتجاب را
اندکی برداشته رنگ امیر تعجب می گرداند ازان جمله احوال بدائع طراز حضرت آلنقواست واو دختر
قدسی اختر جوبینه بهادرست از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خردی تا بسن بزرگی حسن
صوری ومعنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانهٔ روزگار گشت و
باتفاق دوست و دشمن خویش و بیگانه بزرگ منش خرد پرور خداپرست بود انوار خداشناسی
از چهره اش پیدا اسرار الٰهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سراوقات عفت خلوت گزین مراقبات
احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید اورا چنانچه آئین
سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین ست بر ذوبون بیان که فرمانفرمای مغلستان و لبیرعم او
پیوند کردند و آن گوهر یکتاے قدسی را قرین فرمانرواے انسی ساختند ازانجا که او همسر نبود
بملک نیستی شتافت حضرت آلنقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی نیز گشت و
بضرورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سر برآرائی الوس خود متوجه شد شبے آن نور پرورد
الٰهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف
در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد و آن عفت
قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد سبحان الله نفوس قدسیهٔ انسانی
را از آدم تا این نور پرور دور نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب
و سائر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس می ساختند و پیشتر
ازانکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم
برآورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد اورا بطن ببطن در مدت دو هزار
سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس می ساختند و هم مرتبهٔ انسانی
با جامع مراتب کونی والٰهی می گردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضاے
حکمت بالغه یلدوز خان را از کوه لیشهر آورده سریر آرای گردانیدند تا نوبت این سلسلهٔ مقدسه
بحضرت آلنقوا رسید آن نور الٰهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بواسطهٔ البشری در

عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر و مدارج مختلفه از
خدر مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشاهٔ صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون
تجردی باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زنان در پرده آرائی و زمانیان باد رد
چشم و زحیر باطن پرده درست و بالجمله بر سر سخن رفته باز گوئیم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات
خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن می شد و زمان زمان ظاهر و
باطن آن قدسی نژاد نضارت می یافت آنانکه از بال همت بلند پروازی فرموده از اسباب
پرستی گذشته مسبب بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید
نمی دانند و مستبعد عادت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه
در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده اند لیکن بقلاوزی بخت بیدار از محاسبه ظاهری گریز ندارند
آنها نیز در مبادی حال توقفی نمی کنند خصوصاً فرزند بی مادر و پدر که آدم اول باشد قبول
کرده اند و فرزند بی مادر که حوا نام پذیرفته اند و فرزند بی پدر تنها را چگونه قبول نکنند
تکلیف کرد مثل این واقعه در قصهٔ عیسی و مریم متیقن آنها باشد۔ بیت

حکایاتِ مریم اگر بشنوی　　　بآلنقوا همچنان بگروی

لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع نگارخانهٔ ایجاد را سرانجام می دهد بمقتضای تضاد
و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را بدانش والا و تدبیر درست و فطرت عالی
و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها می کوشد همان
طور گروه انبوه آدم صورتان را بکم بینی و کوته یابی و کج اندیشی و بد گمانی و فتنه انگیزی
و بی تصرفی اختصاص داده سرگرم کار می دارد اگرچه در هر دو طور پیمانهٔ استعداد بر می شود
اما بسا حکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد بنا بر آن پیوسته ظلمت با نور و نحوست
با سعادت و ادبار با اقبال همقران می باشد و همواره بی دولتان تیره رای سنگ تفرقه
در پیش می اندازند و نزدوی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم شتابند و مصداق
آن حال این سانحهٔ نورانی ست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد
ظاهر پرست که از دولت حقیقی بی نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست

بخاطر آوردند آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بی سعادت
در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر
ساده لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در
بلیهٔ سوء ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد هر آئینه از عقوبت آن
ابد الآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت اندیشهٔ ایشان را ازین دغدغه
واپردازم و نظر برین مقدمه ضرورست که بیداردلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص
پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل ایشان
بنور ارادات الهی و مشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی گراید و منطقهٔ اوهام از درون این تیره جانان
بیرون رود بنابران چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین حوالی خرگاه
بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت
الهی ست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپردهٔ عفت فرموده بود از
فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد غریو از حاضران آگاه برخاست لختی در مقام حیرت
بوده اند پشتهای باطل از دلهای وسوسه خیز فرو نشست و چون ایام آبستنی سپری شد
سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی و تمامت قوم قتقین از نسل او پدید
آمد و دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجیوت از وی منشعب گشت سوم بوزنجر قاآن ست
و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان را بزرگترین اقوام
دانند۔

بوزنجر قاآن جد نهم چنگیزخان و قراچار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی
و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت توران
زمین را زینت داد سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی
می کردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند و او بنیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم
آورده داد عدالت و احسان داد زمانی دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و
آسایش بخشید و او با ابومسلم مروزی معاصر بود چون رخت هستی بر بست از وی دو پسر

ماند بوقا و توقبا۔

بوقا خان۔ پسر مهین اوست که جد هشتم جهانگیر خان و قراچار نویان ست بموجب وصیت بجای پدر بنشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از و خوش وقت شدند۔

ذوتمنن خان۔ پسر رشید اوست پدر چون باگاه دلی زمان گذشتن دریافت او را ولی عهد و جانشین خود کرد او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود او را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته ترتیب فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم در لکین اند کین گرفته منولون و هشت فرزند او را تقبل رسانیدند قائدو خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکے از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قائدو خان فرستادند خان داغ بندگی برجبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید و بندگی بودند۔

قائدو خان۔ بعد از چندین قانع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود قصبها آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و ما جلائر او را کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی جهانبانی باستقلال کرد و چون از عالم درگذشت از وسه پسر ماند۔

ماسنغر خان۔ بزرگ ترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانهٔ روز بود بوصیت پدر تخت آرائے فرماندهی گشت۔

تومنه خان۔ پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار او بسیاری از مملکت مغلستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و تیر و سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام

ترکستان در ہیبت و عظمت مماثل او نداشت او را دو خاتون بود از یکے ہفت پسر آمد و از دیگرے دو پسر بیک شکم متولد شد ازیں توامان یکے را قبل نام بود کہ جد سوم چنگیز خان ست و دیگرے قاچولی نام داشت۔

قاچولی بہادر جد ہشتم حضرت صاحبقرانی ست مظہر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود فر بزرگی از چہرۂ او می تافت و شکوہ بختیاری از پیشانی او می درخشید شبے بخواب دید کہ از جیب قبلخان ستارۂ رخشان برآمد و براوج رسیدہ تاریک گشت و ہمچنیں پے در پے سہ بار واقع شد و در نوبت چہارم ستارۂ بغایت نورانی از گریبان او طلوع کرد کہ آفاق را نور او فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستارۂ دیگر رسید کہ ہر یک از آنہا ناحیتی روشنائی پذیرفت و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جہان ہمچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر ایں نمودار غیبی طائر اندیشہ را پرواز می داد ناگہان باز خوابش در ربود و ہمچناں مشاہدہ کرد کہ از گریبان او ہفت بار ستارہ روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت ہشتم ستارۂ بزرگ طلوع نمود و تمام جہان را ضیا و رونق بخشید و از و چند ستارۂ دیگر خرد منشعب شد کہ ہر یک گوشۂ از عالم را روشن ساختند و چون آن ستارۂ بزرگ ناپدید شد عالم ہمان طور روشن ماند و ستارہائے دیگر ہمچناں روشنائی داشتند صبحدم صورت واقعہ را قاچولی بہادر بہ پدر بزرگوار خود تومنہ خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود کہ از قبل خان سہ شاہزادہ بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبۂ چہارم آن باشد کہ از عقب ایشان پادشاہی ظہور کند کہ اکثر عالم در تحت تصرف خود در آورد و او را فرزند پدید آیند و ہر یکے حکومت ناحیتی داشتہ باشد و از قاچولی ہفت فرزند دولتمند کہ افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشتہ باشند بظہور آیند و نوبت ہشتم فرزندی پدید آید کہ جہانگیری نماید و بر عالمیان سری و سروری کند و از و فرزندان بوجود آیند کہ ہر یکے حاکم جانبی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنہ خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودۂ پدر با یکدیگر عہد و پیمان بستند کہ سریر خانی بقبل خان مسلم باشد و قاچولی سپہ سالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد کہ فرزندان یکدیگر بطن بہ بطن ہمیں طریقہ منظور و مسلوک دارند و عہد نامہ بخط ایغوری دریں باب

قلمی فرمودند و ہر دو برادران خط مہر نہادند و بآل تمغاے تومنہ خان رسانیدند از آدم تا تومنہ خان آبائے کبار حضرت شاہنشاہی کہ مقصود از جنس این سلسلۂ ایشانند بریاست مطلقہ و سلطنت مستقلہ ممتاز گشتہ ثبات بخش سریر معدلت بودند طائفہ ازین گروہ والاشکوہ مقتدائی ملک معنی نیز یافتہ کامیاب ظاہر و باطن گشتند چنانچہ باستانی نامہا ازان آگاہی می بخشند و حکمت الٰہی کہ در ظہور نشاہ جامعیہ مراتب کونی و الٰہی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اہتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاہنشاہی کہ نقادۂ کائنات بودن طراز خلعت فاخرۂ اوست بودہ روز بروز اسباب آنرا سرانجام می دہد و برائے جامعیت و شناسائے قدر خدمت و لذت سربراہی شائستہ قاچولی بہادر را لباس وکالت مستعار پوشاند تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسلۂ علیہ درآید و سرمایۂ جمعیت مراتب برائے حضرت شاہنشاہی حاصل گردد و باوجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بہادر قبلخان ولی عہد شد اگرچہ بظاہر مراعات کلانی شن شد کہ منظور دانشوران نیست اما در معنی کارفرمائے قدرت الٰہی نشاۃ جامعیت را سرانجام داد چون تومنہ خان را ستارہ حیات در مغرب فوات متوازی شد قبلخان بر تخت فرمانروائے متمکن گشت و قاچولی بہادر بموجب وفا بعہد کہ سرمایۂ دولت سرمدیست در مقام یکجہتی و موافقت درآمدہ بآئین دوستداری و شاہ نشانی متصدی انتظام مہام سلطنت گشت و چون قبلخان از دار الفتن ہستی بدار الامان نیستی خرامید تولیہ خان کہ در میان شش پسر او شائستۂ تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاچولی بہادر بہمان منصب والائے سپہسالاری مشغول بودہ پاس پیمان خود می داشت و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاہ ملک و دولت می نمود و تولیہ خان بہ پشت گرمی اینچنین مہربانی کہ ہم عقل خدادانی داشت ہم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التانخان، حاکم خطائے کشید و جنگہائے بزرگ کہ کارنامہ مردان کار تواند بود کردہ بر لشکر خطائی شکست عظیم انداخت و مجملی ازین سرگذشت آنکہ فرمانروایان خطا پیوستہ ازین طبقہ والاشکوہ دغدغہ داشتند و ہموارہ محرک سلسلۂ دوستی بودہ روزگاری می گذرانند چون دارائے خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر ہراسان گشت بوسیلۂ فرستادہائے

کاروان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخان را استدعاے آمدن خطا نمود
وخان بمقتضاے راستی ودرستی که طبیعی این دودمان والا نژاد ست دار وگیر ملک را
بقاچولی بہادر سپرده بخطا رفت ونقش صحبت دلپذیر نشست وازانجاکه کابنا
عیش وعشرت بہ یورت خود متوجہ شد بعضی از اعیان دولت التاخان از وداع پریشان
شدوکس فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان
خوانده جواب فرستادکه چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لائق نمی دانم خان
خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگردانند قبلخان بخانه دوستی
سالجوتی نام که در سرراه ماوای داشت بمردار لشکر خطا را فرود آورد و قرار داد که بر میگرم
سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمی دانم من اسپے دارم تیز گرد و دور رو
که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره
بدر رفتن صلاح وقت ست قبلخان برین راے عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت
خود شتافت و فرستادہاے خطائی چون آگاه شدند چابک دستان تیز پای از عقب درآمدند
وجز دریورت خانی بجاے دیگر نه پیوستند قبلخان این بداندیشان را گرفته از هم گزرانید
درین اثنا پسر کلان او قین برقان که بحسن صورت بے همتاے روزگار بود در حوالی دشت
هم سگے غزالان داشت ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التانخان
بردند وخان بانتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیر نژاد راند قوبلہ خان
که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمیع لشکر باهمت گماشته
متوجه التاخان شد و نبرد عظیم درپیوست و شکست غریب خطائیان را داده اسباب واموال
ایشان را بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بہادر برادر گرامی او
بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید
وچون در عهد او هیچ کسے را یاراے آن نبود که با و دعوی ممبارزت وسپه کشی کند لاجرم لقب خانی
او در افواه بلفظ بہادری زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت فزا
مسکوک ساختند و درین زمان قاچولی بہادر که هم برادر جان سپار و هم بہادر سپه سالار

متوجه عالم بقا شد۔

ایردمجی ۔ برلاس پسر ارشد قاچولی بهادرست که در مسالک فرہنگ ومعارک جنگ مغز ہوش بلند وبخت بیدار داشت بعداز پدر طغرلے سپہ سالاری بنام او سربلندی گرفت واو بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مہام ممالک وتدبیر عظام امور کوشش می نمود واول کسے که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود ومعنی این لفظ مغلی شجاع بانسب است نسب تمام الوس برلاس باو می رسد وچون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چہار پسر او سومین میسوکائی بہادر که پدر چنگیز خان ست وبجوشن فرزانگی ومغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی برسر نہاده زینت بخش سریر جہانبانی گشت ودرین ہنگام ایردمجی برلاس بشہرستان بقا اساس اقامت نہاده ازو بیست ونہ پسر یادگار ماند۔

سوغوچیجن ۔ درمیان فرزندان گرامی ایردمجی برلاس بدل دلاور درائے جہاندار وخرد کارساز وعطوفت نظام بخش سربلندی داشت واز روے سال نیز بزرگ ترین اولاد بود جاے پدر عالی قدر گرفت یعنی شہریار وبصورت سپہ سالار بود ومیسوکا بہادر برائے جہان آرائے سوغوچیجن لشکر برسر تاتار کشید دخان ومان ودولت ایشان راپے سپر غارت ساخت وبیاری یزدان وبنیروی بخت فیروز برتاتار غالب آمده بدولت واقبال متوجه دیلون یلداق شدند وچون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در بیستم ذی قعده تنگوزئیل سال پانصد وچہل ونہ ہلالی خاتون وی اولون آنگه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد میسورکاے بہادر گفت که از رموز حساب دانی ونظرات سعود آسمانی چنان استدلال می توان نمود که این ہمه ستاره دولت ست که در نوبت چہارم از جیب قبلخان برآمده بود اگرچه درسلسلهٔ علیهٔ حضرت شاہنشاہی که درین محمدت نامهٔ ایزدی سخن ازان می رود احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجرهٔ قدسیه است لیکن چون پرتوے از نور مقدس آلنقوائی بود مجلی ازذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود تموچین میزان بود وہفت ستاره درطالع بودند وراس درسوم وذنب درنہم وبعضے برانند که درسال پانصد وہشتاد ویک که بسرداری الوس وقوم نیرون رسید سبعه سیاره درمیزان فراہم آمده بودند۔

قراجار نویان - فرزند گرامی سوغوجیچن ست پادشاه منش شهریار نشان بود
چون در سال تنکوزئل پانصد و شصت و دو میسوکاے بهادر درگذشت و درین سال
تموجین سیزده ساله بود و سوغوجیچن که مدار ملک سلطنت و گیرودار لشکر و سپاه بروی
بود همدران چند روز باردوے فنا کوچ نمود قراجار نویان ایام صغر داشت قوم بیرون
از تموجین روے گردان شده بمردم تایجوت پیوستند و تموجین محنتها کشید و در بند و بلا
افتاد و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطه هاے و مخاطرهاے سهمناک نجات یافت و باقوم
جاموقه و تایجوت و قنقرات و جلایر و غیرآن کارزارها کرد و قتیکه سال عمرش از سی درگذشته بود
سردار ایل و الوس خود شد بنابر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی
برهنمونی قراجار نویان پیش آونک خان حاکم قوم کرایت که با میسوکا بهادر سابقه محبت داشت
رفت و کارهاے پسندیده براے او بجا آورد و دستبرد نیکو نمود و رتبه قرب منزلت و علو
مرتبت او بسرحدی رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ اتحاد معطر گشت بنوعی که امراے
عظام و خویشان برو حسد بردند جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو پسر اونک خان را با خود
متفق کرده درباب او سخنان ناشایسته و تفتیشهاے ناپسندیده بهم بسته خاطر آونک خان
را از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و تموجین اندیشه مند گشته باستصواب قراجار
نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد دو مرتبه در میدان ایشان محاربات عظیم
درپیوست و تموجین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولے در پنجاه سالگی در رمضان پانصد
و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروائی و
جهانبانی او گذشت بیت تنکری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود
بالهام ربانی تموجین را بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز نجم
سعادتش فروزان تر می شد و سال به سال برق دولتش سوزان تر می گشت بر تمام خطائی
و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسن و بلغار و رس و روس و الان و غیرآن سروری
یافت او را چهار فرزند بود جوجی چغتائی اوکدائی تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت
و بیر غور رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی بآن منوط ست براے

زریں چغتائی مفوض بود و تدبیرات جہانبانی و ترتیب امور ملکی یادگار اے اختصاص داشت
و سرانجام مہام سپاه و محافظت اُردو بتولی متعلق بود در شہور ششصد و پانزده بقصد
سلطان محمد خوارزم بجانب ماوراء النہر توجہ نمود و اہل آن دیار بسطوت قہر بیاسا رسیدند و چون
از کار ماوراء النہر توجہ نمود و اہل آن دیار بسطوت بیاسا رسیدند و چون از کار ماوراء النہر
پرداخت از آب آمویہ عبور نموده عنان کشور کشائی بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خان
را با لشکرے گراں بولایت خراسان روانہ ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از
بلخ بطالقان آمد و ازانجا متوجہ دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماهِ رمضان
ششصد و بیست و چہارم سال ہلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سندھ ہزیمت
داد ازانجا بماوراء النہر شتافتہ بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنکوزئیل مطابق
چہارم ظفر ششصد و بیست و چہارم کہ ہم سال ولادت و ہم سال جلوس سلطنت بود
در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد و پیشتر ازان وصیت کرده بود کہ چون
قضیۂ ناگزیر دریں یورش روی نماید پنہان دارند تا کار اہل تنکقوت بانجام رسد و در
ممالک دور دست فتوری نزود فرزندان و اُمرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفاے این
حال کوشش نمودند تا آنکہ اہل تنکقوت بیروں آمدند و علف تیغ شدند و بعد ازان صندوق
نعش او را برداشتہ روی براه آوردند و ہر آفریده را کہ در راه می دیدند از ہم می گذرانیدند
تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد و چہاردہم رمضان ہمیں سال نعش او را باردوے
بزرگ آورده اظہار واقعۂ ناگزیر نمودند و در پاے درختیکہ بروزی در شکارگاه جہت
تربت خویش خوش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک روزگار از اشجار گوناگون
چندان انبوہے روے داد کہ مرقد در تراکم اشجار پنہاں گشت تا آنکہ ہیچکس پی بآں سرزمین
نتوانست برد ہمانا دریں معنی سریست بدیع کہ جُز داناے ہوشمند دوربین بے بآں نتوان
برد یعنی چنانچہ در زندگانی حراست ایزدی بود بعد ازان ہم در کنف نگاه داشت الٰہی درآمد
تا کوتہ اندیشی بآں مقام دست بے ادبی دراز نتواں کرد اگرچہ بتربت چنیں اندیشہ کردن خود
را سخرۂ جہانیاں ساختن ست لیکن چون فرمانروایان را بیشتر معاملہ با ظاہر بیناں باشد

چنیں صیانتی از مواهب عظمیٰ ست و چرا حراست ایزدی نگاهبانی این چنیں بزرگی نه کند که عالمی در سایهٔ پاس او بود اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمهٔ قهر الٰهی بود امّا در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص ز مجالی الطاف ایزدی ست چه در محکمهٔ عدالت الٰهی که فرمانروای خلایق بر تو لیست از آن بیدادی نه رود و ستمی بظهور نیاید و هر امریکه در عالم و فساد متکون شود متنبی بر چندین مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهر بینان را بکنه حقیقتش راه نیست و جز ضمائر بیدار دلان دوربین بر حقیقت آن آگاه نی عمرشس هفتاد و دو سال تمام شد بود و از سال هفتاد و سوم اکثرے سپرے گشته از انجمله بیست و پنج سال به فرمانروائے و کشورکشائی منقضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکورست مدت عمرشس هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهے دیگر از وجوه مشهوره درین مدت هموارهٔ انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رائے جهان آرائے قراچار نویان رونق داشت و الا شکوهی را که چنیں برادری بجان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت رائی تارک عظمت باوج علیین نشاید.

شعر

قراچار و چنگیز ابنِ عمسند ‌ ‌ ‌ بکشورکشائی قرینِ همسند

و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باوکدائے مسلم داشت و مجمل این قصهٔ دلشکن آنکه در یورش خطائے شبی بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی چنان جلوه دادند که بدرود این جهان سراب نما نزدیکست فرزندان گرامی و قراچار نویان سپه سالار و دیگر اعیانِ دولت و ارکان را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتائج او باشد درمیان آوردهٔ خانی را باوکدائے مقرر ساخت و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان که بآل تمغائے تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهائے گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانهٔ طلب فرمودهٔ برحاضران مجمع عالی خوانده فرمود که بقراچار نویان بدین وثیقت نامهٔ پیمان بسته بودم شما نیز بدین یوسون بسر برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدائے سپرد و بار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر

و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتائی خان مقرر ساخت و پیمان نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتائی حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جائز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست. بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیه قدسیه را چغتائی گفتند و الا چغتائی را با آبای کرام او نسبت به حضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهات نسبت نه نسبت قرابت و مصاهات و خانزادهای و نوئینان بموجب وصیت عمل نمودند سبحان الله از نسل چنگیزخان بزرگی دانای چنین نقض عهد شود بایستی که آن پیمان نامه که با آل تمغای تومنه خان مزین بود و با و کتای قاآن می داد و تربیت و معاونت او برای زرین قراچار نویان می سپرد مطابق آن عهد نامه عمل می شد یا آن وثیقت نامهٔ را حاضر می ساختند تا بر نسیان که همزاد انسان ست محمول می گشت و مد بدنامی در دفتر دانش او بلطف بخط سهو می شد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب باثره حرف سرای و حرص نکته گیری و دو زبانی بسر وقت این نه رسیده اند و همانا که چون ایزد جهان آرا می خواست که این لباس مستعار سپه سالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاة جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند از اقامت این سلسلهٔ علیه بردارد چنین سهوی و خطائی رفت که بر هزاران قصد ثواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والا شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نرسد و بدولت روز افزون مسند آرای خلافت گردد و مطعون خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس طلیعهٔ دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهیست و چغتائی خان که بعد از شنقار شدن پدر بیش باینغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت او کدای قاآن بسر می برد و با آنکه او کدای بسالی از وی خرد بود در لوازم خفیقت و اطاعت دقیقهٔ فرو گذاشت نمی نمود و با بخت بیدار وصیت خان را پاس می داشت چون چغتائی خان رانده حیات بی ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و هفت ماه بیش از او کدای خان

او دراواخر ذی قعدہ ششصد و سی و هشتم ازین سرای گزران در گذشت و قراجار نویان بر قرار خود در ضبط و نظم امور مملکت قیام می نمود و بعد از چندگاه قراہلاکو خان بن موانکائی بن چغتائی خان را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان بن اوکدائی خان بر مسند خانی نشست دست قدرت قرا ہلاکون خان را از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود و ییسو منکا بن چغتائی را بجای او نظام بخش آں ملک گردانید پوشیدہ نماند که اوکدائی قاآن درایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود او درایام حیات پدر وفات یافت ولیعهدی به پسروی شیرامون که از همگنان دوست تر می داشت ارزانی فرمود و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس و چرکس و یلغار بود بعد از سه چهار سال باردوی والا رسیده مسند آرای سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد چون ییسو منکا بحجاب فنا مختفی شد قراجار نویان باز قراہلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود و درایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه دوم آں نوئین کامران بخش کامران هشتاد و نه سال شدہ رخت هستی بربست۔

ایجل نویان۔ بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان دو فرزند رشید کاردان نشان اختصاص یافت در عهد خانی قراہلاکو از فرط دانائی و کمال توانائی رفعت بخش مقام پدر شد و در سه ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس چغتائی در ایام دولت او خوش وقت شدند و چون درمیان فرزندان چغتائی خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان برادر خود ہلاکو خان را بجانب ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوجی و چغتائی و اکتائی و تولی امرا و مردم همراه ساخت از الوس چغتائی خان ایجل نویان را باستدعای تمام برسم سالبوری تعین نمود که مصاحب ہلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه و تبریز باو داد و آداب بزرگی سلوک نمود۔

امیر ایلنگر خان ارشد اولاد و الا نژاد ایجل نویان بود چون ایجل نویان با

با ہلاکو خان از توران بایران نقل کرد او در الوس چغتائی خان قائم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان این جہان نظر فریب را پدرود کرد و داخان بن براق خان بن موتو ابن مواتیکان بن چغتائی خان بن چنگیز خان باو رسیده بود اورا امیر الامرا ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبۂ پدران اورا باو مسلم داشت و او چنانچہ بمقتضاے دانش و بینش ست در رواج کار مملکت کوشید و او بملت زہراے احمدی درآمد۔

امیر برکل۔ عظیم قدر قوی حال بود چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین خان ازین جہان بے مواسا درگذشت ازو ہمین یک فرزند ارجمند ماند و او ہموارہ بمعالجہ نفس خود پرداختہ فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران بہ بنی اعمام گذاشت و فارغ البال در حدود کش می بود و در گرد آوری رضاے ایزد تکاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جست و جوے میںمودی و در آن نواحی بہ بعضی محال و مواضع کہ از املاک قدیم بود صرف معشیت و کفاف می کرد تا آنکہ بعالم تقدس و ملک بقا پیوست۔

امیر طراغائی۔ فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانی ست از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او می تافت و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او می درخشید و آن بزرگ منش را برادرے بود خرد ہیبت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعۂ بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار ہموارہ روی نیاز بر آستانہ ارباب ریاضت می داشت و منظور مقربان عتبۂ صمدیت بود خصوصًا قدوۂ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال کہ امیر را بغایت حرمت می داشت و بنظر تعظیم می داد و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را از صفاے باطن بظہور کوکبۂ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود ✤ ✤

صاحبقرآن اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان

ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست ولهذا دریں پنجاه و دو تن که سلسلهٔ علیهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد و عبرت بخش هوشمندان ست ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندیں جلائل نعوت و شرائف صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتائی خلافت شاهنشاهی نمود مگر از قاجولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازیں سلسلهٔ قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشاهی داد تا ایں مرتبهٔ تابعیت را در لباس متبوعیت دریافته سامان کارخانهٔ جامعیت بر وجه دلخواه صورت دهد و آن بزرگان والاشکوه که در ارکنه قون بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگر اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آن هم بجهت حراست عزت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور آورد و اکنوں که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قریب بفعل مهیا شد که گوهر یکتاے حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که براے تومنه خان بظاهر دریں سلسله در آمده بود خداے جهان آفرین آں خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لائق سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقرآن طرازندهٔ هفت اقلیم و فرازندهٔ تخت و دیهیم و قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان ست و آن والا نژاد عالی قدر در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم سخقان ییل بطالع جدی در ظاهر خطهٔ کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر و ستر مصفاے حضرت عفت و برکت مرتبت صفوت و طهارت منقبت عصمت الدنیا والدین تگینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز گشت و این قطب دائرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبرے کوکب

اقبالیست کہ از بطن ہشتم قاچولی بہادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نمودہ و بقول یکے از مورخین رویائے صادقۂ قاچولی بہادر بظہور پیوست و بدریافت والائے خردمند دوزمین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستارۂ نخستین ست چنانچہ سابقہ پرتو اشارت برین معنی تافت و دریں زمان مسعود کہ حضرت صاحبقرآنی سعادت ولادت یافتند در ماوراءالنہر ترمشیرین خان بن دوا خان بن بلاق خان مسون تو ابن مسوکا بن چغتائی خان فرمانروائی داشت و در مملکت ایران زمین چہار ماہ از وفات سلطان ابو سعید گذشت وبدیں واسطۂ ہرج و مرج تمام دران سرزمین بظہور آمدہ بود و امیر صاحبقرآن از صغر سن تا عنفوان شباب ہموارہ بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال می فرمود و در سحقائیل ہفتصد و شصت و دوم امیر طراغائی ازیں مرحلہ رحلت فرمود و او چہار پسر و دو دختر بود صاحبقرآن و عالم شیخ و سیتور غتمش و جوکی قتلغ ترکان آغا و شیرین بیکے آغا و چون عمر گرامی صاحبقرآنی بسی و چہار سال شمسی رسید بطالع خجستہ و بخت بلند بمشورت عقل کہ خداداد مورد الہام ربانی ست در روز چہار شنبہ دوازدہم رمضان ہفتصد و ہفتاد و یکم سال ایتائیل دربلخ افسر ماندہی و اکلیل کشور کشائی و کامگاری برسر نہادہ اورنگ سلطنت و جہانبانی را پایۂ بلند بخشید و مدت سی و شش سال کہ ایام سلطنت و جہان آرائی او بود ولایت ماوراءالنہر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خورستان و مصر و شام و روم و غیر آن بہمت کشورکشائی و دانش فراخ حوصلہ در حطیۂ تصرف و قبضہ اقتدار درآورد و رایات استقلال را در ساحت ربع مسکون و ہفتۂ اقلیم سربلندی داد ہر کہ سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود بقدم اطاعت پیشوا آمد گل سعادت از فرق بخت او شگفت و ہر کہ شامت کردار و خامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موے کشان بسیاستگاہ قہرمان عدالت رسیدہ خارستان نتائج اعمال در کنار خود دید و در دوشنبہ ذیقعدہ ہفتصد و ہشتاد و نہم بواسطۂ فتنہ و فسادے کہ از مردم اصفہان واقع شدہ بود آن شہر را قتل عام فرمود و از انجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر

بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقیمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و تربیت
یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سراو برد و لوای فتح برافراخته مراجعت
نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس
سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در
هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد و آل
مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که تاریخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد
دران مرزبوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره
گلزار بی خار ساخت و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد چند نوبت
بگرجستان در آمد همعنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را
جسر عالی بسته عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم
شاه اقتدام فرموده صبح اقبال نمائید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای
تافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در دل
قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت
داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشتصد و چهارم در حدود انگوریه معرکه مصاف آراسته و
لوای نبرد را بمهجه فتح علی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود و از تائیدات غیبی
که همواره همعنان آن شاهسوار میدان شکوه بود جنود مجنده فتح فیروزی ملازم رکاب معلی
گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بایزید
بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون اورا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال
عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از انجا باذربایجان مراجعت
فرمود و یکسال و شش ماه دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود و سلاطین سلاطین نژادان
از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه
گیتی پناه ارسال داشت و سائر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت
برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنام

آنحضرت خوانده شد و در ذی قعده ہشتصد و ششم رایات ظفر پیرا ے بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بے توقف واہمال در ہمان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غرهٔ شہر محرم ہشتصد و ہفتم از راه نیشاپور بماوراء النہر ظلال اقبال گستر د و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوے بزرگ که حیرت فزاے ارباب ہمت و سماح باشد ترتیب داد جہان بصلاے انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطاے متوجه شد و در شب چہار شنبہ ہفدہم شعبان ہشتصد و ہفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا ہفتاد و شش فرسخ ست بفرمان قہرمان ایزد. چون روے بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بفسحت سراے جہان باقی تاخت و نعش عرش پایهٔ آنحضرت بخطهٔ سمرقند بشکوہی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ سنین احوال آن جہان آراے گفته اند۔

شعر

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود	در ہفتصد و سی و شش در آمد بوجود
در ہفتصد و ہفتاد و یکے کرد جلوس	در ہشتصد و ہفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چہار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جہانگیر مرزا او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود ہفتصد و ہفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود ازو دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعہد خود کرده بود بعد از فتح روم در ہفدہم شعبان ہشتصد و پنج در صوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغراے ولیعہدی بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود دران زمان او حاکم غزنه و حدود ہند بود چہاردہم رمضان ہشتصد و نہ بر دست پیر علی تاز که یکے از امراے او بود درجهٔ شہادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ ست که حکومت فارس داشت و او ہم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول ہفتصد و نود و ششم در پاے قلعهٔ خرماتو درگذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا ست که مجملاً احوال سعادت اشتمال او که درین سلسلهٔ علیه مقصود بالذات ست مذکور خواہد شد فرزند

چهارم میرزا شاهرخ که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالی مقدار بود بعد از حضرت صاحبقرآنی باندک زمانے فرمانروائے بالاستقلال شد و ایران و توران وانچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرآنی بود در حیطۂ تصرف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم ست و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی حجہ هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت۔

جلال الدین میرانشاه۔ جد ششم حضرت شاهنشاهی ست ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرآنی بهند متوجه شدند ایں ممالک بالکل بعهدۂ اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت۔ روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ رم خورد و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روے رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرائید لیکن عباری ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از سنقار شدن حضرت صاحبقرآنی ابا بکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالی قدر که در حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز می گذارند و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابا بکر سرانجام می نمود و در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و دهم در محاربہ قرا یوسف ترکمان که در حوالے تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است بوده است ابا بکر میرزا النگر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش۔

سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرزا انشاه است والدهٔ ماجده اش مهر نوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ انچه مکارم اخلاق و شمائل علیهٔ او دریافته بود بمیرزا الغ بیگ گفته اند و جلائل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک می فرمود و آنحضرت را دو فرزند سعادت مند بود سلطان

ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت وعاطفت میرزا کامیاب عیش وطرب بود و بنظر تربیت وعطوفت هر روز بر مدارج دولت ومعارج اقبال متصاعد میشود روزے یکے از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجا می کند میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمی کند آداب جهانبانی وگیتی از صحبت ما فرا می گیرد والحق میرزا از روے کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند ۔

سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد وسی بوده در بیست و پنج سریر آراے سلطنت شد و مدت هژده سال بفرمانروائی وکشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان وماوراء النهر وبدخشان وکابل وغزنین وقندهار وحدود هندوستان بتصرف درآورد ودر آخرها عراق نیز درحیطهٔ تسخیر درآمد و با چنین دولت بزرگ ومملکت عظیم که سرمایهٔ هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل وبیدار مغز بوده از درویشان وگوشه نشینان همت می طلبیدند ودر هشتصد وهفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع آذون حسن آق قویلو رفته بود از غایت بے پروائی وکمال بے تدبیری بدست او کشته شد سلطان لشکر بر سر او کشید آذون حسن هر چند در صلح زد فائده نه کرد ناگزیر راهها را از آمد و شد غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراگنده شد و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد وهفتاد و سوم بتقدیر ایزدی بدست مردم آذون حسن درآمده اند و بعد از سه روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است وآن بے حقیقت کم سعادت آن بادشاه بزرگ قدر را بهانهٔ خون گوهر شاد بیگم که کدبانوے دولتسراے شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانید ومقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است ۔

عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا ست از سلطان احمد میرزا وسلطان محمد میرزا وسلطان محمود میرزا خردتر واز سلطان مراد میرزا وسلطان ولد میرزا والغ بیگ میرزا وابابکر میرزا وسلطان خلیل میرزا وشاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والانژاد در سمرقند

بتاریخ هشت صد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده
بابای کابلی را اتالیق کرده رخصت فرموده بودند بعد ازاں بجهت طوی از دره گز
گردانیده بردند پس انجام جشن ولایت اندجان و تخت آذرجند بایشان داده اند و
امرا و نواب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیق گردانید بولایت مذکور فرستادند
وسبب آنکه این ناحیت بایشاں که ارشد فرزنداں بود عنایت شده فرط توجه در نگاه
داشت ممالک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود
عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک
را بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت کردند و آورده اند که حضرت صاحبقرانی
مکرر می فرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و
درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سدّ مدید شد و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود
اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند و دست فتنه و فساد بگشایند و بافراغ
خاطر کمر همت در جهاں کشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود
مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان
هرچند تدبیرا انگیخت بران ولایت دست بنیافت و بجمعیت آن ولایت خدشه آسیبی
و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام
بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات
بکتب نظم و تواریخ توجه می فرمود و در ملازمت او اکثری شاهنامه می خواندند و بغایت
خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای
پیشین برزبان گرامی او جاری می شد همت بلند از لوحهٔ حال او می تافت و جمال
اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب
فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت سخاوت را
باشجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشیں گردانیده مسند آرای سلطنت
بود چنانچه یکبار کاروان خطائی در طرف کوهستانی شرقی اندجان فرود آمده بود برف

عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چوں ایں حادثہ معلوم آن والا ہمت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آں قافلہ آگاہی یافت باوجود احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال ننمود و ارباب دیانت تعین فرمودہ آں مال فراوان را ضبط کرد و اصحاب امانت و صیانت سپردہ تا جمیع وارثاں را از مواطن اصلی گرد آوردہ ہریک را بحق خود واصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت ہموارہ آں بادشاہ درویش منش بصحبت درویشان خداشناس متوجہ بود و دریوزۂ ہمت از دلہاے خدا آگاہ می کرد علی الخصوص بولایت پناہ ہدایت انتباہ ناصر الدین خواجہ عبداللہ کہ بخواجہ احرار مشہور اند و بعد از پدر عالی مقدار در اندجان کہ پاے تخت ولایت فرغانہ است زینت بخش سریر سلطنت گشت و تا شکند و شاہرخیہ و سیرام در تصرف آن والا شکوہ بود چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را کہ در پوست چغتائی خان و الوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نمودہ آوردہ و در ہربار کہ می آورد ولایتی عطا می فرمود و باز بتقریبات بمغلستان می رفت و در نوبت آخر تاشکند را باو داد و تا ایام تاریخ نہصد و ہشت ولایت تاشکند و شاہرخیہ در تصرف فرمانروایان چغتائی بود و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکہ سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور باہم سخن یکے کردہ بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد و دریں اثنا قصۂ ناگزیر میرزا از کمین تقدیر بوقوع پیوست تفصیلش بطریق اجمال آنکہ اخسیکت کہ باخسی مشہور ست یکے از بلاد ہفتگانہ ولایت فرغانہ است و میرزا عمر شیخ آنرا پاے تخت خود ساختہ بودند و ایں شہر بر جری عظیم واقع شدہ عمارات آن ہمہ بر سر جر است حسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبہ چہارم رمضان ہشتصد و نود و نہ بحوالی کبوتر خانہ کہ بر یکے از عمارات بود نشستہ بتماشاے کبوتران متوجہ بودند کہ یکے از ایستادہاے بارگاہ حضور آگاہی یافتہ از گسستن جر خبر

داد میرزا فی الحال برخاسته یکپاے را در کفش آورده بودند و فرصت پاے دیگر در آوردن
نشد که آن جرا از هم جدا شد و آن سطح از پاے افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حضیض
سفلے نهادند و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود
ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم ست
و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان
سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که با
ترا مشهور ست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده غربی او که سمرقند و
خجند ست کوه ندارد و غیر ازینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریاے سیهون که
بآب خجند مشهور ست از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب می رود و از جانب
شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد می گذرد و از انجا بطرف شمال میل
کرده جانب ترکستان می رود و هیچ دریاے همراه نمی شود و پایان ترکستان وریگستان
فرو رفته غایب می گردد و درین ولایت هفت قصبه واقع ست پنج بجانب جنوب
دریاے سیحون بطرف ودو بطرف شمال او از قصبات جنوب اندجان و اوس و
مرغینان و اسفره و خجند ست و از قصبات شمال اخی و کاسان و آن گوهر یکتاے
سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بودند بعد ازاں بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود
از فاطمه سلطان از امراے تومان مغل قوم و سوم ناصر میرزا بدو سال خردتر جهانگیر میرزا
مادر عصمت سرشتش از اندجان بود غنچه جی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر
خانزاده بیگم کنیزه عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلان بودند
دراں هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آں پرده نشین محفهٔ عفت
در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نمود و باعزاز بسیار در قندز بپیش حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی می فرمودند که در
وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند

مجھ سے پیار کیوں ہے

هر چند تفریح کردیم بعد از مدتے بجا آوردند دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر کار سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچه جی بود دیگر رضیه سلطان بیگم که قرار کوز بیگم می گویند و ایں هردو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس آغا دختر خواجه حسین دختری شده بود در صغیر سن رحلت نمود +

Hazrat Geiti Satani Firdous Makani Zahir-ul-din Mohd Babar Badshah

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه

اکبر نامه

بادشاه چار بالش هفت منظر۔ شهریار سماوی سریر علوی افسر۔ بلندی بخش همت بلند سعادت افزائے طالع ارجمند۔ آسمان حوصله زمین وقار۔ شیر دل اقلیم شکار۔ عالی فروالاشکوه۔ بیدار مغز دانش پژوه۔ صفدر هنر پرصولت۔ رفیع قدر قوی دولت۔ دریا دل۔ گوهر نژاد۔ بادشاه درویش نهاد۔ مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی۔ گوهر عنصرش مورد آثار عظمه و هم عالیا بود بے تعینی و آزادگی با تقیدی علوشان و سطوت عظمت از لائحه اطوار او پرتو ظهور می داد فقر و فنائی جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و حجر مطهر افتخار عفائف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و ایں گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آں عصمت معجز عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی عصمت پیرایه بدیں نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن ایسنبوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن میسون توا بن موتکان بن جغتائی خان بن چنگیز خان و مولانا جامی قرا کولی در تاریخ ولادت اشرف گفته۔

شعر: چوں در شش محرم زاد آں شه مکرم تاریخ مولدش هم آید شش محرم

هر چند این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و فکر را در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه
این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیرست فراهم آمده و لفظ شش
حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب می گردد و یکی
از غرایب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و میات آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسویت
سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال
این بدایع در باب او روی می دهد قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان
فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان
ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت بلفظی و معنوی بآسانی جاری نمی شد
بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند
در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای اندجان
بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک
آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری
و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند مقدور بشر
نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی در چار باغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه
پنجم رمضان خبر جانگاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند در
محل رسیدن بدروازه شیرم طغنای جلو آنحضرت را گرفته [struck-through word] بجانب نمازگاه روان شد
که بطرف اوزکند و آن دامن کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام
می آمد مبادا امرا غدری نسبت باین حضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند اگر از حرام
نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب
طغائیان خود الغ خان یا سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی
آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش
آنحضرت فرستادند که دغدغه توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب عالی

بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمد یرکاب بوس والا مشرف شد و بمقدمات معقوله آنحضرت را مطمین یا مطمئن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت چوں بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند در ینولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ به یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجاے آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نه کرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرائے صاحب قدرت و سنوح و بادر اردوے میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بتنگ آمده واز داعیهاے سابق پا بوس شده و صلح گونه درمیان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریاے خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قتل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعے کثیر از امرائے اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرائے اخسی ترددات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شده ازیں خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت و همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آں گیتی ستان را مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتائی واوزبک نبردهاے عظیم روے داد سه نوبت بشعشعه تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکے در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده به نیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش و سوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده زچوں مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود می خواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در

ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشی رسانند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان
صادق ست ابواب کلفت بر روے روزگار آنحضرت کشاده آنچنان ساخت که بهیچ وجه
بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با معدودے متوجه بدخشان و کابل شده
اند چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسرو شاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند
و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این بے دولت سر حلقه بے اعتدالان
بود بایسنغر میرزا را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این
هر دو میرزا عم زادهاے آنحضرت می شدند و در هنگام قزاقی که عبور موکب عالی در
بدخشانات شده بود آثار بے آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده در ین ولا که چهره اعمال
در آئینه مکافات دید و دولت ازان بے سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال
مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که
اختیار کند برگیرد و بخراسان رود او پنج شش قطار خچر و شتر از مرصع آلات و دیگر نفائس
اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت
بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را
از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا که عم زاده حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی می شد گرفته بود طنطنه نهضت رایات اقبال شنوده متحصن
شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ
رخصت یافته کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه نهصد و ده بدست اولیاے دولت
ابد پیوند در آمد بعد ازان آنحضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که
از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از انجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار
نموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قبائل افغانان سواشک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت
فرمودند مبادیے این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهاے قلعه و اکثر منازل
بالاے حصار و شهر افتاد و خانهاے موضع پغمان تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در
یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یک دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس

بنیاد

بسیارے از مردم فرو ریخت در میان پغمان و بیک توت پارچهٔ زمین که عرض او یک
کته باش انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت) و از جاے بریده چشمها پیدا شد و از
استرغج تا میدان که قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شگافت که بعضے از اطراف
او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد و باد ها برخاست و در همیں سال در
هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خاں لشکر فراهم آورده
ارادهٔ توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه
دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعاے قدوم گرامی حضرت
فردوس مکانی فرستاد و آن حضرت در محرم نهصد و دوازده بکمک او متوجه شده عزیمت
خراسان نمودند و در اثناے راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت
فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنگش اهل روزگار متوجه خراسان
شدند و بیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نامعامله فهم از فرزندان
میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند
دوشنبه هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع
شد و باستدعاے ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد
و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان
ایں سال متوجه دار الملک کابل شدند و در کوهپاے هزارجات خبر رسید که محمد حسین
دغلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده
و خان میرزا را بمیرزگی برداشته کابل را قبل دارند در میان مردم عوام این خبر را شایع
کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده
اند ملا بابای بشاغرے و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر دا احمد یوسف و
احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد
استماع ایں واقعه بر تال و اسباب را بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده
با معدودے از عقبهٔ هندو کوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل

رسیده اند مخالفان هر یکے از صولت صید قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیده اند
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان خود که باعث
برداشتن خان میرزا بودند آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند
و از روی تمکن و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض
نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن
و چه حد سر از حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در کنار
بیگم نهاده بخواب رفتند و برای تسلی بیگم که مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها
بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت باشد
آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند
و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و
بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفتند ای جان مادر
برادر گناهگار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا بلطف در کنار گرفته
انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بودن و رفتن مخیر ساختند خان میرزا از
نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز
در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند و بحاکم آنجا شاه بیگ
ولد ذو النون ارغون و محمد مقیم برادر خورد او محاربهٔ عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت
ملازمت دریافت و آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خورد جهانگیر میرزا بود عنایت
فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند
و او بعد از سرگذشت بسیار زبیر راغی را کشت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ
تصرف او در آمده و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری می شود تا آنکه در سال
نهصد و شانزده و مسرعی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ را کشته اند مناسب
آنست که باین جانب نهضت فرمایند بنابر آن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت
عالی فرمودند و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان

موکب عالی بود تا بار سوم منتصف شهر رجب نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر
فرموده اند و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه گستر بوده اند و در صفر نهصد و هیجده در کول ملک
بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم زخم
رسید و عنان جنیبت جهان نورد بحصار منعطف ساختند بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پایه
قلعه غجدوان باذربک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند
دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را بر طرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا
ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شدند و بجهت سنوح دواعی مراجعت
فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بجم نزول
اجلال نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق نگار آنحضرت
نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بادینه بود رسیده شد ولایت گرمسیر
و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت
بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه رسم اهل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی
داد و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط بوسی استسعاد
یافت در منزل جم مجلس کنکش منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است بکدام
گذر رسیده بگذرد بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت
توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنگش و بنور را تاختند و از انجا عیسی خیل رفته بچند منزل
در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرمود
و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد و از انجا بحدود دوکی نزول اجلال روی نمود و
پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی
رونق گرفت بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی نهصد سیزده از راه فرد بکابل متوجه
فتح هندوستان شد از نواحی مندراول کنتر و شیوه رفته از ناموافقی همراهان مراجعت
دست داد و از عتر بکره و نورکل نیز عبور واقع شده از کره و چاله نشسته هاردوی ظفر قرون
رسیده براه بادنج ظلال افضال بر ساحت کابل انداخته و بر سنگی که بر بالای بادنج واقع

شده تاریخ این عبور فرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم غیبی هست و تا این زمان
اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا می گفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت
را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال همایون خال بر بالای ارک
کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در
جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبهٔ سوم روز دوشنبه غرهٔ محرم سال نهصد و بیست و
پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنائ راه زلزلهٔ عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی
کشید و سلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت
مشرف شده باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف در آورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد
صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را نسبت
قریبی بآن حضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم
رضا و خوشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر
خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و
تسخیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود طاؤس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل
یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار کشود و عسرت غله نیز در آن مساکن
وحش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهان کشای تصمیم داشت
عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند هر چند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا
باهم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زدای سواد هندوستان متوجه
شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسپ و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی
اردوی بازار را بجاگه گزارده بنزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره هفت
کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه وغیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر
اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه
ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله
را جودی گفتند و دیگر را جنجوهه و بجهت دلاسائ عبدالرحیم شقاولی را ببهره فرستادند که

کسے کہ دست تطاول دراز نہ کند و آخرہاے روز خود بدولت و اقبال در شرقی بھیرہ
بر کنار آب بہت نزول فرمودند و چہار صد ہزار شاہرخی مال آن از بھیرہ گرفتہ بہندو بیگ
عنایت فرمودند سربراہی این براے زرینج او قرار گرفت و خوشاب بشاہ حسن سپردہ
بملک ہندو بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراہیم ابن سلطان
سکندر لودی کہ پنج شش ماہ شدہ بود کہ بجاے پدر فرماندہی ہندوستان می کرد
فرستادند کہ نصائح ارجمند نماید دولت خان حاکم لاہور ایلچی مذکور انگاشتہ از کمال دانی
بے حصول مقصود باز فرستاد جمعہ دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون
متوجہ تسخیر ہندوستان بودند تفاول گرفتہ بموجب الہام غیبی ہندال نام نہادند یکشنبہ
یازدہم ربیع الاول بجہت مصالح ملکی ہندو بیگ را بسرانجام بھیرہ وداع کردہ خود بصوب
کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبہ سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و
دوشنبہ بیست و پنجم ربیع الآخر ہندو بیگ از بے پروائی بھیرہ را گذاشتہ بکابل آمد
و تاریخ توجہ نوبت چہارم بنظر نیامدہ ہمانا کہ دران یورش تسخیر لاہور فرمودہ مراجعت
نمودہ اند و از تاریخ فتح دیبالپور کہ بتقریبی در قید سطور خواہد آمد معلوم می شود کہ در نہصد
و سی بودہ است چون ہر کاری در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف
می بود و سستی راے امراء و ہمپائی برادران سبب ظاہر می گشت تا آنکہ مرتبہ پنجم برہنموئی
توفیق ایزدی و سپہ سالاری اقبال ازلی روز جمعہ غرہ صفر نہصد و سی و دو کہ نیر اعظم در
برج قوس رایات انور افراختہ بود بطالعی کہ ظلمت شگاف سواد عالمی تواند شد پاے
عزیمت در رکاب توکل اعتصام آوردہ متوجہ تسخیر ہندوستان شدند میرزا کامران را
در قندھار مسلم داشتہ خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش شد فتح بہ فتح
و اقبال بر اقبال روی داد لاہور و بعضے بلاد عظیمہ ہندوستان در تصرف اولیاے دولت
قاہرہ بود و ہفدہم صفر کہ باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شدہ بود حضرت جہانبانی جنت
آشیانی نصیر الدین محمد ہمایون از بدخشان با لشکر خود آمدہ بعز بساط بوس مشرف شدند
و خواجہ کلان بیگ ہم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غرہ ربیع الاول

این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده شان واجب دیدند که دوازده هزار سوار
ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض درآمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع
شد نزدیک بهول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه
چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند و بخاطر جهان پیرای
قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهولپور آبادان سازند و درین ایام پیوسته از
مخالفان خبر می رسد و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و
عادل سلطان و سائر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس
کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای
دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان که درین
قلعه بود آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی کامران
میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو سه
منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی
فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر
خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی
خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبدالعزیز
و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتساب فرمودند مبین
که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت
جهانبانی بهمعنانی بخت عالی بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند
روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند. آنحضرت حصار فیروزه را با نواح
اللواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات
بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند
و پیوسته خبر می رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل پیش می آید و نزدیک
سرساده مخیم اقبالی شده بود حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده

آمده بعرض رسانید که داؤد خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اُردوے سلطان
ابراهیم جدا شده بپیشتر آمده بنابر آن روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان
و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و
شاه میر حسین و قتلق قدم بودند از غول هم یونس علی و عبدالله و احمدی و کته بیگ
و جمیع دیگر را تعیین فرمودند که پاے مردی نموده دستبردی با جماعت خون گرفته نمایند و
این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوے تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش
پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعے کثیر را اسیر کردند گروهی عظیم را به برق شمشیر و
باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و
در اُردوے معلی بیاسا رسانیدند و حکم جهان کشائی شرف نفاذ یافت که گردونها سامان
نمایند و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها زنجیر و خام گاو که بصورت از جمی ساخته
بودند بایکدیگر اتصال دهند و در میان هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند تا
تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان
یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت هماے دولت با جنحهٔ اقبال
سایه گستر گشت و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله
واقع شد و ارابها و توره ها که بترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت جوانغار بخندق و
درختان استحکام پذیر رفت سلطان ابراهیم با لشکرے گران در شش گروهے شهر عرصه
نبرد آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران
کارآگاه بکنار اُردوے مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب
می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر
معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف
آنچنان بیاراستند + + + + +

محاربۂ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراہیم و ترتیب صفوف نبرد

چوں مہیمن کارساز خواہد که تدارک شکستہاے پیشین نماید و بکام رانی تلافی ماشاق گذشته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دہد و اسباب آنرا سرانجام نماید ازانجمله آمدن سلطان ابراہیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی ست که با وجود کثرت مخالفت و قلت موافق چون تائید ایزدی ہمراہ و اقبال روزافزوں درپیش بود با خاطر مطمین و دل آرمیده توسل بفتاح بے منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبدالله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوج بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جہانبانی و جنت آشیانی شائستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر ہندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش راے و شمشیر گشتند برانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بہادران نامی قرار یافتند و ہراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شده در اوج برانغار ولی قزل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلئے چند تولقمه متعین گشتند و در اوج برانغار قراقوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول بتولقمه قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بہادران تیغ زن بود پاے استقلال در عرصۂ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسہام جان

سنان وصمصام خون آشام داد شجاعت وشهادت دادند. **شعر**

دلیران ستادند پا کرده سخت ستادند در آموخت ز ایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم وصدمہاے قوی تائیدات آسمانی ہمعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیاے دولت ابدی اعتصام روے نمود سلطان ابراہیم نادانسته دریک گوشه بقتل رسید و جمعے کثیر از افغانان علف تیغ قہرمان اقبال پادشاہی شدند و این قوافل شهرستان عدم ببدرقه سپاه منصور و مشعله تیغ جهان کشای بمنزل گاه فنا پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراہیم دریک گوشه پنج شش ہزار کس کشته افتاده بودند آفتاب عالم تاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعۂ رایات اقبال شعله افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقابله اتفاق افتاد و نیم روز نسیم صبح نصرت وشمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ که کارنامۂ اقبال ست چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهدۂ تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرون ست در زمانے که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروائی باستقلال نداشت راجان و راجها جابجا پاے ثبات بافشرده بایکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری باصد و بیست ہزار سوار جوشن پوش برگستوان دار به تسخیر ہند آمده دران وقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانرواے که مستقل توان گفت نبود و خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفته او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در ہنگام فتح ہندوستان در عرصه سمانه بغرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی می گوید که طول بسال آنحضرت که جاے ایستادن نوکران ست شش فرسخ بود و تخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که ہر فرسخے دوازده ہزار سوار احاطه می کند بس نوکر لوکر هفتاد و دو ہزار بوده باشد و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکر ست دو گروه بوده و مخالف ایشان ابشان ملوخان ده ہزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت

حالت از اردوے ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعے کثیر اندیشه ناک بوده اند و آنحضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضے کوته اندیشان کم همت حرفهاے نامناسب شنیده اند و به نیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرائط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهاے درخت فراد دے لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن خندق کنند و از پس آن از قسم گاو گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند گردنهاے ایشان بچرم گاو برهم بستند و خار خسک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند تا هنگام حمله و درآمدن فیلان بسرراه اندازند و همراه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندوستان ست و درین فتح بزرگ که از جلائل عطیات والائے ایزدی ست از سپاهی دغیر آن از دوازده هزار زیاده نبود و قریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و کابل و قندهار بود و باز ازان ولایت فائده معتد عائد نمی شد که مدد خروج لشکر تواند بود بلکه محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خروج از دخل زیاده می شد و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت دتصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بے مخالفی و منازعی بر نهج استقلال می نمود و بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند کارشناسان فراخ حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند آری ذات مقدس که حامل نور جهان افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینه پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیان را بانعام عام صلا دادند و اولیاے دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کارے که برهم عالیهٔ سلاطین کشورکشاے که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فزودتی تواند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط رقم زده کلک بیان خواهد شد که باسه هزار کس از مثل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند و ازین بدیع تر

کارنامۂ اقبال جہان آرائے حضرت ظل الٰہی ست کہ بتائید ایزدی ہندوستان را باندک
لمردمی از دست چندین سران گردن کش چنان برآوردہ اند کہ زبان روزگار در چگونگی
بیان آن لالست چنانچہ مجملی ازان درجاے خود رقم پذیر خواہد شد۔ شعر

گرم بخت امیدواری دہد — فلک فرصت و وقت یاری دہد
بگرمی ہنگامۂ داستان — طرازم ہمہ داستان داستان
درین جدول دیر پایندگان — کشم نقشی از بہر آیندگان

درہمان روز فتح بموجب فرمان بادشاہی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و امیر خواجہ کلان بیگ
و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاہ منصور برلاس و امیر عبداللہ کتابدار و امیر علی
خازن بایلغار بصوب دارالملک آگرہ کہ پاے تخت سلطان ابراہیم بود نہضت نمودند کہ محافظت
خزاین نمایند و اہل شہر را کہ از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند و سید
مہدی خواجہ محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بحضرت
دہلی رخصت یافتند کہ خزاین و دفائن آنجا را پاس داشتہ رعایا و سکنۂ آن نواحی را بنوید
عاطفت بادشاہی استمالت نمایند و ہمدران روز فتحنامہا نوشتہ مصحوب برید آن اقبال بولایات
کابل و بدخشان و قندہار ساختند و خود بدولت و سعادت روز چہارشنبہ دوازدہم شہر
مذکور در دارالملک دہلی نزول اجلال فرمودند و آدینہ بیست و یکم این ماہ بر دارالسلطنت آگرہ
چتر اقبال بر افراشتہ ظلمت زداے آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند و جمیع خرد و بزرگ
ممالک ہندوستان از مراحم و عواطف پادشاہی نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والا
والدہ و اولاد و اتباع سلطان ابراہیم را مشمول عنایت ساختہ اموال و خزاین خاصہ ایشان
را بایشان مرحمت فرمودند و اضافۂ آن ہفت لک تنگہ سیور غال از کمن اشفاق بوالدہ او مقرر
شد و ہمچنین اقرباے او بہ رواتب و ظائف و ادرارات بادشاہانہ کامیاب شدند و عالم پراگندہ
را جمعیتی تازہ و آرامشی شایستہ روے داد و حضرت جہانبانی جنت آشیانی کہ پیشتر
بدارالسلطنت آگرہ نزول اجلال فرمودہ بودند الماسے کہ ہشت مثقال وزن داشت و تخمین
مبصران جوہر شناس بہاے آں نصف خرج روزمرۂ ربع مسکون بود و می گفتند کہ این

الماس از خزانهٔ سلطان علاؤالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست را آمده
بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان
عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین که
گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی
مکرمت شد و یک خانهٔ خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند
مرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از دو لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی
یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند
و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از
اردوی معلی تا اردو بازاری از نصیبهٔ وافر بی بهره نماند و جهت دودمان ریاض کامگاری
که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا
ساخته اند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و
همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری آسمان خلافت
و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره
و زر سرخ و سفید مقرر گردانیده اند برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران عواطف
بادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند و انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد
قدسیه و مزارات متبرکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان
شد که بتمامی متوطنان کابل و صده ورشک و خوست بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان
یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت
بهره مند شدند۔ **شعر**

ز افشاندن دست گوهر نثار — نشاطی نو انگیخت در روزگار

خوش است ارمغانی که آید ز دور — که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از زیر کشیدهای خود را ظاهر
گرداند کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائی به ثبات پای

و دور بینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از انجمله این سانحه غرابت انتماست که با وجود فتح چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اہل ہند گشت و سپاہی و رعیت از اختلاط اجتناب می نمود اگرچه دہلی و آگره در حیطهٔ تصرف در آمده بود اما اطراف جوانب را مخالفان داشتند و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت می زد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت می زد و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود و رابری را حسین خان لوحانی و اٹاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت می نمود و مهاون را که متصل با گره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط می داشت و قنوج و سائر بلاد که آں طرف دریاے گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان لوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده و بهار خاں پسر دریا خان را که بادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصهٔ آگره مخیم سراوقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و با ضمیمهٔ کوته حوصلهاے اردو معلی گشت و جمعے کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و نارواني راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و اکابر خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل دآخند و دانند و یکه جوانان بسیاری ترک ایں ممالک گفته بے رخصت رفتند اگرچه اکثر امرائے قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت می گفتند و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدور بینی و بردباری یگانه بودند تحمل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان و تربیت کردهاے آنحضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بے مزه از کهنه عمله روزگار بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و بیے خانان و عجیب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک و مراتب خصوصاً درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه می گفت راے او برگشت و طرز او دیگر گوں شد از همه

بیشتر چه بتفرنج و چه بکنات در ترک این مملکت بالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیانِ دولت و ارکانِ مملکت را طلب داشته انواع نصائح خرد پسند که طغرائے منشور سعادت تواند بود فرمودند و مخطورات ایشان که متضمن چندین ممنوعات بود از پردهٔ خفا بیرون دادند مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنیں ملکی بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم و جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش پذیران دولت مند است شادی و غم و فراخی و تنگی باهم می باشد- چون این همه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روے خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شور انگیز و اهمه افزا نگویند و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر بے حقیقتی خود را ظاهر سازد معضایقه نیست برود و ما تکیه بر همت والا که موید بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت بادشاه فرمودند سخن بادشاه بادشاه سخنان ست و از معزول و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که بر رفتن ولایت از دیگران گرم تر بود رخصت آنحدود فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادها ے کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیده اند و غزنین و کردیز و هزارچه سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شده و در هندوستان هم پرگنهٔ کهرام عنایت فرمودند و میر میران نیز رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجه مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد و از صحائف بینات پیداست که هر که نیکو اندیشه اقبال مند که کار را بمشورت خرد خرده دان نماید هر آیینه بخوبترین وجهے بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرات این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که در چنیں تذبذب خواطر سپاهی و فرزندی مخالفت توسل بهمت کشور کشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روے توجه بر کشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان ست مستقر سریر خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام

انتظام انتسات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرلے هندوستان دسوران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورد و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیاکه از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فائز گشتند بفیروز خان از جونپور یک کرور تنگه و چیزی جاگیر مقرر شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کروڑ نامزد گشت و به محمود خان از غازی پور نود لک تنگه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنگه تنخواه شد در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابد پیوند باشد آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلایق ریختند و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد شد و چون بین آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مذکور و کته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه با برادران و ملا اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند بجمعی که پیش لشکر ظفر قرین می رفتند بین بجنگ پیش آمد و شکست خورد و چون آن حرام نمک شور بخت سعادت ملازمت دریافته از بد نهادے پشت داده بود دیگرے روے بهبود نه دید ✦✦

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق رویه بذمهٔ اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافت آگره کامیاب بخش بوده خاطر جهانکشا را از انتظام ممالک مفتوحه برداختند و موسم باران که بهار هندوستان ست در زمان طراوت و نضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوهٔ کشورکشایان و جولان بادپایان در آمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند جهت یورش شرقی. بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب رویه بجانب رانا سانکا که استیصال او که بس قوی شده بود و جنانگی حصار کهندار را بقبض خود در آورده کلهٔ گوشهٔ نخوت بکج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند و بعد از کنگاش با امرای عظام و اعیان کرام رای دولت پیرای برآن قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرائض بکابل می فرستاد ولاف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکو خدمتی می زد و از بنگه چندگاه عرضداشت او نیامد یا قلعه کهندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته تا دولت خواهی او مشخص نمی شود بالفعل بجانب او نباید شتافت و مردم کاردان فرستاده چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد. اے جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنان ست که باقتضا اقبال روز افزون بادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسید آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و شگفتگی روی و کشادگی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی باین لایق نطاقی همت با قدم

خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهولپور و آنحدود تعین شده اند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس بسپرده بر سر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قعبهٔ چندوار بمسعکر والاے آنحضرت رساند و سید مهدی خواجه جاگیردار اٹاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعلی میرآخور یا سایر عساکر که بدفع قطب خان افغان که در حدود اٹاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دارالخلافه آگره برآمده در سه کروهی از شهر نزول اقبال فرمودند و ازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات بهار فتح فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان که در جاجمؤ لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت آفرین فرار نمود و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد موکب عالی نیز روے توجه بخرید آورد و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی و ملک داری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمؤ فتح خان سروانی که از امرائے بزرگ هندوستان و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایون داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست و او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او تبارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار دربر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور و شش لک تنگه زیاده ازان تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوے آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافه آگره بصورت و معنی کامگار و کام بخش

بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگ والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند ولادتش در بیست و سوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد ✦ ✦

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی در یافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا با لشکری گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است و بایں خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکاب دار تعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعهٔ بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم حوادث نعیم گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان قصدے کرده بود بخیر گذشت و بد اندیشان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را با دوده تعین فرمود و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر

ملک بود مردو عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان درآورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و در همین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانکا و پاے جرأت نهادن او به پیکار خبری رسید ✣ ✣

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بر رانا سانکا و رایات فتح افروختن

دولتمندی را که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هر آئینه نقد آرزوے او در کنار نهند و کار او را اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که هر چند دولت افزود و هوشمندی زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری بسر موے از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند و درین ولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سوادی نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت همعنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر

سراوقات عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار با لشکرے
گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعے از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت
نیاورده برگشته اند و سنکرخاں جنجوہه بشهادت رسیده و امیرکته بیک زخمیست
درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصهٔ مندهاکرکه
درمیان آگره و سکری ست نزول اجلال اتفاق افتاد در خاطر خطیر گذشت که
درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبهٔ سکرے که بعد از ادائے
شکر این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا بعجم ساخته شکرے بشین منقوط نام فرموده اند
و الحال بهمین دولت روز افزون شاهنشاهی که باسم فتح پور که فتح بخش دلهاست
مشهورست آبی دیگر نشان نمی دهند دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این
آب را متصرف بنا بر این اندیشهٔ صائب روز دیگر بآئین عظمت متوجه فتح پور شدند
و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعیین جاے دولت خانه پیشتر فرستادند امیر مذکور
در نواحی کول فتح پور که غدیر یست پهناور و آبگیر یست دریا صفت جاے شایسته
قرار داده در آن عرصهٔ دل کشا خیمه سراوقات فتح و نصرت شد و از انجا کسان بطلب
مهدی خواجه و سائر امرا که در بیانه بودند شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی
و جمعی از نوکران خاصهٔ خود را جهت زبان گیری فرستادند صبح گاه فرستادها رسیده
بوقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور یک کروه پیشتر فرود آمده است که
مسافت مابین هژده کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و
سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدست آستان بوس سربلند شدند درین ایام هر روز
میانه قراولان چپقلشها می شد و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین
بادشاهی می شدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و سی و سه در نواحی
موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی در دو گروهی مخالفان خیمه سراوقات اجلالی بود
رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان
فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار و کروری ده هزار سوار

اعتبار می کنند ولایت رانا سانگا بده کرور رسیده بود گه جاے یک لک سوار باشد و
بسیاری از سران و سروران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکے از ایشان تبعیت و امداد او
نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند چنانچه سهلدی حاکم رایسین وسارنگ
پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت در اول اودی سنگه باکری دوازده هزار
سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار و بهادر همل ایدری چهار هزار سوار
ترتیب هاڑا هفت هزار سوار دسترسی کهچی شش هزار سوار حاکم جرهل و برم دیو حاکم میرٹھ
چهار هزار سوار و نرسنگ دیو چوہان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه
ولایت نداشت اما بامید سرورے اسلاف ده هزار سوار با خود همراه ساخته بود. مجموع
جمعیت کرده مخالفت بدو لک و یک لک هزار سوار کشیده چون آمدن مخالفان بسامع علیه
رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاهی در غول متمکن شد
و دست راست آن چین تیموار سلطان و میرزا سلیمان و خواجه و دست غاوند و یونس علی
و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتاب دار و دوست ایشک آقا
و جمعے دیگر از امراے عظام مقرر شدند و دبر دست چپ علاؤالدین بن سلطان بهلول
لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ
و شیر افگن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت
و ارکان دولت قرار گرفتند و بر النغار بوجود دولت پیراے حضرت جهانبانی آراسته شد
و در یمین تصرف یکین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و
هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اُردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و
پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آئین تعین
شدند و بر بسیار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر همه و محمدی کوکلتاش و خوا جکے اسد
جامدار نامزد گشتند و در برانغار از امراے هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و
ملک داد کرانی و شیخ گهورن باداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی
خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میر آخور و محمد علی

جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین یار بیگی و جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال الدین خان و کمال خان اولاد سلطان علاؤ الدین و علی خان شیخ زادهٔ فرملی و نظام خان بیانه و جمعے دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلالت پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند و جهت تولقمه تردیکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعے مغول در جانب برانغار تعیین یافتند و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعے از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعداندازان که در پیش سپاه دولت بودند صفے از ارابه ترتیب نموده باز بزنجیر اتصال دادند بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی عیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام بادشاهی بالهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و تواجیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه می کرد و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران می رسانید و چون ارکان لشکر بآئین شایسته قائم گشته هرکس بجاے خود استقرار گرفت فرمان معلیٰ شد که هیچکس بے حکم از محل خود حرکت ننماید و بے رخصت قدم درمیان محاربه ننهد از روزے که پاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت۔ شعر

شب و روز درهم در آمیختند — سپاه از دو سو جنبش انگیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف — دو دریاے کین برلب آورده کف
سم بادپایان فولاد نعل — بخون دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکب خاص خویش — خرامنده بر کبک رقاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاده جرانغار مخالف بجانب برانغار جنبش نموده برخسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورده چین تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بعقب غول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفیٰ رومی از غول جهانبانی ارابهارا پیش آورده و به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف

را درہم شکست کہ زنگ از آئینہ دلہائے بہادران بزدود و وجود بسیاری از مخالفان باخاک ہلاک برابر کردہ برباد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا از پے ہم می رسید حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیدہ چیدہ از پی ہم بکمک سپاہ منصور می فرستادند دفعۂ قاسم حسین سلطان احمد یونس و قوام بیگ را فرمان شد و دفعۂ ہندو بیگ فوجین مامور شد دفعۂ محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را عالم رسید و بعد ازان یونس علی و شاہ منصور برلاس و عبداللہ کتابدار از پس ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اختہ بیگی بکمک مامور شدند و بر انغار مخالف بکرات و مرات حملہ برد برانغار لشکر فیروزی اثر آوردہ ہر نوبت غازیان اخلاص نہاد بعضے را بہ تیر باران بلا زمین دوز می کردند و برخے را برق خنجر و شمشیر خاکستری می ساختند و مومن آتکہ و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاہ ظلمت آئین شتافتند و ملا محمود علی آتکہ باشلیق ملازمان خواجہ خلیفہ بکمک آنہا رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میر آخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاہ حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربہ کشادہ پاے ثبات محکم کردند و خواجہ حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند و ہمہ بہادران لشکر فیروز جنگ کہ عزیمت جانفشانی کردہ ہمت بجانستانی بستہ بودند لواے گیرائے کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمۂ امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند۔ شعر

گرہ برگرہ دست پیکان زنان	زرہ بر زرہ پشت رویین تنان
زہر سو سنانہاے خارا گذار	فرو بستہ راہ سلامت بخار
درخشندہ شمشیرہاے بنفش	ز دیدہ بصر می ربود از درفش
غبار زمین کلہ بر ماہ بست	نفس را درون گلو راہ بست

و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاہ دشمن امتداد یافت بملازمان خاص بادشاہی کہ در پس ارابہ مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد کہ از راست و چپ غول بیرون آمدہ و جاے تفنگچیان را درمیان گذاشتہ از ہر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارۂ والا

جوان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آئین چون شیران زنجیر گسل خود را با غنیم خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شپاشاپ تیر با فلاک رسانیدند و نادر العصر علی قول با توابع خود در پیش غول ایستاده بود در انداختن سنگ و ضرب زدن و تفنگ کارنامها بتقدیم می رسانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد شد که ارباب غول پیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبال مند حمله بر صفوف مخالفان آوردند و در اواخر روز نائرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاه نصرت قرین میمنه و میسرهٔ لشکر خذلان نورد را بوده و رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بخوی صولت صدمات دلاوری بر آن گروه پریشان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی بر گرفته جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات بهمت والای ثبات و قدم استقامت استوار داشتند لطمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان سیه روزگار بے اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند و از ین معرکه مرد آزمائی نیم جانی بسلامت بردن منت خود دانستند نسائم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار وزیدن گرفت و غنچهاے نصرت و تائید از اغصان توکل و تردد شگفتن آمد لشکر مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت و خون گرفته چند که بقیة السیف بودند رخسار همت غبار آلود را بار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشتهٔ صحراے آوارگی شدند حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گمد فنا رفت و راول اودے سنگه و مانک چند چوهان و راے چندر بهان و دلیپ راے و کنگو و کرم سنگه و دونکرسی بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پاے بادپایان لشکر اقبال

نیست و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میر آخور و علی خان و بعضی دیگر را بتعاقب
رانا سانکا تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب و اقبال شده برین
نصرت عظمی و عطیهٔ علیا سجدات شکرگذاری حضرت باری عز اسمہٗ کہ کشاد و بست صوری و
معنوی باز بستهٔ سلسلهٔ تقدیر او ست بجای آورده بہ نفس نفیس یک گروه از جنگ گاه
مخالفان را برده پیشتر بردند تا آنکه شب در آمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان
عشرت بر دوستان همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت
فرمودند و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفته
بود که آن مخذول دستگیر شود از ان مردم که در پی گریختها نامزد شده بودند اهتمام شایسته
بظهور نیامد آنحضرت می فرمودند که وقت نازک بود بامید کس نداشته مارا خود بایستی رفت
شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو
از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات می فرمایند که در فتوحات
سابق نیز مثل این سوار و در ما فتح دیبالپور شده بود که در وسط شهر ربیع الاول دو کس
تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشور کشائی روی نمود و تعاقب سانکا نمودن
و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ
و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که درمیان دو آب
سر فتنه بر افراشته قصبهٔ کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور
نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافت آگره
رسید آن شوربخت بد روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلیٰ آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر
میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد چهار شنبه ششم
رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات ست نزول اجلال شد و خزائن الور در انعام حضرت
جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام
ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود ✤ ✤

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیه لازم بود و وقت مقتضی در سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان دران خدمت اشتغال داشته لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال بے مثالی قرهٔ عیون السلطنت والخلافة ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون را درسه کروهی اود نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و در همین زودی توجه والا بر استیصال بین افغان که در زمان آشوب رانا لکهنو را محاصره نموده گرفته بود - مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمد نیزه باز و حسین خان و از امراے هندوستان علی خان فرملی و ملک دادکرانی و تاتارخان خان جهان را بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیاے خود را گذاشته نقد جان در کف گرفته گریخت و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافة آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند و در نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدارالخلافة نزول اقبال فرمودند و در بیست و هفتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند لوازم فتوت بجاے آوردم - چون خبر متواتر می رسید که مبدانی راے حاکم چندیری جمعیت می کند و انا نیز استعداد پیکار می نماید و براے ادبار خود اسباب سرانجام می دهد بنابرین بسعادت اقبال افزاے متوجه چندیری شدند و ششم

هفت هزار جوان جوان نثار کارگذار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الٰهی ست و بعد از حصول این مامول چندیری را با احمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد بعضے ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر می کشید و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آن را محکم ساخت و آن سیه بخت آمده محاصره نمود شبے یکے از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود چنانچه باواز وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضاے او مستولی شده تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود در اثناے راه سپاه اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد عساکر فیروزی مند از آب برهان پور می گذشت بمسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند و قلعهٔ شمس آباد را از ابو المحمد نیزه دار بزور گرفته اند بنا بر آن عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد و جمعے از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سپاهی زبان گیران پسر معروف از قنوج گرو بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند - رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سوم محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشاے عمارات راجه بکرماجیت و مان سنگه فرموده متوجه دارالخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرائض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیه یادگار طغائی در خانهٔ حضرت

جهانبانی فرزندے شد و نام آنرا الامان نهاده اند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے
ناسنجیده می شد خوش نیامد و نیز چون بے استرضاے خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد
رضاجوے پدر و آنگاه چنین پدر و چنین بادشاه مثمر سعادات صوری و معنوی ست و
نارضامندی باعث صدگونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب نشناختن
آن نوبادهٔ سلطنت را ازین جهان گذران ازهمین نارضامندی دانند در پیشِ مزاج دانان
روزگار چه دور باشد و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد با سیاطین دولت
و سلاطین عزت از امراے ترک و هند بآئین شگرف جشنے بزرگ ساخته در تصفیهٔ ملک شرق
واطفاے نائرهٔ تمرد ارباب عصیان کنگش فرمودند و بعد از گفتگوے بسیار قرار بران یافت
که پیشتر از توجه رایات عالیات مرزا عسکری بالشکرے گران متوجه شرق شود امراے آن طرف
آب گنگ بالشکرہاے خود همراه شده درین خدمت عظیم تقدیم رسانند بموجب این قرارداد
دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور
توجه فرمودند در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهادر را گرفته سرشورش دارد
از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت
و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت
جهانبانی لشکر آں اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را بخود همراه ساخته با چهل وپنجاه
هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم درمیان ست درساعت منشور عنایت
شرف صدور یافت که اگر کارزار مصلحت نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح
گونه نمایند و در فرمان عطوفت نشان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور
بود و نوشته بودند که انشاءالله سبحانه، چوں کار هندوستان را که قریب الاختتام ست بانجام
رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد
باید که استعداد این یورش را جمع بندهاے آن حدود نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم
ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و درین روز
ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهاے گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و دوشنبه نوزدهم

جمادی الاخری در کنار دریائے گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود غازی پور شتافته به بھوجپور و بہیر نزول اجلال و اقبال فرمودند و درانجا ولایت بہار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بہار خاطر جمع فرموده بجہت دفع شربین و بایزید بجانب سردار نہضت اتفاق افتاد مخالفان با فواج قاہره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه دار الخلافه آگره شدند و در اندک زمانے عرصه آن مضرب اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزہت سرائے مقدس گردانیدند و حضرت جہانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرائے خاطر سعادت مظاہر بودند ناگاه به یکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بے اختیار عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبلۂ اقبال و کعبۂ آمال شتافتند چنانچه در یک روز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه ملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت و حیران شد سبب توجه را پرسید' فرمودند' سلطان اشتیاق مرا کشان کشان می برد هرچند بدیدۂ خیال جمال آن کعبۂ آمال را همواره مطالعه می کردم و غایبانه لقاے جانفزاے آن قبلۂ اقبال را مشاهده می نمودم آما رتبۂ عیان را حالتیست که ببیان بکنه آن نتواند رسید و مرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند ازانجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتے بدار الخلافه آگره که از فر پایۂ اورنگ پادشاهی سجده گاه سعادت مندان روے زمین گشته بود بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والدۂ ماجدۂ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال نجم سعادت

فروزان شد دلها گلشن و دیدها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران عید است
امّا آن روز از قدوم مسرّت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که
فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرّت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ
رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام
قرة العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوسته بود و آن حضرت را ازین واقعه
اندوهے عظیم روداده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و
حضرت جهانبانی مدّتے در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند و آنحضرت
با ایشان مصاحبانه سلوک می کردند و بارها بزبان مقدس ایشان می رفت که همایون
مصاحب بے بدلیست والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون
از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که از خوانین کاشغرست و نسبت
خویشی دارد و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمد رعایتها و تربیتها
یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امراے بدخشان بخیال خام رشید خان را در یارکند
گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا هندال ببدخشان
رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بے بهره
بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیده
که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان
خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله نافهمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت
جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند
که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که از محرمی سعادت حضور آزار
کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نه پسندم و امتثال حکم حضرت
را چاره نیست بنا بر آن میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان
سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود اکنون میرزا

هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را با سلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود و الا ما از دست خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از انکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانکه گذارش یافت و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند به سنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تپ بر مزاج اعتدال ایشان طاری شد و رفته رفته بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانکاه بیقرار شد از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و ازانجا بکشتی روانه سازند ـ تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبائے دانا که زیر پائے تخت حاضرند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زائله رجوع نه کرد و چون مرض متمن گشت ـ روزے دران طرف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه می فرمودند میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبائے صوری از معالجهٔ آن عاجزند چارهٔ کار چنین دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الٰهی مسلت نمایند حضرت گیتی ستان کشور کشائے فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریف تر از من همایون چیزے ندارد من خود را فدائے او سازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الٰهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرا برزبان اقدس می گذرانند مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس الماس بے بها که از مواهب

غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدّق
باید کرد فرمودند مال دنیا چه دفع دارد عوض همایون چون تواند شد خود را فدای
او میکنم که کار برو سخت شده و طاقت ازان گذشته که بی طاقتی او را توانم دید این همه
رنج او را توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات
درآمده شغل خاصی که این طبقهٔ قدسیه را می باشد بجای آورده سه بار برگرد حضرت
جهانبانی جنت آشیانی گشتند. چون دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته اثر گرانی
در خود یافته فرمودند. برداشتیم برداشتیم. فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت
شد در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل رو
نمود و ذات معلی صفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گران تر میشد
تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال
از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت
و اعیان سلطنت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بر دست همایونی نهاده
بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ
سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند. خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو
بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصائح بلند و وصایای گرامی که سرمایهٔ دولت
ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و عدل و احسان
و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران
و گذراندن جرائم گنهگاران و رعایت جرم کار آگهان و از پا انداختن سرکشان و
ستمکاران رهنمونی فرمودند و بر زبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست
که قصد برادران نکنید هر چند سزاوار آن کردند و الحق پاس انفاس وصیت آنحضرت
بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از خوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند
چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در اثنای مرض حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی میر خلیفه از انجا که عالم بشریت ست بواسطهٔ توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر

او راه یافته بود کوتاه اندیش گشته می خواست که مهدی خواجه را بسلطنت بردارد و خواجه نیز از رتبهٔ رائی و بدمستی و معامله فهمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدر یا آمده هنگامهٔ هجوم گرم می ساخت آخر الامر بوسیلهٔ درست گویان دوربین میر خلیفه براه راست آمده ازین اندیشها باز آمده خواجهٔ مذکور را حکم فرمود که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسے بخانهٔ او نرود و بتائید الهی کار بجائے خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاولی نهصد و سه و هفت در چهار باغ که برلب آب جون در دار الخلافه سرسبز کردهٔ آن بهار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند فضلائے عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصائد و تراکیب گفتند از انجا مولانا شهاب معمائے این مصراع تاریخی یافته۔ مصراع

همایون بود وارث ملک وے

محال ست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را که اوّل بخت بلند باشد۔ دوّم همت ارجمند۔ سوم قدرت کشائی۔ چهارم ملک داری پنجم کوشش در معموری بلاد۔ ششم صرف همت بر رفاهیت عباد۔ هفتم خوشدل ساختن سپاهے۔ هشتم ضبط ایشان از تباهی بتمام و کمال بروجه مستوفی داشتند و در فضائل کسبیه متعارفهٔ رسمیهٔ روزگار نیز سرآمد بودند و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود خصوصاً در نظم ترکے و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه دران مندرج ست و کتاب مثنوی که مبین نام دارد و تصنیفی ست مشهور و نزد زبان دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ احرار را که درد انه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدائے سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونی ست در آموختن اندیشهائے درست و فکرهائے صحیح برائے تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی

دتیکہ رایات عالیات دراز گلگشت بہارستان کشمیر و کابل مراجعت فرمودہ بود میرزا خان خانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمہ نمود تا خاص الخاص آں بعموم تشنہ لبان رشحات سعادت فائز شود و گنج پنہان او در تہیدستان دانش آشکارا گردد و آنحضرت درفنون موسیقی نیز دستگاہ والا داشتند وہمچنیں بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند ازین جملہ این رباعی ازواردات طبع فیاض آنحضرت ست۔ رباعی

درویشاں را اگرچہ نہ از خویشانیم — لیک از دل وجان معتقد ایشانیم
دورست مگوے شاہی از درویشی — شاہیم ولے بندۂ درویشانیم

واین دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست۔ شعر

ہلاک می کندم فرقت تو دانستم — وگرنہ رفتم ازین شہر می توانستم
تا بزلف پیچش دل بستم — از پریشانی عالم رستم

وآں حضرت را در عروض رسایل شریف ست و ازانجملہ کتابیست مفصل کہ شرح فن قواند بود و از آنحضرت چہار فرزند سلطنت پیوند و سہ دختر بلند اختر ماندند اول حضرت جہانبانی نصیرالدین محمد ہمایوں پادشاہ دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چہارم ہندال میرزا حبیبات قدسیات گلرنگ بیگم گلچہرہ بیگم گلبدن بیگم ایں ہرسہ از یک والدہ اند و از اجلہ اہل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال کہ در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند یکے میر ابوالبقاست کہ در علم و حکمت پایہ بلند داشت دیگر شیخ زین صدر نبیرۂ شیخ زین الدین خوافی بدو واسطۂ علوم متعارفہ ورزیدہ بود وحدت طبع داشت و از نظم و انشا آگاہ بودند و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جہانبانی جنت آشیانی امارت ہم یافتہ بود و دیگر شیخ ابوالواجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت وخوش طبع بود و شعرے می گفت دیگر سلطان محمد کوسہ لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معزز میرسیت و دیگر مولانا شہاب معمائی حقیرے تخلص از علم و فضل و شعر نصیبہ وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب ادرا از خراسان طلب فرمودہ بودند در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجہ

ممتاز بود دیگر سرخ دداعی کہنہ شاعر بے تعین بود بفارسی و ترکی شعر می گفت و دیگر ملا بقائی بود در شعر سلیقہ درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفتہ است دیگر خواجہ نظام الدین علی خلیفہ در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبۂ عالی داشت از فضائل و کمالات خصوصًا طب بہرہ مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجہ احرار در خوش صحبتی و نفیلیت امتیاز داشت و در بارگاہِ مقدس اعتبار تمام یافتہ بود دیگر اخوند میر مورخ و او فاضل و خوش صحبت بود و تصانیف مشہور چون حبیب السیر و خلاصۃ الاخبار و دستور الوزرا وغیرہ دارد دیگر خواجہ کلان بیگ از امرای بزرگ و اہل نشست بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش کیچک خواجہ مہر دار و معتمد خاص و اہل نشست بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیدہ داشت چون مقصود ازین نگرفنامہ احوال سلسلۂ علیہ حضرت شاہنشاہی ست از احوال دیگران باز ماندہ شروع در قدسی اطوار حضرت جہانبانی جنت آشیانی می کند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آمادہ احوال نویسی بزرگ دین و دنیا و خدیو صورت و معنی می سازد +

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ غازی

مظہر کرامات عالی۔ مظہر الہامات متعالی۔ رافع سریر خلافت عظمیٰ ناصب لوائے ریاست کبریٰ ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان۔ موس قوانین نصفت و عدالت مرتب براہین عظمت و جلالت۔ منبع عیون رافت و احسان مورد انہار علم و عرفان۔ ابر مدار صفوت و صفا۔ بحر مواج فتوت و وفا۔ حق گزین حقیقت شناس۔ کثرت آئین وحدت اساس ہم بادشاہ درویش نصاب۔ ہم درویش بادشاہ خطاب۔ چمن پیرای نظام دین و دینی نخلبند بہار صورت و معنی۔ کرسی کوہ اسرار ابدی و ازلی۔ عضادہ اصطرلاب حکمت علمی و عملی درصعاب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی۔ در فنون حکمت و مسالک ہمت اسکندر ثانی۔ گوہر ہفت دریا و فروغ چہار گوہر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر۔ ہمای آسمان بال اوج بلند پروازے۔ نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ غازی۔ انار اللہ برہانہٗ سبحان اللہ گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداختہ بودند میدان عبارت در تگاپوے مدایحش شکست و جولان اشارت از شہرستان مناقبش فرسنگ فرسنگ للہ الحمد کہ نزدیک شد کہ بے اختیار دست از سلسلۂ علیہ باز داشتہ در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنوں شروع مجملے از وقائع بدائع حضرت جہانبانی جنت آشیانی می نمایم کہ ہم مقدمہ نزدیک مقصد دور بین منست و ہم شرح احوال پیر و پادشاہ مرا متضمن ہم خدائی مجازی این خدیو الٰہی را پردہ کشای کردہ تشنہ لبان دانائی را بزلال معرفت سیراب می سازم و ہم خود را تشنہ جگر بساحل دریاے شرح شمایل قدسیہ این کامل الذات نزدیک می گردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوہر فرد کجا از مثل منی آید ثنا گوئے ادمی باید ہاے ہاے آں گوہر یکتاے دریاے معرفت را مثل کجاست سخن خود آرا آبے می دہم و براے خود کارے می کنم دل را آشناے معرفت سازم و زبان را حلاوت معنی می بخشم اے جویاے دریافت سوانح آگاہ

باش و پذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضے ثقات شنیده شد که نسب عالیه ایشان چنانچه نسب والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام می رسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدسه منتهی می شود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتیکه بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد در آورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن و کلمهٔ خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران می شود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته۔ شعر

سال مولود همایونش هست — زادک الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تاریخش — تا کشم میل دو چشم بدرا

جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در دار الخلافت آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده و بعد از چند روز سیر دریا فرمودند و سفائن طرب در بحر شوق در آورده یک کشتی پر از زر دران روز انعام فرمودند و باین زر بخشی بنای دولت را آساس زرین نهاده آری کسے را که فرمانروای جهان گردانند داد و دهش را باو کرامت فرمایند۔ شعر

نه هر مرد می سرفرازی کند — سرآن شد که مردم نوازی کند
دو دام را شیرازان گشت شاه — که مهمان نوازست در صید گاه

و یکے از فضلای تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از هدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سن اشرف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سری و سروری از لائحه مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعه بزرگی

وبزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی
بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین
نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود که
از صدف مهر عفت آلنقوا در نقاب موالید از اصداف دلالی شاهوار نمودار گشت و
همین نور بود که بر روشنائی آن اغزخان دولت آرای شد و همین نور بود که از آدمؑ تا نوحؑ
باندازه استعدادات نور افزای بود اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از
دائره حصر و احصار بیرون ست هر کس را قوت شناخت کنه این معنی نیست و قدرت
دریافت این وقائع نے و مجملاً حضرت جهانبانی به بیروی این نور ایزدی که در جبید بی
دهور و اعصار بروشنی خاص لباسے مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزد یکست که ظهور و
اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری و معنوی از جبین طاق پیشانی نورانی آنحضرت
پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی
مصروف رضا جوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال و وقار
پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی مگاهی بخود نینداختند و خود را در میان
ندیدند و لهذا همین نیت درست و همت بلند بهر کارے که متوجه شدند و بهر خدمتے که
مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را
با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم
نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود چون در متابعت
مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف
ملکه و فور تفضیل و احسان بجاے آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان
تواند بود آن عطیهٔ الهی بود که اختصاص بود بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک
از اخوان را از نعیم آن موائد میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا
اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان
مقرر و مسلم داشتند و باتدبیر درست و تهاے جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم

افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص بینی آستانه منازعت می افشاند کمر خدمت گاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج و شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیش کش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از انجا علم مراجعت برافراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصره آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی بحراست او اشتغال داشت بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیمانه عمر جمال خان از بد اندیشی پسر نابرخوردار او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچ او را که لاڈ ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بزنی خواست و باین حیله اینچنین قلعه عالی را بدست آورد شیرخان چون از آمدن افواج جهان کشای آگاهی یافته جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاروان را فرستاده در کریزت سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخن او را قبول داشتند و او عبد الرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته در ملازمت بوده دائم خدمت کردی و در هنگامیکه رایات جهان کشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و در سنه نهصد و سی و دو که بین و بایزید گروه از افغانان فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند - بایزید در مبادرت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فرد شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید

برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنه ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان و انشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و هم درین سال قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جمن شهرے اساس فرمودند نام آنرا دین پناه نهادند و یکی از نقلاتاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته برکنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند او بتائید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر ساخته از بند برآمد و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معوره دلکشای هندوستان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند ✣ ✣

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنیدن از روے بیحوصلگی بمیرزا عسکری قندهار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش برد هرگاه تاج دولت تبارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت الهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه را جز تباهی شدن چه گریز و چنین روایت کنند که در آن ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شبے اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید و باهم صحبت دوستانه می داشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبے در مجلس شراب در هنگامے که سپاهیان عمدهٔ او بجا بگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازهاے قلعه لاهور تعین کرد و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر این معنی بود الغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را از بند برآورده عذر خواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول آن نکرد و از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف درآورده و از راه کربزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعاے مقرر داشتن این محال کرد حضرت

جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف درآورده و از راه کربزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعاے مقرر داشتن این محال کرد حضرت

جهانبانی نیز ازانجا که دریاے جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضاے نسبت

عبیدت ظاهری و پاس نصائح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برو مقرر داشتند و فرمان معلیٰ در مسلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترادف شکر آنها بجاے آورد و پیشکش بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسائل مفتوح داشته مدائح حضرت جهانبانی گفته فرستادے ازانجمله دفع این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد۔ **غزل**

حسن تو دمبدم افزون بادا — طالعت فرخ و میمون بادا
گرد کان از رهِ لیلیٰ خیزد — جاے او دیدهٔ مجنون بادا
هر غبارے که زراهت خیزد — نور چشم من محزون بادا
هر که گرد تو چو پرکار نگشت — او ازین دایره بیرون بادا
کامران تاکه جهانراست بقا — خسروِ دهر همایون بادا

و همانا که دعاے او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دائرہ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه درجاے خود گذارش یابد و بالجمله آنحضرت بمقتضاے رافت ذاتی نظر برظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی می داشتند و بمحض التفات جائزه غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمان برداری می ایستاد و مشمول عواطف و محمول عنایات می شد و در نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد دراثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمد و قندهار ازو تغیر کرد ✦

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دریا شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبه کنار که در حدود کالپی ست رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصر قلعه چتور نموده جمعی کثیر همراه تاتارخان کرده است و او باندیشه تباه خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشاره بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر در اندیشه بلند پروازی می بود و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته می داشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجردانه میگشت و بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شد دیده بود بهیچ وجه مقابله سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمی داد و این معنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار می کرد چون تاتارخان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان می کرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وا می نمود و سلطان بهادر چندانی مقید نمی شد تا آنکه روزے پوست کنده بتاتارخان گفت که من تماشاگر دستبرد این سپاه شگرف بوده ام لشکر گجرات حریف ایشان نیست من بند بیرو حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب خزاین کشاده زربخشی کردے و ازین جنس لشکر که حکم نمود بے بود داشت تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود در بین اثنا محمدزمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او بودند از بندخانه برآمد بگجرات رفت و والی آنجا بمقتضاے سودای سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت داشته در مراعات احوال او پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر

نوشتند کہ مقتضاے مواثیق و عہود آنست کہ جماعہ کہ حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیدہ یا نصوب گریختہ اند۔ گرفتہ بدرگاہ معلی فرستند یا آنکہ از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یک جہتی بر عالمیان ظاہر گردد و سلطان بہادر از معاملہ نافہمی با مستی دنیا در جواب نوشت کہ اگر بزرگ زادۂ بما پناہ آورد و بقدر رعایتے یابد بقاعدہ محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعہود مواثیق مضرتے نمی رساند چنانچہ در زمان سلطان سکندر لودی با آنکہ درمیان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر او چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگرہ و دہلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور در مودت نگشت حضرت جہانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون کہ علامت رسوخ و ثبات بر جادۂ عہد و پیمان غیر ازین نیست کہ امرے کہ موجب تزلزل ارکان صداقت بودہ باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیدہ نگردد و این دو بیت دران جریدۂ اقبال درج بود۔ ؎

اے آنکہ لاف میزنی از دل کہ عاشق ست — طوبی لک از زبان تو با دل موافق ست
درخت دوستی بنشان کہ کام دل ببار آرد — نہال دشمنی برکن کہ رنج بیشمار آرد

زنہار صد ہزار زنہار پند ما را بگوش ہوش شنیدہ آن مخذول را بپایۂ سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از تربیت او باز داشتہ دران ولایت نگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب کہ این واقعہ را قیاس بر قضیہ علاء الدین و امثال او کردہ اند این قیاس مع الفارق را چہ پایۂ قبول آن خبر دیگر بود و این طرز دیگر ست و شاید از جرائد تواریخ معلوم شدہ باشد کہ حضرت صاحبقرانی با وجود خلافے کہ از ایلدرم بایزید بظہور آمدہ بود بالطبع بیورش روم مائل نبودند چہ مشار الیہ بجنگ فرنگ اشتغال می داشت اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلائل گریختہ پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبہ او را بنصائح ارجمند از رعایت آنہا منع فرمودند چون آواز قبول این امر سر باز زد وانچہ مقدور ہمت بود بظہور رسید سلطان بہادر از ننگ شرابی و بدمستی جواب ہوشمندانہ ننوشت درین میان تاتارخان سخنان دور از کار کہ فریبندۂ کوتہ اندیشان

بود بسلطان بہادر می گفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسہ مبالغہ داشت و اظہاری کرد کہ لشکر بادشاہی بعشرت خوکردہ فراغت دوست شدہ است و آنچنانکہ سلطان دیدہ بودند نماندہ بنا بر تسویلات فتنہ انگیزان سلطان بہادر اسباب روان شدن تاتارخان آمادہ ساختہ بیست کرور زر قدیم گجرات کہ چہل کرور معمول دہلی ست بقلعۂ رنتھپور فرستاد کہ بصلاح تاتارخان در مواجب سپاہی نو خرج کردہ شود و سلطان علاءالدین پدر تاتارخان را با فوج عظیم کالنجر فرستاد کہ دران ناحیت رفتہ شورش افزاید و برہان الملک بنانے و طائفہ از گجراتیان را نامزد ساخت کہ بحدود ناگور شتافتہ عزیمت پنجاب نمایند و بخیال آنکہ در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت ہرچند تیز ہوشان کاردان گفتند کہ یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید سود مند نیامد و نیز بے ہمتی پیمان شکنے را ابر مزد تصریح بر لوحہ ظہور نگاشتند فائدہ نہ کرد و بخود اندیشۂ نادرست راہ داد کہ چون طبقۂ لودیان دعوی ریاست ہندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرتے ندارد و نتائج نقض عہد بسلطان عاید نخواہد شد۔ تاتارخان را بعزیمت بے اصل روانہ سمت دہلی ساخت و خود را خارج و داخل ساختہ داعیۂ محاصرۂ قلعہ چیتور پیش گرفت تا ہم این قلعہ را بکشاید و ہم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بند پوشیدہ نماند کہ سلطان علاءالدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراہیم بود بعد از تعفیہ سلطان سکندر با سلطان ابراہیم مخالفت نمود و در حدود سرہند دعوی سلطنت کردہ سلطان علاءالدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمیع از افغانان دوروے متوجہ آگرہ شد و سلطان ابراہیم بقصد پیکار آمد و نزدیک ہودل چون ہردو فریق بہم رسیدند سلطان علاءالدین مقاومت جنگ صف در خود ندیدہ شبیخون آورد و کارے نساخت و خسران زدہ بازگشت و از راہ سالوسی و بد دروتی بکابل رفت و در جنگ ابراہیم سپاہے از لشکر منصور بود تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بہادر اورا اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح

هندوستان بر مکامن او خاطر آگاهی یافته ببدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد و ازانجا بیلوچستان پیوست وازان دیار بگجرات شد الغرض چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانستان وغیره برو گرد آمد تا آنکه آمده بیانه را گرفت و چون بحضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرمودند این خبر رسید عنان توجه مصروف ساخته در زود ترین هنگامے بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقرعلی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال تباه دهلی رو یه می آید در معنی استیصال فوجهاے دیگر هست پس همان بهتر که همت بر دفع این همین فوج گماشته شود و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعے از ایشان جدا می شدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه هزار سوار کشید چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده بود مبلغ کثیر خرج شده نه رائے رفتن داشت نه رائے جنگ کردن آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه در آمد و چندانکه توانائی داشت دست و پا زده آخر کار بیدست و پا شده هدف تیر هلاک و حلقت تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراگندگی این لشکر همان طور که با خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمده آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراگنده شدند *

تمہاری قسم ہم نے سب بھلا دیے
نہ پوچھو دل ہم نے کیسے بچائے

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از اندیشهٔ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد. ناگزیر اسباب آنرا آماده ساخت و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و خردی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران بی جهتی نقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور ناملائم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد و بنا بر آن نهصد و چهل و یکم در اوایل جمادی الاولی بقاعدهٔ دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعهٔ راسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرائض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود. الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود با آن مقید نا شده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش جهان کشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصور بسلطان بهادر که قلعهٔ چتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود جمعی بران شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمی رسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته رو بروی لشکر پادشاهی شویم. صدرخان که سرآمد طبقهٔ علم و فضل بود و در جرگهٔ سپاهیان صاحب منصب والا گشته بإصابت رای و تدبیر منزلت گفت مناسب آنست که کار قلعه را نزدیک رسانیده ایم بآخر رسانیم و ما که بمهم کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این رای پسندیدهٔ خاطر سلطان بهادر آمد

وازروے استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه در سوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد مخیم سرادقات اقبال عرصهٔ اجین بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیز تر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریائی بود از دو جانب این لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی بیکه بهادر و جمعے و میان هراول سلطان بهادر سید علی خان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفان را شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان و صدر خان باو گفتند لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر بادشاهی ندیده و بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت توقف نا کرده متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپ خانه حواله او بود و جمعے دیگر بسلطان گفتند که توپخانهٔ عظیم همراه داریم با وجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این صلاح دور دست را کار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجاے خود دست ـ آخر برهمین قرار ایستادند همواره هنگامهٔ جنگ گرم می شد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد واز سوانح اقبال آنکه روزے جمعے از بهادران و یگه جوانان بزم باده پیمائی گرم کرده بودند و هریکے سرخوش کرده سخن از مردانگی می راند یکے را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کے حرف سراے نمود امروز غنیم در برابر ست متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و بے آنکه هوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می گسار که قریب دویست کس بودند مسلح شده برسر اردوے غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکے از اعیان گجرات تا قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده پاس می داشت پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نباید و گجراتیان را دل از دست رفت و انهزام یافته بارد و درآمدند و این بزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند صیت این

دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از ان قلعه ارابه خویش کم کم
بر آمده و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله می زدند تا آنکه در
اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد
کس قدم جرأت پیش نهاده بر آمد و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم
گجرات تیر انداخته گریختند و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر پادشاهی را بر مجرای
توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش دادند آن روز بعضے مردم پادشاهی را چشم زخم
رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی
سلطان بهادر رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس
بیشتر می کشید و بیدولتے را اسباب آماده تر می گشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب
یکشنبه بیست و یکم شوال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضرب
زنها و دیگهای کلان را پر دارد کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند چون شام در آمد
سلطان بهادر با میران محمد شجاع و پنج شش از نزدیکان خود از فرجه سراپرده بر آمده
رو بجانب آگره کرده. بجهت بے غلط کردن بجانب مندو روانه شد و صدر خان و
عماد الملک خاصه خیل هردو باتفاق هم یا بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و
محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آن روز غریب غریو و
غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلیٰ ظاهر نبود
و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور
بتاثیر فتح غیبی داشتند تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو
فرار نموده است. بهادران لشکر فیروزی مند بار دوی سلطان بهادر آمده دست بغارت
کشودند و اسباب و اموال فیل و اسپ فراوان بدست در آمد و خداوند خان که هم استاد
و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت او را بنوازشهاے پادشاهانه اختصاص
فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ را با
لشکر گریخته فرستادند آرے هرکس که به تیره رایان نشیند تیره راے شود خصوصاً عهد و پیمان

شکستہ با چنین خدیو جہان کہ قبلۂ صدق و سداد باشد شعبدہ بازانہ پیش آمدہ نرد مخادعت بازد ہرآئینہ اورا چنین روز پیش آید مجمل آنکہ چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند راست بقلعۂ مندو بر آمدند و حضرت جہانبانی نیز متعاقب عساکر منصور آمدہ در بغلچہ نزول اجلال فرمودند و در قلعہ مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریختہ بملازمت پیوست و خلعت سرفرازی یافت و روز چہاردہم سلطان بہادر ازراہ ہلاے مختلف گشتہ از طرف دروازۂ جولی بیسر بر قلعۂ مندو بر آمد و سخن صلح درمیان آورد کہ بگجرات و چیتور کہ الحال بدست آمدہ بسلطان باشد و مندو آنحدود بملازمان حضرت جہانبانی متعلق شود مولانا محمد پیرعلی از طرف حضرت جہانبانی و صدرخان از طرف سلطان بہادر در نیلی سبیل باہم نشستہ قرار دادند در آخر ہمین شب حارسان قلعہ از محنت تردد ماندہ شدہ بودند کہ از عقب قلعۂ سپاہ نصرت قرین مقدار دوبست و نفر بعضے نردبانہا نہادہ و برخے بطنابہا دست زدہ بقلعہ بر آمدند و از دیوار حصار خود را بپایان انداختہ دروازۂ قلعہ را کہ دران سمت بود کشودند و اسپان درآوردہ سوار شدند و سپاہیان دیگر از راہ دروازۂ درآمد خبر بصاحب مورچل کہ ملوخان مندو والی بود و لقب قادر شاہی داشت رسید خود را براسپ گرفتہ تاختہ تاختہ پیش سلطان آمد سلطان ہنوز در خواب بود از آواز قادر شاہ بیدار شدہ درمیان خواب و بیداری رو بگریز نہاد و باسہ چہارے بیرون شتافت و در اثنای راہ بھوپت راے ولد سلہدی کہ از جملہ مجلسیان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمدہ ملحق شد و چون بدروازۂ سر میدان رسیدند از سپاہیان نصرت قرین قریب بہ دو بست سوار روبروے آمدند سلطان خود اول برایشان تاخت و چندے دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شگافتہ با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعۂ سونگیر آمد و اسپان را طنابہا بستہ بپایان فرستاد و خود نیز بہزار تعب فرود آمدہ راہ بگجرات گرفت و در نواحی قلعہ قاسم حسین خان ایستادہ بود بوری نام او یکے کہ از نوکر سلطان گریختہ ملازم قاسم حسین خان شدہ بود سلطان را شناخت و بخان گفت خان از کہنہ علگی شنیدہ را ناشنیدہ انگاشت تا آنکہ سلطان نیم جانے بسلامت برد و تا

رسیدن بقلعه جاپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزائن
نفائس آنجا انچه توانستند به بندر دیب فرستاد چون باینجار رسیدند که از آغاز این فتح
سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیز دستی نموده
بالای قلعه مندو رفتند و اینچنین کارنامه جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون
نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر در آمدن جنود اقبال در درون قلعه مندو
و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده
متوجه قلعه گشتند و از دروازهٔ دهلی در آمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود خود به
درخانه ایستاده جنگ می کرد هرچند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم
اعیان عنانش گرفته بجانب سونکر بردند کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن
شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین تا سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان
کرد بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را پیش صدر خان و
سلطان عالم فرستادند این کار دانا بنصائح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند
و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند
و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را پی کرده رها کردند و اشفاق
خسروانه دربارهٔ صدر خان بظهور آمد و بعد سه روز ازین فتح پایان آمده باده هزار سوار
کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب
می آمده باشد چون عساکر فیروزی ماثر بجانپانیر نزدیک شد بجانب دروازه ڈبھوئی قریب
بحوض عماد الملک که سه کروه دورهٔ اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر
بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر که بجانب شکر تلاو است
بیرون آمده بجانب کمبایت فرار نمود و در شهر باشارت او آتش درگرفت حضرت جهانبانی
بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را باب رحمت فرونشانند و میر هندو بیگ
و جمعی دیگر را در حدود جانپانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان
بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی که

بخیال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیپ رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریاے شور مخیم اقبال شده ازانجا جمعے را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند سلطان چون بدیپ در آمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان باز گشته بکمبایت آمدند و بتائیدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دو فتح مندو گجرات روے نمود و آنرا که با خداے باز گشت ست و معیار آن نیت درست هر آئینه مقصود او در کنار او نهصد و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمع کثیر از قزلباشیه بقندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزوار خان را که از امراے کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید و بسیارے از لشکر قزلباش سر بصحراے عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید شورش میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه بیشتر گذارش یافته بود محمد زمان میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشارٌ الیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ازغون والی سند در پیش خود جاے نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالی ست آنجا باید شتافت میرزاے بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید محروم مخذول بر گشته باز بان دیار رفت و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت در بهار دیگر شاه طهماسپ خود بحدود قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و غیر آنرا با آئین مناسب ترتیب داده مقالید

قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست
و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روانی ناچار
خانه آراستن و بهمان سپردن خود را کنار داشتن مناسب می داند و خود براه تته و آبچ بلاهور
آمد و میرزا کامران یک ماه کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت که من خود
را می رساندم و بعد از بسے گذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم یورش
قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت شاه
طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار
گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده
رفت و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا
بود بکجا کشید همان بهتر که ازین دست بازو داشته بسر رشته مقصود بپیوندم - القصه چون
حضرت جهانبانی بمردم کم بحدود کبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لادورکن
داود که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی داره بسر می بردند بکولیان و
کوران آن سرزمین قرارداد ند که با موکب حضرت جهانبانی بمردم کم رسیده اند فرصت
غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال
آنکه پیرزنے ازین معنی خبردار شده بحوالی سراپردهٔ پادشاهی رسانید و بایکے از نزدیکان
درگاه گفت که حرفے ضروریست می خواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه
از حد متجاوز می کند و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت باریافته قرارداد
شبخون را بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که این دولت خواهی از کجا ترا بخاطر رسید
و گفت پسر من در یکے از ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجایزهٔ این دولت خواهی
او را از بند استخلاص نمایم داگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم
پسر او را پیدا ساختند و بر هر دو موکل گذاشتند از روے احتیاط سپاه نصرت قرین
را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند نزدیک سحر یکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده
هاے دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سرتلی کشیده بودند

گواران آمده بتاج آردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و
پیوسته با خود داشتندی تلف شد از انجمله تیمور نامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر
استاد بهزاد و اکنون در کتاب خانهٔ حضرت شاهنشاهی موجودست القصه
در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران جلادت آئین رو برین
بے اعتدالان آورده بشبیه تیر همه آن بے دولتان سیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند
و آن پیرزن سفید روئی یافت و بکام خود رسید و بسطوت غضب پادشاهی و صولت
قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن بکنبایت نافذ گشت و بعد ازان قطع
نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن
قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زاده هائے قصبه نریاد بود که از قصبات
آن ولایت است و برشد و کاردانے از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت
قلعه سعی بلیغ بجا آورد و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهاے کوه که از
کثرت درخت و انبوهے خارزار گذر پیاده بصعوبت بیسر بود چه جاے سوار بعضے از
هیزم کشان کوه نوزد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد
گران فروختن در پای قلعه می بردند و مردم قلعه طنابها فرو هشته زر پایان می فرستادند
و متاع بالا می کشیدند چون مدت محاصره بدور دراز کشید روزے حضرت جهانبانی
سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال می فرمودند و محلیکه جای در آمد عساکر ممکن باشد
می جستند یک مرتبه از طرف هالول که باغستان بود سیر کنان بیشتر رفتند جمعے که غله و
روغن فروخته از میان جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند که
این جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند
سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست
نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را بنمایند
چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت همواری که بر آمدن
بران در کمال دشوار یست حکم عالی میخهاے آهنی هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصلهٔ یک

گز چپ دراست در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معرج مردانگی بر آیند سی و نفر بر آمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که بر آیند بیرام خان بموقف عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سی صد جوانان را ازین سلم فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که بمورچها تعین یافته بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو می داشتند که ناگاه این سی صد جوان از عقب آمده بشیبه تیر اهل قلعه را بے پا ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان نیزه را بے هر یک بسوراخ فرو رفتند و نقارۂ فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جای که بود بالا تر بر سر کوچه که آنرا مولیه گویند بر آمده متحصن شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند او باوجود دانش و سر براهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصًا هندسه و هیات نصیبۂ تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند بود در مجلس عالی برخصت نشستن در جمیع مجلسیان دانشور سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبۂ سلطنت شد و یکے از فضلا تاریخ این اول هفتهٔ صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت در آمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضداشت نوشتند که محصول ولایت رسیده و عاملی که بمراسم تحصیل قیام نماید چاره نیست اگر کسے تعین شود رعایا از عهدۂ اداے مال بیرون آیند سلطان بهر یک از ملازمان خود که ازین مقوله حرف می زد همه را خاموش می یافت عماد الملک قدم جرات پیش نهاده استدعاے این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضاے بر آمد کار از ولایت هر جا هر قدر که هر کس دهد باز پرس آن نباشد عماد الملک با دو لیست سوار متوجه احمد آباد شد در راه بهر دمی که می دانست مواجب چند نوشته می داد چون باحمد آباد

رسیده ده هزار سوار برو گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی بادمی داد
در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد مجاهد خان حاکم جونه گر با ده هزار سوار آمده
باو پیوست و دران ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعه جانپانیر و بدست افتادن
اسباب و اموال فراوان به بزم خسروانه اشتغال می داشتند و پیوسته برلب
حوض دورویه به جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب می یافت و از
جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطه
چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمنشان احتیاط اندیش تعین فرمایند تا هموار
نشست و برخاست و مانده بود و آمدورفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد
که پدر و مادر اندیشهای تباه است نگاهبانی نماید علی الخصوص وقتیکه خدیوزمان
را کثرت مشاغل پرده بجزئیات امور کشیده باشد و باید که اکتفا نه فرموده منهیان
راست گفتار درست کردار تعین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد
این جماعه بمسامع اقبال می رسانیده باشد و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه
دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده تقرب از هوش برده در پانغز
خسروان ابدی اندازد و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید چنانچه درین ولا
سانح شد شرح این آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت
روزافزون بود چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل
باریافتگان حواشی مجلس عالی شده بودند از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال
آن اتفاق نموده بباغستان هالول که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد و
هوای دلگشایش خون خفته را بجوش آرد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند و در
عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه درمیان داشته
مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی می خواندند که آنحضرت در آغاز بهار
دولت از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفته
و یکجا بسته بهر یکی دادند که بشکنند هر چند همه سرزانو نهاده زور آوردند فائده نکرد چون

آن تیرها از هم کشیده بهریک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها شکست آنحضرت فرمودند که ما چهل هم اگر مثل این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد باین اندیشهٔ درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن بے خبران بے خرد این سرگذشت را شنیده خیال نه کردند که هر یکے از آن چهل تن لشکرے بود از تائید آسمانی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند و خود ها را چون شمردند چهار صد بشما آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد چهار صد اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هر چند از نزدیکان دور نشان جستند اثری و علامتی نیافتند عاقبت پے بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعین فرمودند در اندک زمانے آن بخت برگشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند روز مرهٔ گناهگاران را گروه گروه می آوردند و در حق هر طائفه فراخور رقم تقدیر و مقتضاے کمال عدالت حکم می فرمودند بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده بودند بیرداشتن بار سر از اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بید بست و پا گشتند و فرقه که از خود بینی گوش بر اوامر پادشاهی نداده بودند گوش و بینی را جا نیافتند و طائفه که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت در مشت ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت شام در رسید امام که از سیادگی بود در رکعت اول سورهٔ الم تر کیف خواند بعد از فراغ سلام حکم گردن انتقام بنفاذ پیوست که امام را نه فیل انداز ند که او عمداً سوره فیل را بکنایته خوانده و این عدالت بظلم فرد آورد فال بد زده است مولانا محمد برعلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمی داند اما چون سورهٔ آتش غضب زمانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب در جواب نشنید بعد از زمانے چون پرتو ساده لوحے امام بر حاشیهٔ ضمیر قدسی

تافت و اشتغال نائرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقت
و بکا گذرانیدند و بعد انصرام این امور تردی بیگ خان را در جانپانیر گذاشته
رایات نصرت را متوجه احمدآباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند
و عمادالملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ می کرد میان
قصبهٔ نریاد محمودآباد با میرزا عسکری که هراول بود و چند منزل پیشتر می آمد روبرو شده
جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین
خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته طنطنهٔ وصول کوکبهٔ عظمت
بادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا
بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معا روی نمود یادگار
ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی
و چندی دیگر تردد نمایان کردند تا عمادالملک نیم جانی بسلامت بدر برد درویش محمد
قراشیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات بادشاهی
و فتح بر فتح روی نمود دران هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید که از سه هزار بیشتر
و از چار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال
جنگ مانده است یا نی او جواب داد که اگر آن غلام مبروص یعنی عمادالملک خود درین
جنگ بوده جنگ آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است
بتحقیق این معنی مردم متعین شدند دو کس زخمی که در میان کشتها نیم کشته بودند از ایشان
بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود روز دیگر موکب والاشکوه کوچ
کرده پیشتر نزول اجلال فرمود و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت
و چون این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام
اردو بشهر در آید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد که یساولان بر سر دروازهٔ شهر
باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند و چون بسعادت
کوچ فرموده در حوالی سرکیج که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سوم

با مخصوصان بساط عزت بشهر برآمدند و بعد ازان در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رساند و بهن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان را بروج و نوساری و بندر سورت عنایت فرمودند و دوست بیگ ایشک آقا بکمبایت و برووده یافت و محمود آباد بمیر بوجکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیپ شدند در وقتیکه موکب عالی از دندوقه که در سی کروهی احمد آباد دست گذشته بود عرائض دولت خواهان از دار الخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود سر بغی و تمرد برداشته دست افساد کشاده اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند و او اموال خود را گیرانده باوجین آمد و جمیع سپاهیان که درین صوب جابجا تعیین بودند در اوجین فراهم آمدند و ارباب فتنه بجمعیتی فراوان شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقر اورنگ اقبال کردند تا هم ملک مالوه از اهل فساد که در حدود مستقر سلطنت اشتغال یا فتنه منطفی شود بنا بر آن گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند و ازانجا به برووده بروج و ازانجا بجانب سورت تشریف عتبهٔ اعنهٔ اقبال نموده ازان راه بسیر اسیر و برهانپور توجه فرمودند و هفت روز در برهانپور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هریکی بگوشه خزید و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و درهای کامرانی

دکام بخشی بر روی روزگار کشودند ✣ ✣

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی که قدر دولت و نعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آئینه بدست خود تیشه برپای خود زند و بزور خود در هاویهٔ هلاک افتد و مصداق این بمقال احوال میرزا عسکری و امرای گجرات ست که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشها بخود راه دادند و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعهٔ صورت بنا کردهٔ اوست با یکدیگر اتفاق نمودند ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین خان اوزبک بود برآوردند و عبدالله خان آن نواحی را گذاشته. بروج آمد و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانه بروج شد و رومی خان از راه دریا بر غرابهای جنگی سوار شده با توپ و تفنگ ببروج آمد قاسم حسین خان دست و پاگم کرده بجاپانیر شتافت و از انجا باحمدآباد پیش میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که کمک گیرد و سید اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتابخانی داشت کمبایت را بتصرف در آورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن باحمدآباد رفت و دریاخان و محافظ خان از راسین برآمده پیش سلطان به دیپ می رفتند پٹن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بے اتفاقی و بے تدبیری حال بآنجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سی صد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت و بنزدیکی نزدیک سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان نزدیکسا به بیست هزار سوار عقب اسادل روبروی سلطان فرود آمدند

تا سه شبانه روز مقابله داشتند و از انجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند
و نه سودای پاک از بته رائی و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند
و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر
عرصهٔ تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهرست که بچنین روز نشاند سبحان الله گرفتم که
دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد
معامله دانی و سوداگری که رائج این چار بازارست چرا از دست داده بودند الغقه سلطان
بهادر که هزار گونه اندیشه مندی داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری
هراول سلطان بود نزدیک بلشکر بادشاهی رسید چنداول یادگار ناصر میرزا بود برگشته
جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید
غنیم بمحمود آباد ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل پای
داده بود از آب مهندری که پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی
بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ
خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود باز گشت روز دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد
به تردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان آمده ایم و لشکر بدحالست از خزائن
قلعه پارهٔ برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم
مبادرت نمائیم و ببندوکه معسکر والاست قاصد بشش روز می رسد عرایض می فرستیم
تردی بیگ قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را
متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دستی یابیم بهتر والا چون
حضرت جهانبانی راهوای مالوه آمده است و حدود دارالخلافت آگره خالیست بآن صوب
توجه کنیم تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان می رفت که در اثنای
راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان
اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما می رویم تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان
گفته روان شویم او بر منصوبهٔ ایشان اطلاع داشت جواب آنچنان بایست داد و صباح

آن توپ انداخت میرزایان بخیال فاسد از انجا کوچ کرده از راه گهاٹ کرجی بطرف دار الخلافته آگره روان شدند و تا لشکر فیروزی مندو در حدود جانپانیر بود سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی جانپانیر ست نگذشت و چون بر گشتن میرزایان در رفتن ایشان بصوب آگره شنید و بر خیالات واهیهٔ ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سر جانپانیر آمد و تردی بیگ خان باوجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت در مندو بشرف بساط بوس مستعد گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزایان بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بدار الخلافته پیشتر نروند از راه چیتور بالغا نهضت فرموده و از اتفاقات حسنه آنکه درمیان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضاے عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را عذر خواه گناه ایشان ساخته اصلا بر رو نیاوردند و فیض احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکے از ناسازگاریهاے زمانه که باعث توجه موکب عالی حضرت جهانبانی ازین دیار بحدود آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابقه گذارش یافت در بنولا بازار بے سعادتی ذاتی از کنج خمول بر آمده سر بشورش بر آوردند و همانا که جمعے برای نابینا ساختن او تعین شدند شرائط احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند و پرگنه بالگرام تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در انجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند میرزا هندال که در آگره بود بدفع این فتنه بر آمد و در حدود بالگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس بشعله خس مانند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده بار دو آمد و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و

درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافة آگره رسید مخالفان ادبار
منش بار جنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام
عتبه والا دریافت وچون موکب والای حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم
بیجاگر قلعه مندو را خالی یافته دلیرانه درآمد و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید و میران محمد
فاروقی نیز از برهان پور آمد و سلطان بهادر قریب دو هفته درجاپانیر بوده باز بدیپ
رفت چون بانتظار سطوت وجلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی
دولت از و برگشته بود کارے که برای سود خود می اندیشید سرمایه زیان او می گشت
چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصور و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسانرا با تحف
وهدایا پیش ورزی فرنگ که از امرای بنادر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد درین
اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد ورزی با غرابهای
ومردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ درآمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون
درین سلطان از مدد ما مستغنی ست مبادا بعد از دیدن بعذر پیش آید خود را مریض وار
نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام چون صحتے رو دهد بخدمت
میرسم سلطان از شاهراه احتیاط برون آمده در سوم رمضان نه صد و چهل وسه واخر
با معدودی بر اغراب سوار شده بپرسش ورزی رفت بمجرد تمارض او دریافت و از آمدن
پشیمان شده فی الحال بازگشت فرنگیان بخود اندیشید که چون اینچنین صیدے درقید ما
آمده اگر بناوری چند از و بگیریم بجاے خودست ورزی بر سر راه آمده اظهار نمود که این
مقدار توقف نمایند که بعضے تحف به نظر درآید سلطان گفت از دنبال فرستند و این
سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ سرراه بر سلطان گرفته تحکم در توقف
نمود سلطان از روے بے تحملے شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد از غراب ایشان
بغراب خود جست غرابهاے فرنگ که دور در ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را
گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند و رومی
خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقهٔ دریای فنا

شد و همراهیان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کُش
یافته اند و بعضے می گفتند سری برآورده بساحل نجات افتاد و بعد از آن در گجرات و
دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن شخصے
پیدا شده و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوگان باخت و اژدحام بر
گرد او شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد و همان شب از سراپردهٔ
او غائب شد مردم جزم کردند که نظام الملک او را ضائع ساخت روزی میر ابوتراب
که از اکابر گجرات ست نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان
بهادر داشت دران ایام در دکن بود بقسم می گفت که بیقین سلطان بهادر بود بعضے
سخنان که درمیان من و او گذشته بود غیر او کس نمی دانست مذکور ساخت و نشانها
درست درآمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت
باری چون سلطان آخر روز بآب فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان
میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس رزاقی در خزائن گجرات بعضے را
بدست تصرف خود در آورد و بعضے بدست فرنگ درآمد و جزوی بغارت رفت
و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهے با فرنگان دعوے
خون سلطان ظاهر می ساخت و گاهے زرهاے خطیر پنهان و پوشیده بدایشان
می فرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزے چند در مسجد صفا خطبه بنام او
خواندند و مدتے بلوندی هما نجاها بسر برد تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت
داد و از آنجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه
مجملی در جاے خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریبات از تذییلات
مقصود و محسنات کلام ست در نوردیده شروع در اصل مقصود می نماید چون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن
بیباکان که سر تمرد بر داشته گردن تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده
فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند اکناف ممالک

محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت ✦ ✦

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و انچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تجبه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بانصوب معطوف دارند و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت مملکت داری هویدا باشد و تبدّل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسی رسید۔ عزم تسخیر بنگاله که بر پیش گاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند ✦

ذکر احوال شیرخان و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود نام قدیمش فرید ست ابن حسن ابن ابراهیم شیرا خیل و ابن ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ می کرد و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود پسرش جنن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاه گری آمد مدتے درپیش رایمل جدرای سال درباره که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری می کرد و از آنجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی که از امرای سکندر لودی بود رفته ملازم شد و بخدمت و بکاردانی خود را از همسران

گذرانید چون نصیرخان درگذشت پیش دولت خان برادراو کمر خدمت بسته ازآنجا در سلک ملازمان بهن که از امرائے بزرگ سلطان سکندر لودی بودند منسلک شد و کار او قدرے پیش آمد اکثر سرانجام مهام به تدبیر او صورت می یافت و فرید پسر او از زیاده سری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد و مدتے از نوکران تاج خان لودی بود و چندگاه در او د ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتے نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس بتقریبی او را باد و افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر جهان بین حضرت برو افتاد برزبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این افغان و اشارت بفرید فرمودند دلالت برشور و فتنه انگیزی می کند اورا مقید باید ساخت و آن دوی دیگر را نوازش فرمود فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود درین اثنا پدر او را اجل رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سهسرام و جنگلستان جونه که پرگنه ایست از رهتاس براهزنی و دزدی و مقدم کشی سر فتنه برافراشت و باندک زمانے بروباه بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرچ کرده او را پیش خود طلبیده و آنرا دست مایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود و در اندک فرصتے بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند درین میان بهار که یکے از امرای لوحانی بود رخت زندگانی بربست و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود شیرخان باد باشان خود بایلغار خود را رسانید و مال فراوان بدست آورد و از آنجا باز برگشته بجاے خود آمد و بر سرالغ میرزا که نزدیک سرد بود ناگهانی ریخت بحیله بردازی برو غالب آمد و ازآنجا برگشته بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پٹنه رفته آنحدود را متصرف شد و در سوراج کنده که سرحد ملک حاکم بنگاله است بالشکر آنجا

جنگ کرده نصرت یافت و آن حدود را نیز بتصرف در آورد و تا یک سال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل می نمود و مدتے مدید محاصرۂ کور داشت واز غرائب تر آنکه شیرخان منجمی ممتاز را شنید که راجه او بیسه دارد اورا طلب نمود که چون خیالهاے فاسد و داعیهاے باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد راجه اورا رخصت نه داد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یک سال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد قضارا انچه نوشته بود همان طور بظهور آمد۔ **شعر**

شنیدم ز دانا که دانش بسیست ولیکن پراگنده با هر کسیست

و درین ایام که رایات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سری را از اندازه گذراند اینست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمۂ کار و خاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامۂ عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقر علی که از امراے کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دار الملک دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه آگره را بعهدۂ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نورالدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیرۂ آنحضرت در حبالۂ نکاح او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بحراست او نامزد گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه کشتی بشرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم بیگ جابوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان قوچ بیگ و دوست بیگ و پیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ

و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالی قدر در رکاب نصرت اعتصام بودند
و از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر می رفت و آنحضرت خود گاهی بر کشتی نشسته و گاهی
بر اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب
قلعه چناده که شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و از انجا که میرزا محمد زمان از
سعادت بهره داشت چون موکب عالی نزدیکی چنار رسید گرد خجلت به جبین و عرق
حیا بر روی از گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه آنکه
پیش ازانکه میرزا از گجرات بیاید همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم که
کوچ میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و
آنحضرت معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده
فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت ازروی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرائم او کشیده
کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلیٰ رسید
جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یک روزه در میان ماند
میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب
حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست به سر نهاده دریافتند و
میرزا را از روی احترام بارد‌وی معلیٰ آوردند و آن روز میرزا بموجب فرمان شاهی
بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر بدولت خانه عالی آمده استلام بساط اقدس نمود
و بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه
و کمر شمشیر و اسپ سرفراز شد آری بدرگاهِ خاصان ایزدی سیآت را بحسنات خریداری
کنند و بدیها را در اعداد نیکوئی بشما آرند در کارخانه کرم الٰهی چنین مشیت رفته که
رحمت خاص او فرا فور عصیان می رسد هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند
و این صفت نسبت بسلاطین که ظل الهند مناسب تر و مطابق تر ست که در گذشتن
از گناهان ضرر رسے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمی رساند و نامرادی که
شرمندهٔ افعال ناشایسته است اورا از وبال عقوبت پروانهٔ نجات می بخشد ملخص

آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکوئی پیش آمدند والحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته واین اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی وذاتی عنصر قدسی ست و در اجرای سیاسات چندان بملاحظه و تانی اند که هیچ بادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شکرفنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روز افزون گرداند و بنتائج این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرات برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه چناده گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار بدست آورد چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناده نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میرآتشی سربلندی داشت بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهاے پخته بر روی تخته آنچنان سطحه مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعت گری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرود برد که بآتش زدن آن منافذ زمین و زمان درلرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود و سائر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد و امان یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باد بخشیده بود اما هوید بیگ دولدی که از نزدیکان بساط عزت بتسویل دستهاے ایشان فرمود که ببریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند رومی خان بعواطف شاهانه اختصاص یافت و اعتبار جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت

فرمودند و در چند روز بحسب سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون
خاطر خطر از ین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه
والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیر خان استغاثه نمود این معنی ضمیمه
بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت آنحضرت اورا بتفقدات خسروانه
مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش
والا مصمم گشت جونپور و این حدود را ببیر هندو بیگ که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند
و چناده به بیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برّو
بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه پٹنه مضرب خیام گردون قباب شد
دولت خواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت
یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بروش فیروزی
یافتن به حصول مامول هر آئنه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم
بغایت دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی والی بنگاله نظر بر اغراض خود
بعرض اشرف رسانید که شیر خان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی
بر سر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود آنحضرت بجهت نگاه داشت
خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت گنگش او حکم بر نهضت رایات جهانکشای فرمودند
در بهاگلپور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانده
که ازان طرف آب می رفته باشند چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان
پسر شیر خان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده با خواص خان و برمزید و سرمست خا
و هیبت خان نیازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه کدهی که بر شابه
دروازه بنگاله ست مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیر خان
باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچ وجه بخود قرار نداده راه جهارکند پیش گرفت
که چون موکب عالی به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید و هم
اموال بنگاله را بحامی رساند و جلال خان و جمعی را نزدیک کدهی گذاشته مقرر ساخت

که چون افواج گیتی کشاے نزدیک رسد من بعد بتبیر پو بر سم اینها با یلغار خود را بمن رسانند داز اقدام بر دلیری متناقد باشند و حضرت جهانبانی از بهاگلپور ابراهیم بیگ جابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر و جمعے کثیر نزدیک به پنج هزار کس تعیین فرمودند چون عساکر پادشاهی بنواحی کدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر اُردو آمد این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قائم سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ و بیرام خان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و ردی سپاه را از هم گسلانید و چپقلشهای دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بے ترتیبی کوتاهی شد و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت علی خان مهادنی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آن حضرت خود بسرعت نهضت فرمودند درین توجه کشتی بحر آرا که بجهت سواری خاصه بود و کهلکام غرق شد و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تبه روزگار رسید این سیه بختان فرار نمودند آنحضرت میرزا هندال را که نز هست و بر میته باو نامزد شده بود بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجاگیر تازه خود رفته بسامان لایق از آن طرف بنگاله درآید و حضرت جهانبانی از انجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتائیدات الهی در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد و شیر خان با سایر افغانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بحدود رهتاس آمد و بروباه بازی رهتاس را متصرف شد ✤ ✤

گرفتن شیرخان قلعه رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که قلعه ایست در غایت
محکمی و نهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای
قدیم او را بیاد داد و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم
که مردمی بجای آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین
احسان خود سازی بصد زبان نیرنگ سازی و چاپلوسی راجهٔ ساده لوح بفریب
آن شعبده باز قبول کرد این بیگانه ملک آشنائی ششصد دولی سرانجام داد و در
هر دولی دو جوان مسلح را درآورد و باطراف دولی کنیزان را گماشت و باین حیله
سپاهی را درآورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته
دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را
خوش کرده بعیش و عشرت نشستند و عساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافته
اسباب بےپروائی را سرانجام دادند و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب
نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه داده بےرخصت عالی در عین موسم
باران متوجه دارالخلافه آگره شد هر چند منا شیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد پس
از روی چند در دارالخلافه آگره آمده اسباب شورش را ترتیب می داد و در خلوت خانه
دماغ بےفرایزدی سودای سلطنت می پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته
در فتنه و فساد کشود و آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف
خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از انجا روانه جونپور شد جونپور را بابا بیگ
جلایر پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت سرهند و بیگ باو مکرمت فرموده بودند
در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ از
اوده عزم بنگاله کرده می رفت آمده همراه شد بیوسطه اطراف و جوانب لقراولی
می رفت و طلبگار نبرد و پیکار می بود جلال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس

ایلغار کرده رسید و یوسف بیگ سپاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد و هرچند همراهان
کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت
واپسین در کشید مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند و بابا بیگ جلایر در
نگاهبانی داد مردانگی و کاروانی داد و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت و
عرایض متواتر نیز بدرگاه معلیٰ ارسال داشت میر فقر علی از دهلی بدار الخلافه آگره
آمد و نصائح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره
برآورده آن طرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت که انچه در وقت گنجد
امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رساند و ازانجا میر فقر علی رخصت گرفته
بحدود کالپی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود کرّا میرزایان
باهم اتفاق کرده بیشتر روانه شدند و مقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش
و حاجی محمد باباقشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی
از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد که اورا در قنوج گذاشته بودند آمدند
و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان نمود
میرزا هندال نوشتهائی التفات مصحوب محمد غازی تغبائی که از معتمدان میرزا بود
فرستاد و شرح آمدن امرا بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشته روان ساخت
و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب برده بکول که در مواجب زاهد بیگ
بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان
هزیان کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی بادشاه نداریم اگر شما چنانچه
خیال کرده آید بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم
می رسانیم و اگرنه پیش میرزا کامران می رویم و آنجا کامروائی و دوستکامی درگاه
ماست محمد غازی تغبائی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار
ناچارست یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نواخت یا بهانه امرا را
گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسودای محال می خوارید این معنی را

از مغتنمات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون بنارس و جونپور و آن حدود مسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادهٔ طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ پهول را که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف پادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را بدار الخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا از خیالات فاسده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکدل و یک زبان سازد و درچنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسود مند پیش دارند و نزدیک ست که میرزا هندال را از جادهٔ قدیم بلغزانند ناگاه بطریق الیلغار شیخ رسید میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد شیخ سخنان سنجیده دولت خواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتے که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد که انچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسپ و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست بسپاهی داده شود امّا اسباب و اجناس فراوان ست همه را بدلخواه سرانجام می دهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بالغار آمد همانا که امرا قرار داده سخن یکے ساخته بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ امرا شد و مرتبهٔ دیگر محمد غازی توغبالی را پیش امرا فرستاد امرا همان سخن را معاودت نموده گفته اند و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ پهول را که فرستاده پادشاه است و صلاح کار ما برهم می زند علانیه بقتل می رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکرو شده آید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ درسامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام می داد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانی که نزدیک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرای مخذول العاقبه آمده میرزا را دادند و در ساعت نحس

و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و پیشتر کوچ کردند هرچند عصمت مآب دلدار آغاز والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند سودمند نیامد و زبان حالش این مضمون میسّر آید ؎

بادا است نصیحت کشان در گوشم — اما بادی که آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت قباب جامهٔ کبود در بر داشت میرزا گفته باشد که درچنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشید آید آن عصمت قباب از راه دوربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا می دارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم کردهٔ کمر بر هلاک خود بستهٔ محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتنید در بارهٔ من چرا توقف دارید میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیه ناگوار شنیده از حدود کالپی براه گوالیار الغار کردند و خود را بدار الملک دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز آباد است رسیده بود که خبر الیغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دهلی رسید میرزا دامرا کنگاش کرده بطرف دهلی متوجه شدند اکثرے از جاگیرداران خرد از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه داری کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقع نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شد چون بحدود قصبه سنپت رسید میرزا هندال کارنا ساخته بحدود دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران چون قریب بدهلی رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بهمان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی بمقدمات هوش افزاے میرزا کامران را بآگره روانه ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود را قرار نداده بالور رفت میرزا کامران بآگره آمده از عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن کدبانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران

ملاقات داد میرزا بآئین لایق پیش آمد و روز دیگر امراء فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یک دیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند۔ الحاصل چون بیامن تائیدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیاے دولت ابدپیوند درآمد و پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم درجاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود کشادند و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه فسحت آباد عالم ازان قسم بیباکان خالی نباشد سرآشوب و شورش برآوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده مژگان فرد هشته را بالا کند اختلال درمبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبرے که اعتماد را شاید بعسکر اقبال نمی رسد و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقربان بساط عزت می شد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشسته بود که حرف ناملائم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولت خواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته انچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هرچند از کثرت باران تمام زمین درزیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً یورش نبود بمقتضاے صلاح وقت مراجعت را ازلوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ می فرمودند آن بے دولت روش کهنه عمله باطل اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت واز تیره رائی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعے کثیر را بمعاونت او گذاشته و درچنین باران مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازهٔ مراجعت موکب پادشاهی وروان شدن میرزایان ازدارالخلافه آگره شنود ازجونپوردست

بازداشته متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه چهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید و اگر نقش چنین ننشینند و متوجه دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید و قصد شبخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی بنزهن رسید شیرخان کمی لشکر و بی سرانجامی اردوی معلی معلوم کرده شیرک شد و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو می طلبید و هیچ کس را مجال آن نبود که از تیرنگسازی غنیم واقف شود ابن علی قراول بیگی رفته خبر مشخص آورد و بوسیلهٔ میرزا محمدزمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله‌افروز نائرهٔ غضب بادشاهی شد از کمال سطوت قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند هرچند معروض شد که درچنین وقتیکه بی سامانی عساکر اقبال که بادپایان چندین مسافت بعید را پای در گل بیموده اند در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ اقبال بقدم استعجال پیمودن از پیش گاه مصلحت دور است لائق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمیست قدیم و قاعده مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه بیکی مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی گشوده درکشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا از جا نبرد و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد بنابرآن چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان که از جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نمود بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود نزدیک رسید هرآینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تامل خردپروران دوربین خراشیده نگردد و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد بنابرآن برخلاف مصلحت

دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد و در موضع مهیه از مضافات بهوجپور با شیر خان تقابل افتاد در آنجا سیاه آبی ست کنباس نام درمیان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمودند هر چند لشکر بادشاهی اندک و بی سامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی که دست می داد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود و افغانان از هر طرف بقتل می رسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقابل بامتداد کشید و برادران گرامی که هر یکی کشایش اقلیمی را بس بود از کوتاه بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فائض نگشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد هر چند مناشیر نصیحت می آمد نقش آن الواح الهی در ضمائر این آهنی دلان صورت نمی بست و شیر خاه از روی روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلیٰ فرستاده در صلح می زد و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان می داد تا آنکه بفریب و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذشته خود دو منزل عقب رفته نشست و عساکر بادشاهی که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات مکر افزائی آن حیله اندوز واقف نشدند و پس رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امری می خواهد که ظاهر شود بقدر بی پروائی بارکان کار آگاهی ملحق می گردد و ازین سبب در شرائط نگاهبانی تهاونی عظیم راه می یابد تا شبی که یا نیش محمد زمان میرزا بود از وغفلتی تمام واقع شد آن روبه باز که فرصت را در کمین بود شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلیٰ پیدا شد لشکر خود را سه فوج داشت یک فوج خود و یک فوج جلال خان و یک فوج خواص خان لشکر بادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جیبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدن سررشتهٔ تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری بابای جلائر و تردی بیگ قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرفت شد که زود رفته مهد علیا

حاجی بیگم را برآرند و وفا کیش غیرت اندیش . بر در سراپرده عزت شربت گوارای شهادت درکشیدند و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپردهٔ عزت و توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی که متکفل حال و ضامن مال بود ساحت حرم عفت را عواصف خیال بداندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس الهی از تقدیس خانه رفعت بدر باش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوت خانه عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره دردنان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی بآبرو تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان دریا نورد بآب زدند قضارا از آب جدا می شود مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود سقائی خضر راه ایشان گشت و بدستیاری شناوری او ازین گرداب محنت بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا ازوے پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای و عنایت و مرحمت بجای آورده باد وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی می دهم و این قصه پر غصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر جوسه از کمین تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد برغلی و مولانا قاسم عالی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودی الغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران بآستان بوس عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والده ماجده او شرمنده و سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود آنحضرت بمقتضاے مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او نیاوردند و بتفقدات بے پایان که از اندازهٔ بشری زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان اردوی بے تدبیری

امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سرانجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف می شدند درین اثنای ثقای پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای بینوا را از دور دیدند فی الحال خسرو عهد خود را بر سر برو فا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سقا را بموجب وعده او تا نیمروز بر تخت نشاندند و تخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر بادشاهی که ظرفش گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر امواج بخشش گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او و قبیله او برداشتند هر لکهے که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت بامضا مقرون گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آوار جوی را پدید آمد و بعد ازین قضیهٔ روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال خان را با جمعے پریشان بر سر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتے با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست داد او جلالت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت بیمود از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقشبند صورتے دیگر بود تمامی اُمراے بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته ننمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روے گردانیده بزمینداران پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست برآمد داد و جمعے کثیر بصحراے نیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود جونپور آمده شورافزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود درآورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعے کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اٹاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آنحدود

بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضے محال
کالپی قیام داشت برسرِ او نامزد شدند این شیر مردان معرکه دلاوری در برابر آن
روبه صفتان حیله گر درآمده جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان
در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتے در دار الخلافۃ آگره بسرانجام
سپاه نصرت قرین و گرد آوری دلهاے پریشان برادران و خویشان و اصلاح
بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران
را بزلال نصائح شستند چهرهٔ صفا بهیچ وجه روی ننمود و چندانکه زنگار خلاف
بمصقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینه روزگار او بهیچ روے پدید نیامد
و در چنیں مهم عالی که با وجود خلاف بواطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش
بود در چنیں هنگامے که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود
و از دولت تفضّل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا دار و زمین شمال رویه و
تا حد سمانه جنوب رویه در حیطه تصرّف داشت با چنیں بادشاه مفضل و برادر بزرگ
و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضاے افراط غفلت
و تفریط فکر از ین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی دریں کارگاه
مکافات نتائج کردار بدو عاید ساخت چنانچه در صدر حیات سزاے اعمال خود را
بچشم خود دید و بعضے ازان بعد از ین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گزارش
یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد ـ مصرع

چو اختر می گذشت آن فال شد راست

بیماری چند مزمن بهیچ او آمد و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه گشته
بر مسلک ناخوشنودی منعم و بے رضای مفضل خود اصرار ورزید اولاً خواجه کلان بیگ
را با جمعے کثیر بلاهور فرستاد و روی از قبله آمال گردانیده از دُنبال او خود روان
شد و وبال و خسران را که جلب مضرت و دست و جذب منفعت دشمن باشد
باعث وبائی گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی

نمی شود و این چنین تابوی از دست می دهی مردم خود را همراه کن میرزا برعکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم بادشاهی را بدراهی داده همراه خود ببرده میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان که خاله زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود همراه میرزا کامران بدارالخلافه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود بنوازشهاے فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته اورا بهمراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عذر خواهی شد و از بے فکری حرف رخصت درمیان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور ست از طرفین علی السویه است و اگر ارادت اخلاص ست این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و مردانگی ست خود باید همراه ما شوی که ما برسر غنیم می رویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد است چه از بازپس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود کنج سلامت در هندوستان نمی توان یافت و نیز امراز دون بیرون نیست اگر ما را فتح است شمارا چه رود کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانند برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذاً باللہ حال برخلاف اینست بودن شما در لاهور محال خود بود و هرکس که این کنگاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته یا خیانت ورزیده و حق را ازو پوشیده و از راه خوشامد درآمده است الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را با سلیقه میرزا عبدالله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت * *

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگهان بدائع طرز هنگامهٔ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر اند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرای اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت و جمعیت را متفرق ساخت و آنحضرت بالشکرے اندک متوجه از بسیاری دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیای و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان بالشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند و در اندک زمانے بر گذر بهوجپور پل بسته شد و جمعے از یکه جوانان تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بے زین سوار شده بآب زدند و مانند شیران دریاے از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر عذار قطره زده از آب گذشته جمعے کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده بر سودای مراجعت عزم اردوے نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را که در جنگ چوسه بجانب فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بے اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست درین وقت از اردوے معلّٰی توپ بے رها کردند که قوائم فیل گردباز را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود هزیمت یافت و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بفتوح روان شوند بملاحظه و تأنی کوچ بکوچ می رفتند در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد توپے از توپ خانه بادشاهی سر دادند کشتی کلان

مخالفان درهم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد و مدت یک ماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی می شود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از شنقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند چنانچه ایمای برین معنی گذارش یافت. چون ستیزه باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه کار با ولی نعمت کام روا نه کار ناساخته باز بعتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کردهٔ ایشان را ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنهادی افتاده بودند باز از بی دولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند و راهنمای گریختگان دیگر شده راه گریز پیدا نمودند و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را بکنار کشیدند رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان منقضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتی که از پردهٔ غیب چهره کشا باشد جلوهٔ ظهور نماید و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهمین عزیمت که سد راه رفتن مردم نمایند پل بسته عبور فرمودند پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت فرمودند شیر خان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار می کردند درین ولا تحویل سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد طلب کردند تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلیٰ را بآن ساحت کشند و قرار یافت که صباح که روز عاشوراست افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق

برآمده بپیش آمد بجنگ پردازند د اگر بجاے خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند. دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات کر سرکار داران توپ خانه بودند هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند و قبول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جاے مقرر شد و میرزا عسکری بر انغار سرکرد و یادگار ناصر میرزا جو انغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود که یمین به یسار آنحضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و از بنده تا حد جوانغار قول بیست و هفت امرای توقدار بودند شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد و جوق که در کمیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعه کررانی مواجه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند و خواص خان و برمزید و جمعے دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و چپقلشهاے غریب بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاد جوانغار بادشاهی غنیم خود را برداشته برغول ایشان زد چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد حملهٔ افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی بازپس نهادند آنحضرت به نفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هرچند حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت و جلادت و حدت شجاعت می گذارد که عمل بر قانون شود چنانچه دو نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند امان برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته از ذخامت تقصیرات خود

ذاهل شدند و چشم زخمے چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی که بدیدهٔ حقیقت بنیاد بمشاهده اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم پرنفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شدند همانا که بخاطر غیور عبور کرده باشد که بیبارگی مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را بسرمنزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا بدشمنان دوست نما و با ایشان بنفاق در ساختن و نرد رد و بدل بحریفان کجباز باختن از آبے که باین بے آبرویان خورده شود سراب اولی چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور داشت بعضے از دولت خواهان یک جهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند این حرف نظر بوسایل عالم اسباب می گویم والا در عالم تحقیق برآرندهٔ ایزد جهان آراست چون صعود کوکبهٔ ایجاد و علو طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدایع آفرین اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گروهے از خرد نشان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار است نه از قسم پاداش کردار چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل ست و نسبت عوام بجاے زنگار طائفهٔ از روشن ضمیران پاک سیرت را منطنه آنکه این سانحه نقش تمهیدی ست چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیه از شادی غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض می گردانند تا مرتبهٔ والائ سروری را شایسته شود و برخے از تیزروان عرصهٔ شهود بر آنند که غرض ازین ابتلا آنست که سنت الهی بران رفته که هرگاه سعادت مندی را عطیهٔ عظمے کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک می رسد در پیشگاه آن وقت مر و محن و مصرف فتن می سازند و گرد نقصے بر اذیال جاه و جلال او می نشانند تا چون بدرجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او گردد و روشن تر بیان کنم که چون اوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که طینت قدسی

زینت حضرت آلنقوا حامل آن گشته بود و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه گر
شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت
شرف ترتیب می یافت واکنون که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور که وجود
اقدس حضرت شاهنشاهیست قریب شد قضیه نام ضبیه را سپند این دولت
ارجمند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کار فرمائی کرد اکنون از پرده کشائی
بازآمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکستی که درستی جهان را آغاز اساس
باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد امرای بی جنگ
رو گردانیده شتافتند جزای کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب
ناکامی شدند و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بموج خیز فنا دادند
و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و
بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه می نمودند چون کناره بلند بود راه
برآمد میسر نمی شد یکی از سپاهیان که از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید دست مقدس
آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی بدستیاری سعادت جاودانی بخت و دولت
بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد
و مولد من غزنی ست از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت او را بنوازشهای
خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران
آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت
و باین نیت اسپ خود را پیش کشید و بمواعید الطاف بادشاهی نوید اختصاص
یافت حضرت جهانبانی ازانجا متوجه دارالخلافه آگره گشتند و در اثنای راه میزبان
آمده همراه شدند چون بحدود موضع بهنگاپور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و
فروخت بمردم پادشاهی بسته در مقام بی هنجاری درآمدند چنانچه هر کس بدست
ایشان می افتاد قصد او می نمودند حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید
حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا رفته باین گروه

شقاوت پیشه دست بردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده
ازین گروه شقاوت مند فراهم آمده بود چون حکم بادشاهی بایشان رسید میرزا
عسکری از رفتن تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته می گوید که از بی اتفاقی
شمایان کار باینجا رسید هنوز متنبه نمی شوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال
فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از
کوران بی سعادت بقتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا
عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد و ازانجا حضرت جهانبانی اگره فرموده
باگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک برهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر برداشته
صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع که از سادات صفوی بکمال علم و عقل منفرد
و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر
رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا
کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک درآمده
کمر نیکو خدمتی بر بندد هر آئینه رخنه فتنه بسته می گردد و باین عزیمت صائب
ازانجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل رفت و میرزا هندال بالور رفت
و هیزدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساحت
دهلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم
شهر مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهتک
هندال میرزا و میرزا حیدر دولت اقدس دریافتند و در بیست و سوم ماه حضرت
جهانبانی در همین منزل نزول اجلال فرمودند اهل قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت
بستند و ابواب شقاوت بر خود کشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده
در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در هفدهم صفر موکب والا بسرهند رسید
در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه محمل حیات بر بست و چون موکب عالی
در حوالی لاهور قریب دامی دولت خان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت

کرد و آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی که دلکشا ازین منازل لاهور بود بدولت
فرود آمدند و میرزا در باغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل
گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانهٔ امیر ولی بیگ نشست
و در بیولا دولت مند سعادت منش شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود
آمد بنواز شهاے خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول نهصد و چهل و هفت
تمامی برادران گرامی و امراء و سایر ملازمان جمع آمدند و باوجود چندین اسباب
آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند و کمر صدق بر میان همت
نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش می کردند و بر اتفاق و
یک جهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه می گرفتند و اکثر
اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخل کنگاش می نمودند
تا آنکه روزے جمیع مرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی
تذکره نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند
و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند آنحضرت در هر
باب نصائح بلند و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت
عاقبت طائفه که از جادهٔ قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است
علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده
هیجده پسر کامگار اقبال مند گذاشت با چنان دولتے مستقل سامانی موفور از بی
اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیامن دولت معدلت مرکز امینت
بود در اندک فرصتے مورد چندین حوادث گشته بشاهی بیگ انتقال یافت و از جمیع
فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بردم رفت اثرے نماند و همه فرزندان میرزا بالسنه
و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستانے
بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بے اتفاقی شمایان از حیطهٔ تصرف
برآمده بدست چندین ناکسان درآید دانایان شما را چه گویند اکنون درین باب

سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلایق
سربلندی حاصل آید و موجب گرداوری رضای ایزدی گردد هریک از ارباب
عهد و پیمان اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهدی قریب را فراموش کرده بمقتضای
هوا و هوس حرف سرا گشت میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من می رسد آنست
که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال
تمام مردم را من برداشته بکابل برم و بجای رسانیده باز آمده ملحق گردم و میرزا
هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد
مناسب آنست که بجد و بکر رفته آن ولایت را بدست آریم و بقوت وے گجرات
را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک
باحسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از
کوه سهرند تا کوه سارنگ دامنها را مستحکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک
تقویتی در دو ماه کشمیر را متخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هرکس متعلقان
خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظ ازان نیست چهار ماه باید که شیرخان برسد و با
گردنها و ضرب زنها که اعتقاد محاربه او ست بکوهستان نمی تواند رسید و در اندک
فرصتی لشکر افغانان ویران خواهد شد و چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن
ناتمام شده مجلس تمام شد و هرچند گاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصائح
ارجمند می فرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی
برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود بر نمی گشت و همگی همت او آنکه هریکی
بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته
دور اندیشهاے نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را بیدار
نمی ساخت بظاهر دم از موافقت می زد و می گفت بقلان مسعود می برآیم و
از یکدلی و یکرنگی به پیکار مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس
مخالفت را استوارتر می ساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود

را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام دهد و پیمان محبت باو بندد
وکام خودرا در مدد دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشته که اگر پنجاب بدستور
سابق برمن مقرر دارند در اندک زمانی کارهاے شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد
ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش می نهاد و این قضیه را از مساعدت بخت خود
می شناخت واندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من پس تر افتد واز جمعیتے که
درلاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس می داشت درین اثنای صدر بر غدر که
با دنائت فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان که مدار رشد او بر دوباه بازی
بود صدر را کرم دریافت واز مژده نااتفاقی از یک دل بهزار دل شد و جواب او را
موافق مدعاے میرزا می گفت و این بے دولت تحریص پیش آمدن مخالف نمود و
مقدمات خذلان درمیان آورد شیرخان حیله سازی را باد همراه ساخت تا بر حقیقت
معامله آگاهی یافته بازگردد میرزا کامران فرستاده شیرخان را درباغ لاهور دید و
دران روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای
کوته اندیش خام طمع باز همان بے سعادت را بپیش شیرخان فرستاد درین مرتبه این نمک
بحرام بکنار دریای سلطان پور رسیده حرف نادولت خواهی درمیان آورد و شیرخان
را از گذشتن آب دلیر ساخت و درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی بنواحی آب
سلطان پور تعیین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور
کرده جلیده بیگ برادر زادهٔ من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود
بشهادت رسید اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که
پایاب بود عبور فرموده کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون
داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعے را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب
کشمیر فرستادند دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت
میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری
وریگی چک و جمعے از امراے کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که

باشنای میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود در آرند
و هر چند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نه بست و درو قتیکه میرزا هندال
خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره
توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری بیا سلیقی بابا جوجک که
از عمدهاے میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که بیدرقه امراے کشمیر که نام ایشان
ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند بابا جوجک در رفتن مساهله نمود تا آنکه
تقدیر پر غصه گذر جوسه که چشم زخم دولت ابد پیوند بر زبان عام افتاد و مشار الیه فسخ
عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر
امرے می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر مرغبات تسخیر
کشمیر و میرزا آن خطوط را بوقت عرض حضرت جهانبانی میرسانید و خاطر اقدس را
روز بروز بسیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود در دیولا بموجب آن رخصت دادند
که اولا میرزا با جمعے بنوشهر رود اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر می کردند
آمده بیینند سکندر توبچی نامردم خود که جاگیردار نزدیک آنحدود دست آمده ملحق شود
و چون بعینه رسند امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکهمار رسانده و چون خبر رسیدن خواجه
کلان بیگ بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب
گردند و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه
عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا از حدود ملتان
صیت تفرقه شنیده بر لب دریای سندھ بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب
نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کاشمیر مصمم بود میرزا هندال
و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نمود و بجانب سند بردند خواجه کلان بیگ
که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوٹ رفته بمیرزا کامران
همراه شد و سکندر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید و در رجب نهصد و چهل و هفت

که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی باغوای بیک میرک که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبدالله با چندے از افغانان رسید قرا لان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند و عبدالله تیره بخت که نفسے چند از عمرش هنوز مانده بود بشفاعت بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمی دانستند که چه کار کنند و کجا روند از بخت و سعادت جدا گشته و هم صحبتے دولت را گذاشته مقصد گم کرده راه مقصود را پے نبرده هایم و متحیر می گشتند و حضرت جهانبانی براهِ دشت متوجه بکر بودند و به تخمین و قیاس راهی می رفتند آب نایاب و غله هیچ جائی بدرقه تحمل و زاد توکل طے منازل و قطع مراحل می شد تا آنکه روزے آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دوسه کوهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب می زنند حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دهد و سخنان سعادت بخش خرد افزا گفته میرزایان را باستلام عتبه علیه هدایت بخشد میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پند پذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت موافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند و خواص خان و فوج عظیم افغانان از دنبال می آمد هر چند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمی کرد و در اواخر شعبان که اُردوے والاے باچه رسید امیر سید محمد باقر حسینی که دیباچه سادات و علماے عهد بود رحلت نمود همانجا مدفون شد و آنحضرت بر فوت او تاسف عظیم فرمودند چون عالم کون و فساد نشاه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا که شیوهٔ بالغ نظران مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه که از زمین زمینداران و اعیان آن سرزمین بود

مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب پیک
بکاول و کچک فرستادند و اورا بخطاب خان جهانی و علم و نقاره اُمیدوار ساخته
در باب دولت خواهی و خدمت گاری و فرستادن غله باردوی امر فرمودند بخشوی
لنگاه استقبال فرستاد با نموده تسلیمات بجا آورد و با حترام پیش آمد اگرچه بخت
یاوری نه کرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما در انچه مامور شده بود فرمانبرداری
نموده بتقدیم رسانید هم پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران را سربراه کرد که از
اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب
عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش می رفت
و در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی که بحدود بکر رسید
و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را که انتسابی دودمان عالی داشت
و بفضایل و مکارم متحلی بود منصب صدارت ممتاز فرمودند و چون بتوفیق ایزدی
چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبه لوهری که در کنار دریائے
سنده روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت بنفس نفیس
خود در باغی که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال
فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت جهانبانی
پذیرفت و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا
هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد
و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از
توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته استحکام
قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده درزیر قلعه لنگر کرد و این شاه
حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون ست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد و تمامی این ناحیت
را در تصرف خویش درآورد و چون موکب همایون بقصبهٔ لهری فرو نزول یافت

منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستان بوس نماند و قلعه را بملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست و بے رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار و امثال این ضعیف ثانی نمود و آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین بتته فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید و شیخ میرک را که نقاوۀ اولاد شیخ پوران بود و جماعۀ ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتن برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی بدرگاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بان صوب منعطف سازند و آنرا در تصرف در آرند هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیکی خواهم شد دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمد که آنحضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته و بمرور تدریج دغدغها از خاطر زائل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد و معروض داشت که چون من بعز بساط بوس مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیاے دولت خواهد در آمد وبعد از انتظام مهام آن سائر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقول مبدل ساخته از در مکر و تزویر در آمد سخنان راست نما را جلوه می داد آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتره آنحدود تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسر برند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال بیورت او بحدود پاتر تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت فزا پایه سعادت او را سر بلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید اسباب

حصول این دولت عظمیٰ و آثار وجود این عطیهٔ کبریٰ زمان زبان آماده تر می گشت
که بفیض قدوم آن نور پرور د ایزدی دیدهٔ انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم
بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن درهٔ اکلیل خلافت
ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریف ترین
زمانی و نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ
عفت و طهارت و نور سلطنت ولایت از جبین بینش می درخشید بآئین بادشاهی
در روش بزرگی در حبالهٔ عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینهٔ انعام
نقدها بر فرق روزگار ریختند و لهارا بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند و خواجه هجری
جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجا آورده از آنجا همعنان
دولت و اقبال متوجه اُردوی معلیٰ شدند و مدتی خدو دبکه مخیم سعادت بود رفته رفته
از بید ولتی زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت روداد پیوسته در خواطر میرزایان
که همرکاب و همعنان بودند اندیشهاے شست و فکرهای نادرست که مشرب منافقان
گوارا و مطبوع تواند بود می گذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار
ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود بتحریک قراچه خان که از جانب
میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته بقندهار رفت و کس پیش یادگار
ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام رخشید چون این خبر بمسامع قدسی
آنحضرت رسید روز سه شنبه هیزدهم جمادی الاولیٰ نهصد و چهل و هشت بمنزل
میر ابو البقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میرزا ابپیش
یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزارا از خطره گاه خطا بمسلک مستقیم صواب
آورده میر بسعادت رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز
از راه مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمونی کرد و بدین عقیدت و آئین
حقیقت خوانده از اندیشهاے نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب
گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمت کاری و جان سپاری

ثابت قدم باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و موضع لوه‌گهر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده بودند باو تعلق کرد روز چهارشنبه بهر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم بکراز رفتن میر واقف شده جمعے را بر سر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران کردند زخمے چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روے داد و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که از مخالفتهائے و سرکشیهائے برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بدبدی یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفتهائے روی نمود همه یک طرف و واقعه میر یک طرف بلکه آن حوادث طرف این نمی تواند شد والحق بزرگی همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس ودیعت نهادهٔ دست قدرت بود در چنین مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت ست قرین عقل کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند و هرآئینه در امثال این سوانح دانش ربانی که بسا مردم را پای صبر از جائے میبرد و هوشمند خداپرست باعقل خداداد مشورت فرموده برضا گراید و اگر بواسطهٔ هجوم عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع که شیوهٔ دل لبنگان عام صورت ست گذاشته به تنگنائے شکیبائی در سازد لله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضائے بشریت در اول حال قدرے مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل بطرز یک بالغ نظران خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بند میوه چین باشند بسوانح کونی خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و بدیدهٔ حقائق بین تماشاگر شقایق این حدایق شدند بعد از پنج شش روز بمین سانحه عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت

جهانبانی دریافت آنحضرت اورا بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که انچه التماس نموده بموقف قبول پیوست بشرطیکه ازروے عقیده آمده ملازمت کند والی تته مدتے حرف آمدن درمیان داشت چون سخن آواز چراغ صدق بے فروغ بود پرتو وقوع نمی تافت تا آنکه حضرت جهانبانی بکروآنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غره جمادی الاخری نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند و اینچنیں ولایت خراب که بمیامن عدالت پادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده بود بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند نزدیک قلعه سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و برش بیگ برادر بزرگ شاهم خان و جمعے دیگر تا بیست نفر بر کشتی سوار می رفتند که جمعے از قلعه برآمده و قصد ایں جماعه نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند چندے ازین شیران بیشهٔ مردانگی نیز بقلعه درآمدند چون از کمک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سهوان را محاصره فرمودند پیشتر از انکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرمایند محافظان حصار حدائق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند و در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سرراه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره و کم رسیدن غله بعسکر اقبال فرومایهاے بے حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان را گمان حقیقت پآنها برده می شد پای صبر از جاے لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی برخاسته باردوے حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعے دیگر اتفاق نموده می خواهند که خودرا برکناره کشند آنحضرت ازروی احتیاط

منعم خان را که سرگروه آنها بود مقید ساختن سخن باین سربند داشتنه شرح شمهٔ از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته می شود چون آنحضرت اورا به بکر گذاشتند او لهرے را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی قاپوچی و شیر دل که هردو بمنعم خان قرابتے داشتند مردانه شربت شهادت درکشیدند بار سوم دلیرانه از کشتی برآمده دریک زمین جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردی نمودند که قریب سی صد چهار صد کس مخالف بقتل رسیده آن ریگ یقسنده بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت که دیگر ارادهٔ پیش دستی نکردند و میرزا شاه حسین پیشتر داعیه فریب بخود قرار داده میرزا از راه راست بیرون برد و بابر قلی مصردار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت می کنم و خزائن بتو می گذارم و روزے چند که از حیات مستعار من باقی ست رائگان از دست نمی دهم و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد اگر ذرهٔ از مروت و شمهٔ از فراست در جبلت او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هم مرکز قدم در دایرهٔ بیوفائی می نهاد و بر سخنان غرض آمیز عذر اندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خود را سربلند می داشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم تته که سرراه گرفته بزودی رساند تا عسکر اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر ظاهر نموده پیش خانهٔ خود بیرون فرستاد و در روان شدن بر همان خیال خام تعلل و اهمال می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را که از نسل مشائخ ترکستان بود و آنحضرت اورا یکی از میر مالان خود ساخته بودند

فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد این بے سعادت چنانچه گفته۔

مصراع کیں ره که تو می روی بترکستان ست

کج روی کرده برعکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه بین
کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیش خانه را که بیرون فرستاده
بودند برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد
که روزگار همچنان بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه می گذرد
توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و
لهری توجه فرمودند و در خلال این حال یکے اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود
که باغوای حاکم تته گندم دهاله که از زمینداران دولت خواه بودند و در کشتی بهم
رسانیدن وغیر آن دولت خواهی ها بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته
فرستاد تا آن حق ناشناس آنهارا بجریمه توفیق این خدمت بقتل رسانید و
آنحضرت این عمل ناشایسته او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مدارا بودند
که شاید بر صفحه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید چون رایات عالی
بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اُردوی معلیٰ متوجه گشت
آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که
از معتمدان خیر اندیش میرزا بود از این حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را
بمیرزا رسانید و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داد و انواع سرزنش و نکوهش کرد و
تلخ و درشت گفت که مگر راه و رسم مروت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد
چنیں سبک سری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت
و کدام قانون عقل و حکمت رواست۔ شعر

نیکو مثلے زد آن سپهدار | کاندازهٔ کار خود نگهدار
هر پایهٔ قدر خویش نه پای | تا بر آسمان کنی جای
هر مرد که شغل خویش نگذاشت | بر خورد ز هر چه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندلهری باز آوردند و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقائق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می باید در دیار سند نقش مراد نه نشست و عیار جوهر نامردی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدبدی برادران و بی خردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدا زنند و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصد بدست آرند با آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویهٔ فراغ از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین جهان پر آسیب و جهانیان پُر فریب برکران باشند جمعی از همراهان خیر اندیش که در شدت در رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت در آن ست که درینولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو اندازند نفسی راست که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و سامان دارد ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان ست صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاه داشته بآن صوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصائح دولت افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شنیعه خود واقف گشته مسلک هدایت بیموده باشد و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید و دران عطوفت نشان این بیت زدهٔ کلک عنایت شده بود۔ شعر

ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران
سوختم چند شوی مرهم داغ دگران

میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد بهمان خام طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی

بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و ازانجا هیزدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه دیو راول نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساحت واصل پور مضرب خیام رفعت اعتصام شد و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راه دور بینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لائق آداب حزم باشد بموقف عرض می رسانیدند و پیوسته بمضمون احتیاط سرعنوان منشور دولت آگاهی می دادند تا آنکه میر سمندر که از هوشمندان سرآمده بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات ضمیر خاطر او اطلاع یافته معاودت نمود و بعرض اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهیدی دهد اما ظاهر آن ست که پرتو صدق نداشته باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید سنگاهی ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده الماس گرانبها را در مقام جستجوی خریداری درآمد چنانچه از اوضاع او بوی تجبر استشمام نمی شد حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گران بها بخریدن بهم نمی رسد یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای باد انضمام یافته باشد یا بعنایت بادشاهان والا میسر می شود و بالجمله از آمدن این فیروز اندیشه مند شدند و بر دریافت سمندر تحسین نمودند باز از روی حزم و احتیاط که دام کار فرمان روانست علی الخصوص در فطرت و تنگدستی رایمل سونی را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رساند و آنچه بفروغ فراست دریابد عرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید اشارت وفاق و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد و موکب عالی از قصبه پهلودی که در سی کروهی جودهپور که موطن مالدیو است دو سه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایمل سونی رسید و انگشت

خنجر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصریح نیز انجامید
که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال
تعین کرده خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب بهلودی
منعطف گردانیدند اگرچه گروهی از مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام
خیراندیشی و خدمت گاری بود آخر بواسطهٔ اطلاع بر بے سامانی سپاه و قلت لشکر
از نیت اصلی برگشت یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظه استیلای او
یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر بر راه هدایت و سعادت از دست
داده ورق اخلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدء تا مختتم اظهار بندگی نمودن
و عرایض عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود القصه چون دران
هنگام جهان آرایان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کارے که پیش گرفته
می شد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور
می آمد و چون زراندودی این سیاه خاسره بمحک تجربه رسید و غدر این نادرست
در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان
موکب مقدس حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که بارودے
معلی پاے جرأت نهاده دست اضرار ساتند و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و
اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند و آنحضرت با معدودی از جانسپاران حقیقت
کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ
جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد
ایشان تا به بیست نفر می کشید و دیگر بعضے از غلامان خاص و شاگرد پیشهاے
وفاکیش و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا چاند منجم در رکاب نصرت قباب
حاضر بودند چون موکب عالی از بهلودی گذشته بسا تلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو
نمودار شد و امرای که بدفع این مردم تعین شده بودند راه گم کرده بطرفے دیگر
افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد آنحضرت گروه

شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده با عقل خداداد و خرما در زاد رجوع فرمودند شیخ و اکثر از عفائف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی در آمده بود تاختند تاختن همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتائید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شد غرهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیسلمیر که رای لون کرن نام داشت از بید ولتی در مقام بد مددی شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب پادشاهی که محنت چول کشیده و از بادیه سراب درین مرحله خراب رسیده بود از بیتابی در آزار باشند شیران بیشه حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بی شکوه را شکست دادند و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض انحصار امرکوت گشتند و نهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبال ست شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه رانا پرشاد تمام داشت قدوم عالی را پیرایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده دران زمانه گشت آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگانه در کارخانه تکوین حامله بودند روزی که در چولی در آمده گرم رفتن میل اقدس تا تار شد دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصی انبان پر از جواری بفروختن آورد چون اورا در بارگاه مقدس حاضر ساختند در مقام بر آوردن شدن ناگاه از میان آن طرف انار کلان سیراب برآمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات

نمودند روزے چند دران سرزمین دل کشا توقف اتفاق افتاد و درینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر مال و منال و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابد قرین بهم رسانده بودند در چنین عسرت و شدت از آنحضرت باوجود اظهار طلب دریغ می داشتند باتفاق رای امرکوٹ گیرانند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت ذاتی از غایت مهربانی و انصاف بعضے از اموال ایشان بجهت مدد خرچ ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان تنگ حوصله بازدادند سبحان الله از یمن برکات ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظل اللهی گردن ابنای زمانه در قبه اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار یادنی درجه اخلاص مشرف نمودند و از مال که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند در چنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز مخفران و درایستادگان بارگاه عبودیت را در صفت جانسپاری شوق عروج براعلی مدارج کمال اخلاص ست اگرچه در مقام عتاب و خطاب باشند فکیف خاصان درگاه و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیدهٔ ازلی برای انتظام احوال جهانیان و جهان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر صائب تمکین دانشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار غره رجب نهصد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضے از جانسپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار جان آفرین سپرده بدولت و اقبال بیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان شب انتظار بار بود و در نا امیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی روی نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور پروردالهی چنانچه سمت گذارش رفت از بطن کمون بعالم ظهور آمد تا همه غمهای

جهانبان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که ابله زد کلفت بود مرهم آسایش یابد و آشوب خانه صورت نظام گردد تفرقه زار معنی بجمعیت گراید نظارگیان قوت از تماشای فعل کامروا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند خسرو را صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عدالت را پادشاه راستین باشد عطوفت را جوهر شناس خورده بین ظهور کند قدردانی را بازار رواج گیرد صلح کل را مایگی دانش نواز پیدا شود ظاهر را آینده و باطن را نماینده گردد المنة لله که برحسب امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام اندوده را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان برآمد و آبروی زمینیان پیدا گشت و چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس دران گل زمین پرده کشائی نمود مژده رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لائحه غیبی نگران بود ازین مژده جان بخش یکدل هزاردل شده سجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شگفانند و در تهیدستی ناکامی هزاران کام درکنار نهاد بجای آوردند و درون و بیرون شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمان دهور و روز روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضے سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه این ارژنگ معنوی در نگارش بدیع و ارادات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و هرچه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تفریبی ست و سیرابی سخن و پیوند معنی بران باعث والمنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا ابندم بطن

بطریق اجمال گزارش می یابد تا می رود نقاب از چهرهٔ تفصیل می کشاید القصه
ازانجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و
فتوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام
عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این معنی ست در نظر دوربین آورده متوجه
ولایت مالدیو دو مال دو سیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته
آنچنان ناشایسته پیش آمد ناگزیر بار التماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه
شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند
هرچند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت
اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان
در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ
علی بیگ جلایر را که اباعنجد بجانسپاری و اخلاص موروثی اززمان ارتفاع رایت
دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران
پیش فرستادند خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون بهشت علی بیگ بموکب
منصور قوی بود روی بمعرکهٔ نبرد نبیر مردانه نهاد و باندک کسی داد جلادت داده
در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت بتاثیر صبح ظفر از مشرق
تیغ و افق کمان بردمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عبرت شد و ساحت
قصبهٔ جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبهٔ رفیع عتبه ورود هودج عزت
حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوٹ که مولد اشرف
بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد و چون
این معموره برکنار آب سند واقع شده و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه
و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود
چند گاه در ظاهر قصبه درمیان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف
و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ می شد و آن جماعه شکستهای درست می یافتند

و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود دریں ایام بدرجهٔ شهادت رسید روزے شیخ علی جلایر و تردی بیگ خان و جمعے بتاخت تاجیتی نامزد شده بودند سلطان محمد بکری و جمعے کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ خان در جنگ مساہلہ نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم که بساط بزم شیر مردان بود شگفته روے شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضے امور دیگر درمیان آمد لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته اراده توجه بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدس رسانیده مرهمے بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرائب آنکه چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد پیش از انکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی ست و چون ظاهر شد که بیرام خان ست غریو از ایستادگان مصاف مصرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزے دران گل زمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جانسپار بها کرده سنبل رد یه افتاد و براجه مترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبهٔ لکنو رالتجا برده مدتے در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیر خان برخاسته دید و در طلب خاطر سخنان فریبنده گفت و درمیان سخنان اظهار نمود که هرکه اخلاص دارد خطا نمی کند بیرام خان در جواب گفت چنین ست هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهان پور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیر خان که از گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابو القاسم را که بصورت وجیه نمودی داشت گرفت

بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست می خواهد که فدای من شود زنهار دست ازین باز دارید و همان معامله که ع

مرا بگذار و دستِ یار من گیر

درمیان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروّت را بشهادت رسانید و بارها شیرخان می گفت که همان زمان که بیرام خان که دران مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطائی کند فهمیده بودیم که با مانمی سازد و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود و در رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت و از آنجا بولایت هردوار شتافت و ازانجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبۂ جون رسیده سر بلند گشت + +

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچۂ مقامات تواند بود در ماه هشتم شرف ولادت

بر صحیفۂ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابد ست چنان ثبت افتاده که چون جهان آرای را از افراد کائنات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش بنهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد هر یکے ازان منہی غیب باشد که ببانگ بلند طنطنۂ علو مدارج قدرتش بگوش هوش زمانیان رساند و باظهار این معنی سعادت فزای جهانیان گردد و از بدائع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال

قدم در ماه هشتم نهاده بودند امرے بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاهی که پرتو
بتاشیر صبح دولت بود عفت قباب یعنی آنکه آن نوبادهٔ باغ قدس را شیر
می داد از مخالفت عصمت نقاب باهم آنکه وجهے دیگر آرزوی خاطر داشت و
از ین که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی
سحر می کند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر از و بشیر دیگرے میل نفرمایند بغایت
دل تنگ بود درین اثنا وقتے که کس آنجا حاضر نبود آنحضرت خلوت دیده متکلم
شدند و زبان کرامت بیان خود به تسلی خاطر محزون یعنی آنکه مسیح وار کشودند و فرمودند
که خاطر خوش دار که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه ترا
نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز ما را آشکارا نکنی و این اسرار الهی بیوقت
شهرت نه دهی چه حکمتهاے غیبی و مصلحتهاے کلّی درضمن این مندرج ست یعنی آنکه
می گفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد و عقد اندوه بیکبار از دل
من کشوده گشت و از ین رهگذر که کفایت چنان فوز پروردی و خصانت چنان
فیض گستری بے مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله بمن شد
انشراح خاطر یکے بصد و صد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از
بیش بر روی روزگار من کشوده می گشت و بشکر این نعمت عظمے قیام نموده از
دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روے آورد و
این راز سربمهر را پنهان همی داشتم تا آنکه آن نونهال دولت سریر آرای ملک
کشور کشائی گشته روزے از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی قلعهٔ پالم تشریف برده بودند
در آنجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد که ارباب تهور را دل از جای
رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بے اندیشه که بخاطر عاطر
رسانید ند ید بیضا نموده متوجه مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست
اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این
آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب بمن آمده نقل کرد دران وقت این راز

سربستہ و سرپوشیدہ کہ خود دیدہ و شنیدہ بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد و
گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبہ را نمودہ بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع
نیست چہ ہر فعل را وقتے ست و ہر قوتے را محل این راز سربستہ کہ تا غایت برزبان
نیاوردہ بودم سبب آن بود کہ با ہر کہ می گفتم باور نمی کرد بلکہ مدعیان بسخافت عقل
من نسبت می کردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنہا تلخ می نمود و نیز مراد را اظہار
آن رخصت نبود اکنون فرزند من ۔ چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز
گشودم کہ آن نشانہ خرد سالی بود ۔ و این نمونہ کلان سالی اے فرزند گرامی ازان مظہر
کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرف نامہ ابوالفضل این
دو قضیہ را اگرچہ از مردم ثقہ شنیدہ بود اما ن ازان عفت مآب بیواسطہ نیز
استماع نمود و انچہ راقم از کمالات قدسی و خوارق عالی ازین نور پروردۂ الٰہی بچشم خود
دیدہ است و بنظر اندیشہ خود سنجیدہ از اندازہ بشری و حوصلہ انسانی بیرون ست
الحق انچہ از والدۂ ماجدۂ میرزا عزیز کوکہ منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاہر ست و
انچہ این مسکین مشاہدہ نمودہ عبرت افزاے ارباب باطن ✣ ✣ ✣

توجہ موکب حضرت جہانبانی جنت آشیانی بقندھار و از آنحدود سفر حجاز گزیدن و آہنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت لم یزلی برین رفتہ کہ بادشاہی کہ خلعت والای دولتش
را بطراز خلود و بقا مطرز سازند و قوائم عظمت سریر و سلطنتش را بغواعد ارکان استمرار
و استعلامی شد و معزز گردانند بعضے طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انتما پیش راہ
رد می آرند و فی الحقیقت آن نمود لیستی بی بود و عقدہ الیست عاقبت محمود کہ کوتہ نظران
آنرا از اسباب منقصت داشتہ در عیر اعتباری آرند و بلند بینان خال رخسار دولت

دانسته نشان دفع عین الکمال می سازند دولت مندرا آنچه ناملائم طبع پیش راه آید آنرا از متممات کمالات می شمارد و بند و بست خسران دین و دنیاے خود دانسته بگریبان اندوه فرو می رود در رجعت کواکب که سر برآرایان هفت اقلیم افلاک اند نمودار نیست ازین حال و تمثالیست ازین نقش هرچند آفتاب عالم تاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده بیش نیست که بر چشم جهانیان فرو هشته می شود و منقضی بآن بارگاه عالی نمی رسد چون بظاهر سبب خفا می شود و تند باد سطوت الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم راهبریست مشعله در دست چه همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق ست همان نسبت و حالت در تتق مغرب و همان حالتے که در عین سمت الراس و زوال نصف النهار ست بے نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت بیرایان خاکی نژاد و ساکنان منتنی کل مخیل ست و الا ذروهٔ جلال او ازان مقدس تر ست که اندیشهاے ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت بنابراین مقدمات هر که بصاحب دولتان تاجداران صاحب اقبال بد اندیش بود سرانجام کار بنگال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و مرات این حال واقعه غیرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که در اندک فرصتے دامن اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود بسرچشمه افضال شسته و شو یافت جمیع کافر نعمتان بسزای نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان برق قهر الهی سوخته شد و نشان هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار ستروده گشت چنانچه مصاعب و متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جا بجا بتوافیق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش می یابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیای ناپائدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی بر خاسته بخاطر اقدس رسید که بحاکم تته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید

حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق و شفعت هما دار اوج عشق را زیر پر و بال همت گیرند و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل بکعبهٔ گل نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تتته این معنی را دریافته سعادت خود دانست و عرضه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقا پر کشاده بود و نظر دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد ارغونیان که کار بر ایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند و انوار معذرتها خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری توجه موکب بادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعلی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجه اُردوی معلیٰ شد که بپایمردی شقاوت رفته دستگیر کند درین اثنا امیرالله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت میرزا کامران باو تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون می رفته اند خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی میرالله دوست را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمی گذارند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار قریب سه فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و جاگیری دران حدود داشت بزبان گیری کسان گذاشته بود دو کس از ملازمان

بادشاهی را که پیشتر بسر چشمه رسیده‌اند دستگیری کرده بردند یکی ازان دو کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قراین احوال دریافته و از زبان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار برطرف ساختند و بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند ماهنده محمد ویسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی بنمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند اما گوش حق شنو کو و دل دانای درست و فهم کجا آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی دهد ابوالخیر و جمعی از اشرار و بعضی سخنان خوش آمد قاعده برانداز که بظاهر صورتی دارد و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را برداعیه خطا مصمم ساختند صبح آن روز که شام او بار او بود میرزا بخیال فاسد متوجه مستنگ شد یک دو راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه که دیده است جی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی می دانم و مکرر آمده و شد کرده ام میرزا جواب داد که راست می گوید جاگیردار این حدود بوده است او را فرمودند پیشتر می رفته باش و راه سر کن او اظهار کرد که بارگی من زبون ست میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او بود اشارت کرد که اسپ خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود را بدرستی رسانده اسپ داد جی بهادر که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان بادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت از آنجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلوریز خود را بچادر بیرام خان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد

واز عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تردی بیگ خان و بعضے ملازمان دیگر فرستادند که اسپے چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنهارا ادب کنند و سزاے کردار درکنار شان نهند بیرام خان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه ارادهٔ خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطر اقدس بر آورده آهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الهی ست غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمی رسد بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را بموجب عالی رسانید این سعادتمندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجاے آوردند قدرے راه طے شده بود که شبے تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روی نمود بیرام خان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور لایحست درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیائ اُردوئ معلّٰی را می بیند لائق دولت آنست که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم و کار او بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او از همه نمک پروردهٔ این درگاه اند ناگزیر آمده ملازمت اختیار می کنند آنحضرت از روی حساب معامله این کنگاش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهادیم و راه دراز پیش گرفته فسخ آن نمی کنیم مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافاتست سپرده و هدایت ازلی بدرقهٔ راه ساخته و عنایت رفیق گاه و بیگاه کرده بر توسن همت زین دولت بستند و

پای توجه در رکاب توکل آورده قدم بیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه تباه
نزدیک بمستنگ رسید میرابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت
جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد و در وقت سواری
حضرت جهانبانی میرزا کور می رسد و می خواهد که از جانب میرزا پیغام چند ساخته
بگذارند و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الٰهی بسخنان واهیه او متوجه ناشده گرم
رفتن می شوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود
را فرستاد که اُردو را محافظت نمایند و بگذارند که کسے از اردو بجائے رود و حقیقت
خبر کردن جی بهادر در روان شدن حضرت جهانبانی را از میرابوالحسن صدر به تفصیل
معلوم کرد تردی بیگ خان و سائر ملازمان بے حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا
همه را بمردم معتمد خود سپرد کوته اندیشے که از روز بد و عاقبت وخیم بیندیشیده راه
نامردی و بے آزرمی پیش می گیرد در معنی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را
آماده بلیات و نکبات آسمانی می گرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار
پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که
ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه چول پیش گرفتند باز پرسید که
میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که
خوب یک شتر میوه از رکاب خانه بمیرزا برید من هم می آیم و شب در خیمه خود باید
دو نویسند و بعضے از اسباب که از سرکار پادشاهی آورده بودند می دید و می نوشت
و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرس صائب دریافته معروض داشته
بود فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلی آمد
بر در دولت خانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک یک از خرد و بزرگ
گیراند تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد و هرکدام از مردم و ملازمان بیوفا را بمردم
خود حواله کرد و قندهار بر دو جمعے کثیر را بقین و شکنجه هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی
بیگ خان گرفت و در اندک فرصتے بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان گناه

را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلارا اگر گردی از نزول پاداش نام نهند هنوز گنجائش ندارد۔ شعر

اگر بد کند مرد بد روزگار | نکو گردد از پند آموزگار
سرانجام راز آشکارا کند | همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکے از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت برآرایند و تارک دولت اورا بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرائب مبشرات غیبی و تفادلات آسمانی که درین ولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلیٰ رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و باهم آغاز حضرت شاهنشاهی را بردوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هرچند روی توجه بجانب آنحضرت کرد و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد و آنحضرت که دران هنگامه مجموعه کمالات سال خوردان جهان بودند و باوجود خرد سالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیۂ حال آنحضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت که می دانم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا راکه در گردن او حمائل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال فی فی بلکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند. بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد دقیقه شناسان محفل این معنی را تفاول بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار افضال الہی آب رفته بجوے آید و از آنجا حضرت شاهنشاهی موید بتائید الہی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال آنحضرت می درخشید و انوار خدا شناسی از لائحه اطوار و آثار هویدا بود و در اثنای راه کوکی بهادر که یکے از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوۂ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه می رسانم میر مذکور جواب گفت که

چون حضرت بادشاه خود تبرزند همانا مصلحت در گذشتن بود و نیز بی حکم عالی این دلیری
از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت کردم که بر چنین ایام تنهائی
لوازم خدمتگاری بجای آرم و می خواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون
که مرا باین سعادت سرفراز نمی سازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند که بحضرت
گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل ماه سعادت بود به بهادر داده او را باین
دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هیزدهم رمضان
نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم
آغا و جیجی آنکه و انکه خان بدوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضه
انوار قدسی می کردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما
یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی
و مراسم خدمت اهتمام می نمود بظاهر نگاهبانی می کرد و بباطن خود را در برابر نور
مطلق داشته روشنی پذیر بود و روز بروز فربزرگی از جبین نور افزای آن
جهان سعادت بیشتر می دید هر کرا تائید الٰهی بپرورش نماید و در حد ذات
نور پرورد ایزدی باشد بد اندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالف
جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت
پدری و رافت مادری باید که تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش
می دهد تا دوربینان ملک دانائی را بای ارادت محکم تر شود و کوته اندیشان ساده
لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن
ظاهر گردد از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یک سالگی
خود را علی الخصوص دران هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا
بقندهار آوردند یک سال و سه ماه بودم نیک بخاطر دارم روزی ماهم آنکه والده
ادهم خان که بخصائص و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود بمیرزا عسکری
معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپای

رسد پدر یا پدر کلان یا کسے کہ در عزت بجاے آنہا تواند شد دستار خویش را از سر بر داشتہ در ہنگام رفتن آن فرزند گرامی می زنند چنانچہ آن نخل امید بزمین می آید اکنون حضرت جہانبانی ندارند شما بجای آن پدر بزرگید مناسب آنست کہ این شگون کہ بمنزلۂ بند چشم زخم ست شما بجاے آن از پدر میرزا در ساعت دستار خود را گرفتہ بسوی من انداخت و من از پای در آمدم می فرمود کہ این زدن و این افتادن بشعشعہ مرا بخاطر ست و نیز در ہمان ایام برای تبرک و تیمن بجہت بر داشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند راہ رفتن و آن موی سر گرفتن بعینہ در پیش نظر ست کسے را کہ در نزہت سراے دل چراغستان افروختہ باشند صد مثل اینہا و زیادہ ازان چہ دور نماید چون سر رشتۂ سخن بدینجای کشید برای سیرابی سخن از بقیۂ سرگذشت شیر خان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران کہ بکابل رفت و میرزا ہندال کہ بقندہار شتافت و یادگار ناصر میرزا کہ در بکر مخالفت کردہ ماند ناگزیر ست تا جویای آگاہی پذیرای عبرت گشتہ بہ نیروی بخت بیدار زندگانی را بہ ہشیار دلی و نیک عملی سپری کند پوشیدہ نماند کہ شیر خان از آب بیادہ گذشتہ بآہستگی قدم پیش می نہاد و باچندین اسباب نبرد با خطرہ تمام می بود و ہراس عظیم داشت کہ مبادا از یک جانب بہادران موکب بادشاہی قدم در میدان کارزار نہادہ داد انتقام دہند و دغل بازیہاے تدبیر نمائی او یکبار سیح بر آرند جمع کثیر را پیشتر روان ساختہ بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظہ را مرعی می داشت بعد از چند روز کہ بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست بلاہور آمد و ازآنجا تا خوشاب رفت و در بہرہ و آنخدود روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم از زمینداران معتبر آنخدود اند فرستاد و چون نعمت پروردہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیر خان ازانجا بہنیا کہ از محال منسوب گکرانست شتافت

و جمعے کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی داده لشکر افغانان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتاد بفروختن رفت شیرخان می خواست که خود بر سر ایشان رود با هوا خواهان خود مشورت کرد همه صلاح دران دیدند که کار این گروه که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند بتدریج و تدبیر باید ساخت و مناسب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور شده باشد و هم در حدود ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند و قلعه مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن کشی فرود آرند و خود بازگشته بسامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت بنابراین مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد نهاد و جمعے کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و با گره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از بی آذقی آمده دید شیرخان در مقام ضبط و ربط شده تمام هندوستان را سوای بنگاله بجیل و هفت اقطاع قسمت کرد و داغ اسپ سپاهی درمیان آورده اند که از تدبیرهای بسیار سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است بعمل آورده و از آنجا بر سر پورنمل راجه قلعه رایسین و چندیری رفت و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد و بفتوی بعضے فقیهان گمراه و سفیهان بته روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید و از آنجا با گره آمد و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصله یک کروه بنا کرد و بعد از بیماری جانکاه که در آگره بر وطاری شد بر سر مالدیو که در حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آن حدود بفریب و فسون ساخته بنواحی چیتور در تهور شتافت و آنجا نیز نگسازیها نمود تا نگاه مایان آن قلاع کلید هارا فرستادند و آنجا جمعے گذاشته درمیان ولایت دهندیره در آمد و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورد و آنجا محاصره کرده سا باطها برد مشرف ساخت و نقبها زد و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشی که خود افروخته بود از دود آه

مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او آتش مرد یافته بودند اگرچه دگرفتن این
حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد پنجسال و دو ماه
و سیزده روز برنگ وریو حکومت هندوستان کرد و بعد ازو جلال خان پسر
خورد او هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را برخود بست
و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت
خداع منش در جنب شعشعه مهجه جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس
مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم نمود بی بود داشت حکمت غامضه ایزدی بجهت
مصلحتی چند که در مکامن علم او منطوی بود روزی چند جلوه داده بخاک او باربرابر
ساخت و روزگار از ننگ وجود این مو بدان بیتنره کار وارست و صورت حال
میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت
گذارش یافت چون بنوشهر درآمد امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت
مخلصانه آمده دیدند و راه درویش درآمدن کشمیر دگرفتن آن را مجدداً خاطر
نشان نمودند میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت بادشاهی نموده بر طی عقبات
کشمیر قدم پیش نهاد درین اثنا تفرقه در معسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه
یافت خواجه کلان بیگ بمیل خود باسعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا
کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندی از ملازمان قدیم
میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما ن
چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بیحد به پشت گرمی مرغبات
کشمیریان در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه پنوچ درآمد
و بی جنگ و جدال تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم
مستقل خالی بود و امرای آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند و بریکی از مدعیان
حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک رانی می کردند درین زمان
نازک شاه نام شخصی باسم بی مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با این

حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتفاق وتدبیر عقل ورائے نباشد هرآئنه کار ملک این سرحد کشد موسم چله دی بود و باران باشداد می بارید کاچی چک چون رقم استقلال از جبهۂ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیری ازان گریز ندارند از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشۂ دیگر شد وطرح دیگر خیال کرد خواهر اسمٰعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد و باین وسیله خودرا مقبول ساخته عادل خان وحسین سروانی وجمعے دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد و درین اثنای ابدال باکری که استظهار او بود بعلت استسقا درگذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکوت که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند و تا سه ماه در شعاب جبال بسر می برد تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتائید یزدانی فتح کرده هرچند مخالفان چه از افغانان کمکی وچه از کشمیریان بے حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی متبنی بود کارے از پیش نه رفته شکست یافتند و جمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهے دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه همیں رفتن میرزا نیز صورت دارد اما انچه میرزا خود اشارتے در تاریخ خود می نماید آنست که یکبارے میرزا فرستادۂ سعید خان حاکم کاشغر ازراه دره لا بکشمیر آمده در چهارم شعبان نهصد وسی ونه در تصرف درآورده بود در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهے که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح غیبی دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود و آن عرصه دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید

و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد مجملاً صورت ظاهری آن مملکت که نشاه دنیائ اوست معنی پیدا کرد اما بواسطهٔ تعصبهای خنک بی نمک میرزا که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگی است متاع معنی کشمیر که عالم یکرنگی و دینداریست کشاد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت را تاثیر عظیم ست سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر می باشد امید که بیمن انتشار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خداشناسی بی شائبه تکلف و تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف ساخت همانا که بازمایه ادبارانی می کردند بی اخلاصی را رواج می داد و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه را که بنام مقدس آنحضرت جهانبانی ساخته سربلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبیخون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی شده مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت ست عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو بازوی بختیاریست از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته درلباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عمده این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها ازو جدا کردند و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند طائفه را بجانب تبت و برخی را بجانب بکلی و چندی را بطرف جوری فرستادند و عیدی رینا و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی بقال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعی کثیر بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان

و ملک دولت بیگ نیز آمده ملحق گشتند و قریب خانپور که میان میره پور و سری نگر که
اصل شهر کشمیر و حاکم نشین ست بر سر میرزا شبخون آوردند میرزا نزدیک خانهٔ خواجه
حاجی رفته بود تا قرا بهادر را که در بند بود خلاص سازد که بدست کمال ڈڈانی حیات
را سپری کرد و بعضی می گویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجملی از حال
میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت و میرزا کامران نگارش می باید در آن
ایام نامساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدائی اختیار کرده بصوب کابل
روان شد چون بحدود خوشاب رسید میری و سروری را رنجه داشته و زمانه لعبت باز
را بکام زد پنداشته خطبه بنام خود ساخت هر که خرده بین و مصاحب مصلحت
اندیش و همنشین دل سوز نداشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید
نه حق محبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگران را نیکی خود انگارد و تخم
بدی در زمین نیکان افشاند ظاهرست که از آن کشت کار چه بدرود و درخت
اندیشه کدام میوه مراد بار آورد روزگار بی عاقبت اندیش را بقای نه و
دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون
منار برفی زود از دهم باشد و شب هلال اول را چه ثبات که چون برق خاطف
تا چشم برهم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زود زوال و دولتش
چون نسیم بهار سریع انتقال و بالجمله از راه ونکوت بکنار آب سند رسید و در آنجا
محمد سلطان و الغ میرزا بحدود ملتان خود را کشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند
گرفت برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند و میرزا مدتی آنجا توقف نمود
و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت از آنجا بکابل آمد و ابواب
کامرانی بر روی روزگار خود کشاد بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر می برد و مثلی
که از جمشید مرویست که تا شیر از بیشه نرود چراگاه هر آهو فراخ نشود و تا باز در
آشیان گریز نه کند دراج را پریدن آسان نگردد درین واقعه بظهور آمد غزنین و
آنحدود را بعسکری میرزا داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت بپیش سلطان

میرزا ببدخشان فرستاد و خواهش متابعت خواست که سکه و خطبهٔ او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید میرزا کامران ازین معنی در تاب شد و لشکر ببدخشان برد و در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و سکه و خطبه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان خیرزاز میرزا سلیمان ساخته بمردم خود داد و مقصود در وا گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بی آزقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را بیرون و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال را بهمراهی خود آورد و روزی چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معموره جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است بمیرزا داده حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار اسباب غفلت را آماده می کرد تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود میرزا کامران باردوم لشکر بآن صوب برده در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و آمد و شد آزوق راها مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت نا امید شد و نیز از بی آزوقی قلعه کار بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هوا خواهان خود را بسرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه می داشت و چون بکابل رسید تا یک ماه شهر را آئین بست و روزگار را بغفلت می گذراند

نه یاد معبود می کرد و نه داد مظلوم می داد تا آنکه کوکبهٔ اقبال فلک سعود حضرت شاهنشاهی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزاے اورا درکنار او نهادند چنانچه گزارش می یابد هر که بولی و والی نعمت خود طریقے حقیقی سپرد و بمسلک بی اخلاصی شتافت هر آینه درهمین نشاه پاداش اعمال خود دید و هم برین منوال ست احوال میرزا هندال که چون درچنان وقتے با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد و باحترام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقرراست که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار گرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان می باشند تا بسزا یافتن که اقتضای عدل حقیقی ست شکر گزار و مسرت پذیر شوند که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان می شود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان می گردد و ازان جمله چون یادگار ناصر میرزا که بغریب و فسون حاکم ته از راه راست انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود آخر بروظاهر شد که حرف و حکایت حاکم ته از صدق و صفا فروغے ندارد و همه آن مقدمات حیله پیوند مبنی بر کذب و سفاهت ست ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد هرچند هاشم بیگ که از دولت خواهان راست گو و هواپرستان رضا جوے او بوده گفت که رفتن بجانب کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکافات ست اندیشه آن باید کرد ازانجا که امریست ثابت هر که را روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد و بآزار ولی نعمتان جرأت نماید و نصیحت خیر اندیشان را شمرده بگوش هوش در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران افسانهٔ افسون پندارد بنابرآن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در

زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره بتنگ آورده بود آمده میرزا
را دید و بهمراهی میرزا بکابلی آمد و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که
حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر
میرزا پیدا شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد حاکم تته
ایشان را با جمع کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران
حدود بودند بآئین لائق روان ساخت و خطائی یا عمدی که واقع شد آن بود
که این مردم را از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و جمع کثیر تلف شدند و چون
بموضع شال رسیدند در بی مردمی افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و
از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند معدودی جان بسلامت برده
خود را بقندهار رسانیدند * *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمائی به بیدا قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدرازا می رود بمحلی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود بیدرقه عنایت الهی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید و آن چنان است که آنحضرت چون بهمت اول قدم در وادی توکل نهاده راه چول پر خطرا اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین چول پرهول ملک هاتی بلوچ که قافله سالار راهزنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید و از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرمسیر آورد و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فائز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت و هرچیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میر سامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران سرزمین بوده با دولت خواهانی که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلیٰ بودند نصائح دلپذیر و مواعظ ارجمند می فرمودند و بی وفائی دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تنگاپوی این بازداشته متوجه مقصد حقیقی

و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود می ساختند و همگی همت بلند آنحضرت معروف آن بود که چون اسباب تجرّد مواد تفرید روز بروز در تزاید ست گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتای بے همتا پردازند لیکن مردمی و مروّت نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و این گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمی داشتند که چون ذات کامل که شایان خلیفگی حق ست و در انتظام معموری ظاهر و باطن او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل بیکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسله سلطنت ابد قرین را منقطع سازد همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق بظاهر با خلق بوده بمقتضائے نشاه جامعیت کار فرماید و الحمد لله که گوهر یکتائے آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصل ست با وجود پرداختن بگیرو دار عالم ملک و شهادت استغراق بحر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسر و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم القصه بمقتضائے اراده ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عنان عزیمت بصوب منعطف داشتن در ضمیر الهام نور تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هر آینه یکبار دیگر بسلسلۂ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود و الا در اختیار انزاد بمشرب مروت بے اختیار باشد بنا برین روز پنجشنبه غرۂ شوال نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کارے ودیعت نهاده اند سببے انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید و مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند۔

شعر:۔ که گذشت از سر ما انچه گذشت   چه بدریا چه بکهسار و چه دشت

آنحضرت می خواستند که روزے چند در ولایت گرم سیری توقف فرمایند میر عبد الحی گرم سیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری

جمعی کثیر را فرستاده است مبادا باین حدود برسند وکار از علاج بگذرد
اگر بالکای سیستان و آنحدود که بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هرآینه از
اندیشه آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت
ارباب اخلاص وکثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران
ولایت از طریقهٔ حزم که راه خرد بر و رانست و دردانسته بسیستان نهضت
نمودند و از آب هلمند عبور کرده بکنار کولی که این آب بآن درمی آید نزول سعادت
فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی
شمرده بآیین نیک بختان ملازمت کرد و بوظایف خدمتگاری و آداب میزبانی
اقدام نمود و روزی چند دران سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ
اقبال بود بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند و برای تسلی خواطر همراهان وفااندیش
خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند و از آنجا
بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده وعورات
خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال
ایشان همراه بود فرستاد و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت اندکی
ازان بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانیدند و درین منزل حسین قلی
میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود تا رخصت ایشان
گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف آنحضرت از در باب مذهب
و ملت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانیدند که مدتیست در معتقدات شیعه
و سنی غور کرده می شود و کتب فریقین بمطالعه می رسد آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست
که لعن وطعن اصحاب موجب درجات و صواب ست و معتقد سنیان آنکه سبت اصحاب
کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران گرفته که بگمان ثواب کافر نمی توان شد آنحضرت
را این سخن بسیار خوش آمد او فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف
ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز

این دولت متقاعد ماند و درینجا حاجی محمد با قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا
شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب
زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت می رسد و چلمه بیگ حاکم قلعه
نبیست نیز احراز سعادت خدمت می نماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا
شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد
درآمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق
مانع می آیند بملازمت اقدس آمده از مقام دولت خواهی و دل سوزی بعرض رسانید
که یورش عراق بر ذمهٔ همت علیا لازم ست این گروه که ازین سفر مانع می آیند
بغیر از عذر و غدریت غرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در
خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخن او بمعرض قبول پیوست و برین کنگاش
عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود بساط
قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معلّیٰ بوده می خواست که از راه بتس کیلکی بدرقه
باشد آنحضرت را چون سپهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت
شدند چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت
آرای ممالک ایران شاه طماسب رسید مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت
غیر مترقب شناخته خوش وقت شده خواست که سایه فرهای سعادت همایونی را بر
فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامهٔ افتخار خاندان
خود سازد و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند و
مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع
ازمنه باالوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال
داشت و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود۔ **شعر**

همای اوج سعادت بدام ما اُفتد　　　اگر ترا گذری بر مقام ما اُفتد

و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی

دتذکار محبت قدیمی نموده حلایل تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام و ولایت بلدان
و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے که موکب همایونی نزول فرماید شرف
روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفور
استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهاے بادشاهانه مشرف گردند و از اسباب
و اشیاے لایقه و اشربه و اطعمه فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لائق نظر
قبول اشرف گردانند و منشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند بجنس در سلک
تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگهان براه و رسم مردمی نظر بران
دیباچه مروت داشته در تعظیم و تجبیل حادثه بیابان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت
بجای آورده دقیقه از آداب فتوت فروگذاشت ننمایند + +

فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمسا
للایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی بکلو للہ فرزند ارجمند ارشد و حاکم
دار السلطنه هرات و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند
که مضمون واجب العرض او که درین والا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر
امارت پناه قزاسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم
شهر ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آمین آن از آغاز تا انجام واضح و لائح شد و آنچه
درباب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامگاری
درجه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز
جویبار سعادت و اقبال شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت
بادشاه برین و بحرین نیر عالم تاب فلک کامرانی پدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت آئین مهتر و بهتر خواقین شهریار عالی نسب تخت سروری
پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه عالی شان سلیمان

تخت نشین سلطان صاحب ہدایت و یقین جہانیان صاحب تاج و تخت صاحقران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند اللہ نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ خلد اللہ تعالی عزہٗ حسب الامال یوم المال نوشتہ بودند چہ گوید کہ چہ مقدار سرور حضور روے نمود۔ ؎

مژدہ اے پیک صبا کز خبر مقدم دوست | خبرت راست بود اے ہمہ جا محرم دوست
باشد آن روز کہ در بزم وصالش یکدم | بنشینم بمراد دل خود ہمدم دوست

اقدام بے ملال و توجہ آن بادشاہ فرشتہ احترام را غنیمت عظمی دانستہ بداند کہ بمشتاق آن خبر خجستہ ولایت سبزوار از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان ایالت پناہ مرحمت فرمودیم داروغہ و وزیر خود را بدانجا فرستد کہ مال واجبی و وجوہات دیوانی آنجا را از ابتداے سال حال تصرف نمودہ بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستورے کہ درین نشان مذکور شدہ فصل بفصل و روز بروز عمل نمودہ از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیدہ کہ یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشتہ باشد تعین نماید کہ باستقبال آن بادشاہ صاحب اقبال رفتہ با صد راس اسپ بدو کہ از درگاہ معلیٰ مع زین طلا جہت آنحضرت فرستادہ شد و آن ایالت پناہ نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو آسودہ خوش رنگ قوی جثہ کہ لایق سواری آن شہسوار معرکہ دولت و کامگاری بودہ باشد انتخاب نمودہ و زینہاے لاجوردی منقش با عباہاے زربافت و زردوزکہ لائق اسپان و سواری آن بادشاہ جمجاہ باشد بر بالای اسپان مذکور نہادہ ہر اسپ را بدہ ملازم خود دادہ روانہ گرداند و کمر خنجر خاصہ شریفہ کہ از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار اللہ برہانہٗ شاہ باباام بنواب ہمایون ما رسیدہ و بجواہر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جہت فتح و نصرت و شگون آن بادشاہ سکندر آیین فرستادہ شد و موازی چہار صد ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت کہ یک صد و بیست جامہ جہت خاصہ آنحضرت ست تتمہ جہت ملازمان رکاب ظفر

انتساب آن کامیاب و غالیچهٔ مخمل دو خواجه طلا باف تمد تکیه کرکی استر اطلس و سه زوج قالین دوازده درعی کوشکانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن رساند و روز اشربهٔ لذیذ و لطیف سربراه نموده با نانهای سفید که باروغن و شیر و خمیر کرده باشند درازیانه و خشخاش داشته باشند مکمل نموده جهت آن حضرت می فرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال می نموده باشد و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای بصفا لطیف و سفید و منقش و سایه بانهای اطلس و مخمل در کابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتبت ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان شهدی و هندوانه و انگور وغیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مالی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستد و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورد و اسپان توبچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند که در سر سواری وغیره ناگاه میانهٔ ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه آزردگی بنوکران بادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور و در فوج خدمت کنند و نوبت کیشک هریک از امرای مذکور که باشد در نزدیکی هاے محلی که قرار یافته باشد نزد نمایند و دکتک

خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت بادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و انچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان که لائق خوان بادشاهانه باشد در مجلس عالی آن بادشاه گرامی کشیده شود و هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصگی باشد و دیگری بامیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر امرای مخصوص بهر کس لایق باشد بدهند و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسپ از نواب کامیاب است و هریک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست لائق خواهد بود و بد نخواهد نمود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و انچه نهایت غمخوارگی و یک جهتی باشد بظهور آورند و خاطر آن جماعت را که از گردش روز ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لائق و خوشنماست مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد ازان انچه لائق باشد از جانب ما معمور خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه یکی از ادیاق کاروان خود را در خدمت فرزند اعزاز شد سعادت باز گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره

و نگذری وغیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کومکی آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سائبان و اسباب ضروری از شتر واستر قطار همراه ببرد چنانچه اردوے آراسته بنظر سعادت اثر بادشاه درآید و چون بملازمت آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعاے بسیار رساند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد بتزک و قاعده لشکر دارد و نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمخاے یزدی و دارائی هائی مشهدی و خانی باشد مخلع سازند و مجموع را بالاپوش مخمل بدهند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و طعامهای الوان بدستورے که مقرر شده سربراه نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زبانها تحسین آن گویا باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دارالسلطنة مذکور می رسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و انچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمت گاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند و بشکر آنکه این نوع بادشاه که هدیه ایست از هدایاے الهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت انچه نهایت تردد باشد بجاے آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سیر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرپاس طیبی و بالاے مثقالی اصفهانی که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هرجا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر

گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضا جوے بوده در خدمت آنحضرت دست ادب لازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اُردو لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب ست و خود در راه و سر کوچ دمبدم خاطر اشرف را بمهربانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اغر ارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد و سر و پای که در نوروز پار سال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکے از سفید ریشان داد یماق تکلوکه پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنة مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسپ گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شدند اُردو نیز کوچ کند و ایالت پناه مشارٌ الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان لباس مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن بادشاه عظمت دستگاه رسند میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه از اسپ فرود نمایند اگر قبول کنند در ساعت باز کرده و فرزند برخوردار از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران در کاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده و قواعد خدمت و حرمت و عزت انچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوئے خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشد که اگر بادشاه سخنے و حکایتے از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جواب آنچنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور

آن فرزند بادشاه را میهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ماحضر مجلس بهشت آئین آورند و بین الصلوتین یک هزار و دوبست طبق طعام الوان بر طبقهائے لنگری که مشهورست بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سرپوشهاے طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد ازان مربات لذیذ انچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس اسپ لایق و رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب باقی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خانی و اُستاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه بادشاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و هرکس که قابل آن مجلس تواند بود و در خدمت او دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که بتوانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهاے ابریشمی از هر جنس و بهر رنگ علیحده علیحده فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و نکمه و کلابتون و طلا بافت بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا بپرد و سرو پا و اسپ فراخور هرکس بدهد انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخائی فرنگی و یزدی و تافته شامی که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و به لشکری بهر نفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سیر خیابان و کارزگاه سیر

می فرموده باشند و درین سه روز در باغ چهار باغ شهر که منزل بادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی و آیین شیرین بندند و بهر صنعت گری یکے از امرای مذکور را شریک سازند تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون بادشاه آن مرز و بوم را بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول بشهرے که آن نور چشم عالمیان ست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چار باغ فراغ خاطر روے نموده باشد چار چیان را در شهر و محلات و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سیر خیابان حاضر کردند و در هر دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس فراش انداخته باشند عورات و بیکها بنشینند و چنانکه قاعدهٔ آن شهر ست عورات باآینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی درآیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد ازان بادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوے آنحضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک می رفته باشند که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر درآیند چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکن نواب همایون مادران بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور ست بباغ شاهی نزول ایشان فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید

مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلّیٰ گرداند و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دار السلطنة هرات مردی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آنروزے که بشهر درآیند روزنامچه منقح نوشته به ثبت و مهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلّیٰ گرداند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سرانجام نماید اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابته که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود و با دوازده فوج قالی دوازده درعی و ده درعی و هفت زوج قالی پنج درعی نه قطار مایه و دو بست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر و نقود در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و قوشیخ و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نمایند و حاکم خاف و ترشیز و زاده و محولات در محال سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد ست مهمانی نمایند انتهی۔

چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی با فرستادهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد و حقیقت مغتنم دانستن مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت بودند از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در منزل ازین نواحی که نزول اجلال

می نمودند یکے از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت می کرد صیت موکب بادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار کشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخش و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند بمحمد خان اعلام نمودند که وصول موکب عالی بزیارت گاه نزدیک ست محمد خان با اعیان امرا مثل ویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سائر اعزا و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هرات ست بدولت رکاب بوس والا مشرف گشتند دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و آداب تواضع که جوهر بزرگی ست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا را بهارا جاروب کرده و آداب زده دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات بادشاهی بمنزل در قرار سید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و بآئینے که مامور بود ند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالی قدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شد و قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارت گاه تا پل مالان و از انجا تا باغ جهان آرای که سه چهار فرسخ مسافت ست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند و اجتماع خلایق بشادمانی بر نهجی بوُد که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند محمد خان جشن بادشاهانه ترتیب داده پیشکشهائے والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار بتاثیر خواند مطلعش این ست — شعر

مبارک منزل کان خانه را ماهی چنین باشد　　همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید. **شعر**

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم　　که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و انعامها در دامن امید او ریختند
چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک
رسیده روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آن حضرت بسیر سواری می فرمودند
محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد و از هر دو جانب آنحضرت
زرها نثار می کرد و هر روز مقامی مشهور سیرگاه عشرت سرای گلزار گاه نشاط پیرائے
ضمیر اقدس می شد و گاه باغِ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید
را بنظر فیض بخش تماشا فرمودند در هر گل زمین صحبتهائے رنگین می داشتند و درهمین
ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سرهٗ
بیعت نیاز فرمودند تجرد منشان خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان
صدق نهاد و خوش نهان روزگار و فضلای نامور از صحبت فیض موهبت مستفید
شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاهلے عشرت افزائے
اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیرانجام فرمودند درین روز ارجمند
احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه
و التفات بادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام
رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سرهٗ فرمودند و چون نزدیک
مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آنحدود داشت با اکابر سادات
بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد
و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علیه و علی آبائه التحیة
فائز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت
متوجه نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی

آنجا پیشوا آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید و آنحضرت سیر کان فیروزه که در آنجا بود دست فرمودند و از انجا بسبزوار و از انجا بدامغان رسیدند و از اعجائب در انجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی دران تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلید دران چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا می شود و از شورش باد و خاک هوا تاریک می گردد این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء چندان ست که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود آنگاه از دامغان ببسطام توجه ارزانی داشتند و روضهٔ مقدسهٔ بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سرهٔ در راه نمود و عنان موکب منصرف ساخته زیارات فرمودند و از انجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی ست قدس سرهٔ نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق اینق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خدا پرستان توسل می جستند و بظاهر و باطن از طوائف زنده دلان همت می خواستند و منزل بمنزل می رسیدند حکام و اکابر آنجای در خدمت کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلایل هدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون بر آمدند حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین که دران نزدیکی پایهٔ تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف اقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند روزی چند در آنجا بسیر مواطن شریفه و اماکن منبرکهٔ آن شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبد الغنی که کلانتر اهل آن دیار بود و در اوایل شاه آنجا می بودند منزل می داشتند و از انجا بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت نمود و از انجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود چون موکب عالی بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه استقبال

نمودند در جمادی الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده با مراعات قواعد و اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرائط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت مدید بتذهیب نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند اوّل مجلس آرای آن نگارخانهٔ خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره کشا گشت و محفل بادشاهانه انعقاد یافته و بقانون بزرگی و لوازم پرسشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط کشودند و بتقریبات سخنان بلند درمیان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده درباب ملاقات این دو شهریار کامگار چنین گفته۔ **مثنوی**

دو صاحبقران در یکے بزمگاه — قران کرده باهم چو خورشید و ماه
دو نور بصر چشم اقبال را — دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب کزایشان فلک راست زین — بهم در یکے عرصه چون فرق دین
دو چشم جهانی بهم همعنان — بهم چون دو ابرو تواضع کنان
دو سعد فلک راست یک برج جاے — دو والا گهر را یکے درج جاے

شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانه کشور کشائی گردانید و هر قصوری و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی در یولا پیش آمده از ناساعدی و بے اتفاقی برادران بے اخلاص بوده و شما را دران اختیارے نبود در عالم اسباب موافقت برادران امرے مهتم ست که کارها بسته کشاده گردد اکنون ما را برادر خورد تصوّر فرموده و ممد و معین دانند که منّت بر جان خود نهاده انچه شرائط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک که در کار باشد سرانجام نمائیم و اگر خود ما را باید رفت بطریق کمک بروئیم و

و بسیار از سخنان حقیقت پیرا ے کہ بزرگ منشے را نشان بزرگ باشد فرمودند و چند روز جشن خسروانی داشتند حضرت شاہ ہر روز خود بہمہ کار و بار و ارسیدہ مجلس غیر مکرر می آراستند و زینت افزای صورت و معنی می گشتند و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرائے کہ چنان شاہے بذات خود مباشر شود چگونہ بیان توان نمود کہ چہ قدر شامیانہاے زربفت و مخمل و تاجہ باف برپای می کردند و خرگاہہای منقش و خیمہ ہای معلیٰ چہ مقدار نصب می شد گلیمہاے ابریشمی و قالینہاے قیمتی آن قدر کہ نظر کار می کرد دران سرزمین گستردہ داد عشرت و نشاط می دادند و چہ شرح دہد کہ در لوازم گذراندن تحف و ہدایا کہ امریست ضروری بچہ آئین خود توجہ می فرمودند و از اسپان عراقی چیدہ بازینہاے مطلّا و مرصع و عبائیہا و زین پوشہاے فاخر و استرہای بردعی آراستہ و پیراستہ و شترہاے بدیع بیکر از قسم نر و مادہ و بار پوشہاے گرامی و چندین شمشیر دیگر خنجر مرصع بجواہر و تمثالہاے نقود و قماشہاے نفیس و پوستینہاے کیش و جلغاوہ و سنجاب و تین و جامہاے پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجہ و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابہ و شمعدان زر و نقرہ مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقہاے طلا و نقرہ و خرگاہہاے مزین بہ بساطہاے اعلیٰ کہ در کلانی و خوبی نادرہ روزگار بود و سایر اسباب پادشاہانہ یک بہ یک بہ نظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاہانہ از طرفین بتقدیم رسید حضرت جہانبانی در روز جشن عالی بالماس گرانبہاکہ خراج ملکہا و اقلیمہا بود و دویست و پنجاہ لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاہ در آوردند و بے شائبہ تکلف از وقت در آمدن حضرت جہانبانی مالکاے شاہی تا زمان بر آمدن بہر اسم و رسمے کہ از سرکار خاصہ و منتسبان شاہی خرچ شدہ بود زیادہ ازان باضعاف مضاعفہ پاداشش شد و از انجا متوجہ سلطانیہ شدند و در آنجا بعیش و عشرت بزمہاے خسروانہ داشتند و در خلال اوقات فرخندہ ساعات قران سعدین باغواے بعضی از اہل فساد و غبار خاطری از جانبین حادث شدہ بود

آن کدورت بامتداد نکشید و بزلال صفا مصفی گشت حضرت شاه همه روزه اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب می دادند از انجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران صحرائی رارانده در چشمه که اورا اسادق بلاق گویند که اول منزل بیلاق بیلق ست شکار مجتمع شد حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در بلدهٔ آئین اسپ تاختن و شکار انداختن را گردانیدند و بعد از ان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن درون قمرغه شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استجلو که بدامادی شاه والا شکوه شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندی دیگر نیز بموجب حکم درآمدند و بعد از زمانی رخصت عام در دادند هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و کشتن شکار اشتغال نمود درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا بد بود درمیان شکارگاه دانسته تیرے بروز دو او رخت هستی بربست و بملاحظهٔ خاطر میرزا کسے این سخن را بشاه نگفت و بعد از ان عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان باردیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی تیر شطرے از اوقات گرامی صرف شد و درین روز که بازار قبق گرم بود بیرام بیگ که بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطان سرفراز شدند و در آخر آن مجلس طومار دوازده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند با طومار اسباب کارخانها که بهمرکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر درآوردند اسامی اجله که درین کمک عالی مقرر شدند بدین تفصیل ست میرزا مراد بداغ خان قاجار لله میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو۔ سلطان علی افشار۔ سلطان قلی قورچی

باشی خویش محمد خان - یعقوب میرزا طغائی محمد خدا بنده سلطان حسین قلی شاملو برادر
احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزولد دیو میرزا تهمتن میرزا ولد دیو حیدر سلطان
شیبانی علی قلی و بهادر پسران مشارٌ الیه مقصود میرزا آخته بیگی و لد زین الدین
سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرهٔ جهان شاه میرزا مشهور شاه پروی بیگ کچل استجلو
علی سلطان حلاق خواهر زادهٔ محمد خان ابوالفتح سلطان افشار - حسن سلطان شاملو
یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش اغلی استجلو و حسانیه ولی سلطان ولد صوفیان
خلیفه روملو علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کنابدار قاچار و سیصد قورچی خاصه
بسامان شایسته نیز تعین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت
که آخر منزل بیلاق سرلق ست سوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و انواع شادمانی
و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند و در عرصهٔ دلکشائی میانه که در
لطافت هوا مشهور آفاق ست شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف
آوردند بمتابعت مبادرت جسته با حسن وجوه و ایمن آداب بساعت مسعود
وداع یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بموجب اقتدا بسنه سینه
حضرت صاحبقرانی از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند هودج اقبال
حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار
روان شد و حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت
قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت
یافت بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات
حضرت جهانبانی باب هلمند رسید شاهزاده عالی قدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت
نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند
و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تا یسدی که میرزا میرانشاه بر
برردخانه که از دامن سهند تبریز می آید بسته اند باستقبال آمده غربساط بوس
دریافتند حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت

جلوہ داد و لوازم مہمانی بتقدیم رسانید و کرگ دوانی و چوگان پیادہ بازی کہ در تبریز معروف و مشہور بود و دران وقت از اندیشہ شورش ممنوع شدہ بود بجہت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاہی بتازگی درگرد آمد و آنحضرت عمارات عالیۂ آن شہر را کہ از آثار قدیمہ سلاطین ماضی ست و سیرگاہہائے آن شہر را تماشا فرمودند و مجدد از آثار گذشتنگان خاک و سرگشتنگان خانۂ افلاک و گذشتگیہائے عالم بے ثبات و گسستگیہا جہان بمقدار بخاطر حقایق مآثر آوردند و در گرد آوری رضائے آفریدگار سخنان حقیقت بینان بر زبان اقدس راندند و بعضے از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند۔

رُباعی

افسوس کہ سرمایہ ز کف بیرون شد | وز دست اجل بسے جگرہا خون شد
کس نامد از ان جہان کہ تا پرسم ازو | کاحوال مسافران عالم چون شد

ملا قطب الدین خلنجو بغدادی درین بلدۂ فاخرہ بشرف ملازمت مشرف گشتہ تا مشہد مقدس ملازم رکاب معلیٰ بود و نادرہ کار سحر آفرین خواجہ عبدالصمد شیرین نیز درین مدینۂ فاضلہ بملازمت استسعاد یافت آن قدردان بارگاہ ہوشمندی را بسے پسند آمد و از عوائق روزگار نتوانست ہمراہی گزید و از نوادر اتفاقات حسنہ در شگون و تفاول نیک آنکہ چون بہ تبریز نزول فرمودند ازانجا کہ توجہ اقدس باصطرلاب و کرہ و سائر آلات رسدی درجۂ کمال داشت بیگ محمد اختہ بیگی را فرمودند کہ درین شہر کہ محل آثار قدیمہ است کرہ تفحص نماید آن سادہ لوح کرہ چند را با بادیانہا آورد آنحضرت انبساط فرمودہ بجہت تفاول خریدند و از سیر تبریز فارغ شدہ بصوب اردبیل توجہ فرمودند چون موکب عالی بقصبہ شماسی رسید جمیع شیخاوندان کہ نسبت خویشی بشاہ عالی قدر داشتند با سائر و اکابر و اشراف آمدہ ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک ہفتہ در اردبیل تشریف داشتہ ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند و ازانجا بحر زئیل رسیدند

و چون ہوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بیدانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار بار دوے معلّیٰ خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی جبیهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقاید دولت و متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها می گذرانیدند و مهمانیها می کردند درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورده در روز مهمانی بند بازان آمده کار پردازیها کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند و خدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدند لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب سادری که بهرات نوشته بودند عبدالفتاح که گیراق را فرستادند و مشارٌ الیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و از همیں حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند مذاکره کتاب درة التاج درمیان آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا که بملازمت می رسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض می شدند مشغولی حاصل می شد مولانا جمشید معمایے که مجمع فضائل بود مکرر بشرف بساط بوس رسید روزے ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت آورد +

شعر

گر دل از عشق بتان گه جگرم می سوزد　　عشق هر لحظه بداغِ دگرم می سوزد

همچو پروانه بشمعے سرو کارست مرا　　که اگر پیش روم بال و پرم می سوزد

آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته داني بودند نیکو تصرفی فرمودند که

ع　میردم پیش اگر بال و پرم می سوزد

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجائے آورد و از مشهد بکار
وانسرائے طرق و از آنجا براه قلعه گاه بسبستان نزول اجلال فرمودند و درین
حدود شاهزاده و امرائے شاهی بموکب عالی پیوستند و از آنجا بگرم سیر درود اقبال
روے نمود میر عبدالحی گرم سیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت
کورنش و عذر جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت
محروم مانده بود بعرض رسانید و از انجا که خطا پوشی و عطا پوشی شیمهٔ کریمهٔ
آنحضرت بود معذرتهائے او بسمع رضا مقبول شد و بمر بعنایات مشمول گشت
چون سخن باینجا کشید ناگزیرست ازانکه مجملے از اعیان که درین غربت ملازم رکاب
دولت بودند نوشته آید سر حلقهٔ حقیقت گذاران وفاکیش که چون همواره ملازم
رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان ست دیگر خواجه
معظم ست که نسبت اضافی اخوت آنحضرت مریم مکانی داشت از ابتداے حال
خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود رفته رفته سفاکی و بیباکی او بافراط کشید
و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل
سلطان که از جانب والده از بنایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوائل حال
بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد
کوکی ست او برادر کوکی ست که از امرائے عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه مکرراً می گفت که پادشاهان را این طور
خدمت گاری باید در روز قبق اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن
کوکه است که کو کلتاش حضرت جهانبانی جنت بود درین راه بادو جواهر سپرده بودند
دران ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چند روز در بند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی
یافت دیگر حسن بیگ ست برادر محرم کوکه او باآنکه کو کلتاش کامران میرزا بود اما
بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود و محرم در گذر
جوسا غزنین رحمت شد دیگر خواجه مقصود هردیست او مردے پاک طینت پاکیزه

بود با مانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات
حضرت مریم مکانی بود علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بود و التزام خدمت
داشت و از دو فرزند سعادت مند ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی
دارند یکے سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت
چشید دیگر زین خان کوکه بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و
ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در
امرای کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم
حساب وقوف تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور
بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب
مشرفی دیوان یافت و بعد ازان مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر
که قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبهٔ والای حضرت شاهنشاهی استسعاد
یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سباق فرسان قلمرو
حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و درایت
محاسبات موشگافی می کرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی
کرده بودند و در عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه
جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی ست او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت
موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی صنوف بود کاروانی بظهور می آورد
دیگر درویش مقصود بنگالی او از زیارت گاه هراتست مردے ساده ضمیر درست
جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند و از تمام آن مردم او تنها
بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی باد عنایات
خاص داشتند و بعد ازان بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمرے دراز در طبقه
دعاگویان بسر برده است دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز
داشت و خدمات پسندیده کرده بود بواسطه آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت

جهانبانی بود و حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بیباک
آن جوان را در مواضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی گشتند و چون میان
حسن علی و او شکرابی بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده
باشد باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر
سلطنت شد بآستان بوس فایز گشت دیگر علی دوست یاربیگی ست پسر حسن علی
مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در هرات بخدمت گاری
و جانسپاری اهتمام داشت و دیگر ابراهیم ایشک آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر
شیخ یوسف جولی ست که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی می گفت مردے وارسته
پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک می گفت خدمتگار
شایسته بود دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیأت و اصطرلاب خبرے داشت همراه
قاضی برهان خافی بشرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد
یافت و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی
سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جاله بان بود در بدخشان خدمت جاله بانی
داشت و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر بحر شد و بر کنار
آب جون منزلی دلکشا داست و همانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید دیگر حیدر محمد اخته بیگی
است از خدمتگاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکه است جوان مردانه صاحب
نسبه بود و در هرات قبق او زد دیگر سید محمد قانی هر دیست در بکر چند روز او را میر عدل
ساخته بودند از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر
آمده در لباس فقر ملازمت نمود و بیت دلنشین می خواند رخنه رخنه داخل ایلچیان شده
بود و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سهرند باغی مطبوع
ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده
دیگر ولد امیر حسین و این هر دو از سعادت مندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر

ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود واز حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارت توشکچی ست که در سلک ممالک بود و دعوی سیادت می کرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود واز بندگان خدمت گار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تیمور شربتچی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبدالوهاب صاحب طباق دیگر حبائے بهادر دیگر تولک یاتش نویس زہے سعادت مندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و موافقت ابتلای الٰهی خدمت ولی نعمت بپایان رساند۔ شعر

ندانم رفیقان چرا وا پسند | که مردان زخدمت بجایی رسند

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه وجلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امیدواران شگفتن گرفت و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد۔ شعر

فیاض ازل از فیض بے اندازه انداخت ز مقدمش بشهر آوازه

شد کشت امید ناامیدان خرم شد باغ مراد نامرادان تازه

میرزا کامران را ازین طنطنه عالی حال دگرگون گشت درین هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذاشته بود از سر آغاز بد معاملی پیش گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستاده چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش نمود جمعیکه عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفاے جرائم خود نمود و بعضے دیگر گفتند که لائق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست نه دهند چه آن امورے که از شما سرزده است روی آن نمانده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا براے صواب نمای عمل نه کرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان در برف و باران روان کابل ساخت همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین

محمد غزنوی که بخطاب آنکه خانی سرافراز بود و ماهم آنکه والدهٔ ادهم خان و جیجی آنکه والدهٔ میرزا عزیزه کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک می خواندند و همشیرهٔ شریفه را بیجه می گفتند چون بقلات رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند از فر بزرگی و شکوه دولت مندی که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال از انجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه به لحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده می فرمودند و صنایع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلے که فرود آمده بودند دران خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر نور افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلے بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید + + +

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت که فر دولت و سعادت جاودانی ازان می تافت از نامساعدے سعادت درهم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت می خواهد و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام می دهد هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه دربن روز که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقاً درآنجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف و معمول ست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقارهٔ دولت جهانگیری و کشورکشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم آرائی بربام دولت سرای ایشان بلند آوازه ساختنی بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد بتصور آنکه میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگتر ست و بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقاره را معلل بشرط زورآزمای کشتی گرفتن داشت که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد آنحضرت که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دیدهٔ ازلی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا گردیدند و ببازوی قدرت که بقوت سماوی مؤید و معتضد بود باوجود صغر سن که امثال این امور دران حالت بسے بدیع نماید بالقای الهی و تعلیم ربانی بے محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند و بقانون بندآموزان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان

برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الهی بود که بر سطح قمهٔ غبرا وزیر قبهٔ سپهر خضرا انواخته شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را جهت امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرورفت و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این صدای دلکشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا از بسکه طریق شده بود و فال او را نقش کعبتین بر خلاف مراد نموده نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد از انجمله آنحضرت را که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود فرمود که از شیر باز دارند ازین غافل که شیرخوار مرضعه عنایت ایزدی و کامیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حراست یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعه بیس

بر مترصدان اخبار و مستبصران سوانح که دیدهٔ خبرت گشاده و سرمهٔ عبرت کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات عالی حضرت جهانبانی و کمک ایران بگرم سیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از یکها بجهت تسخیر قلعه بیس که داخل ولایت گرم سیر و متعلق بقندهار ست تعیین فرمودند شاهم جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلج که دران حدود از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند و فوج بادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله اورا بجای پدر کلانی برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر

اهتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و پسر او برجای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جای نه رسید متحصنان قلعه فریاد الامان برآورده در تضرع و زاری گشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند و شاهم علی و میر خلج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آن حضرت بموجب رافت ذاتی جرایم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانه خود گرفته می خواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند هرچند حضرت جهانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیلهٔ خبررسانان درست سخن متیقن بود و نیز بمقتضاے عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمی خواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینهابے جلوئی کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال عجلت بی تزک بجواشی قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعے برآمده جنگ کردند و ضرب زنهاره او توپهارا از بالا سر دادند جمعے کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند و گروہے زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و قلی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعے از بهادران چغتائی و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر آسان خواهد شد میرزا بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت ما را می دانند سپاه آیند منحصر در همین جماعه نخواهد بود بلکه کمک ایشان در کمین گاهها خود را نگاهداشته

باشد که کار ما یسازد ما بازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف می داریم چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد و حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست و فتحے چنین که مقدمه فتوحات بے اندازه بود روی داد و دران روز از اهل قلعه بابا یائے سهرندی که از یکهاے نامی میرزا کامران بود بقتل رسید + +

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلّٰی را چنیں فتحے روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم رسانیده بعداز پنج روز ازین قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب انظار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع درواده ماشور نزول اجلال فرمودند و درباغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعین شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها می کردند یکروز حیدر سلطان و هردو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر و کوچه بند بود بردند و کارهاے نمایان نمودند حیدر سلطان از همه پیش تاخته بود و از غرائب آنکه بابا دوست بسادل باجمعے در مزارات ایستاده تیراندازی می کرد حیدر سلطان بنیزه خواست کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر به بغل او رسیدن همان اسماعیل سلطان جائیکه میرزا کامران بکمک فرستاده بود در برج اقچه که دربرابر مقابر ست پیش

میرزا عسکری بوده تماشاے جنگ می کرد با وجود آن قدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که از دست او نیزه افتاد و عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و دو انگشت من آنجا افتاد از روش تاختن قیاس می کنم که او باشد بعد از زمانے که آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوهے که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمع از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا اخته بیگی و لد زین الدین سلطان شاملو و جمعے کثیر بر سر ایشان تعین شدند قدرے جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شده بسیارے از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی روایات بدست اولیاے دولت افتاد و بقدر عسرتے که در اردوے ظفر قرین شده بود به بسر مبدل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب می شدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رشته کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود بمقتضائے رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای را دریافت که منشور نصائح شاهی را با فرمان موعظت بنیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیلهٔ نیکو خدمتے تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامی کارهاے شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش ست ظهور یابد بنابرین داعیهٔ بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بکتل روغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین ست رسید جمعے از هزارها سر راه گرفتند آخر هاے روز جنگ در پیوست اولیائے دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارها

بے دولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بے دولتان راه نیستی پیش گرفتند چون
بیرام خان نزدیک کابل رسید مابوس و جمعے باستقبال آمده بیرام خان را بردند
میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید باندیشه صاحب او
چنان رسید که این دو منشور دو دولت را بمیرزا که نشسته باشد دادن مناسب
نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجائے آرد بسیار دور که آنزا دانش درست
و بختی بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا
مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو مثال اقبال گذرانید
و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف بادشاهی
و هدایائے شاهی را بآئین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آگین
صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی
گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ
میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه
باشد ازانجا بیرام خان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت
شاهنشاهی که جا نهلے مقدس رونمائے او سزد شد آنحضرت در باغ مکتب پیش
حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
می بودند ماهم بیگه آنکه آنحضرت بود آن نور پرورد الٰهی را از درون بیرون آورد
و رسید با آئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادائے امانت نمودند و از میامن
دیدار دولت افزائے سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان را انبساط
عظیم روئے داد و مشاهده انوار الٰهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود جلا بخش بصر و
بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز بجا آوردند و ازانجا رخصت یافته میرزا
هندال را که در منزل دلدار بیگم والدهٔ ماجده خود می بود و بچشم نگاه می داشتند
دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسپ خاصه که بمیرزا نامزد شده بود
رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه

مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را از انجا برآورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآراست برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت و از عنایت و التفات بادشاهی و شاهی انچه آورده بودند رسانیده خوش وقت ساخت و از انجا مرخص شده بجلگه سیاه رنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و او را بعفو تقصیرات و مخزلات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بابغ میرزا و سایر بزرگان یا بیگی که خردمندان را سزد و لایق حزم بیدار باشد یکیک را پرشش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و انچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بجای آورد میرزا کامران بیرام خان را یک ماه پیشتر نگاه داشت که نه در خود مقاومت می یافت و نه از بی توفیقی بصوب خدمت می توانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر درمانده بود تا آنکه بصد ابرام بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که در گفت من نیست رفته نصیحت فرمایند و قندهار را ازو گرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آنکه میرزا عسکری که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سر مقامت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را ضرورت پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جادهٔ انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورد و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت گز است بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی می دادند چنانچه ترکمانان در مقام نخیر بودند

واز راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزے حضرت جهانبانی صحبتے خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایتے کشوده واز هر سو سررشته روایتے بدست آورده صحبت را بحکایات دلآویز و نقلهاے نشاط افزاے گدازن گرم داشتند از اکسیر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عیار می افزود و تنگ مایگان مردانگی را سرمایهٔ همتے بهم می رسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق بیاد آوردند که آیا آن تازه سرو جویبار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان بے خبر بد اندیشان تبه راے را در بارهٔ آن گلبن سعادت چه خیال با دلے در بیم و خاطرے پر امید هم بدرگاه کبریا که کام بخش سرگشتگان بیقرار است دست نیاز کشاده بدعاے برخورداری و جان درازی آن شجرهٔ طیبه مشغول شدند و باین مضمون گره کشای آبلهٔ دل گشتند شعر

خدایا تو این گوهر شاهوار | ز آسیب بدگوهران دور دار
ز دریاے دانش باد آب ده | ز خورشید بینش بادتاب ده
بسے دور زد بر فلک آفتاب | که این نیر آمد برون از نقاب
بسے کرد انجم نظرهاے سعد | که این مه ز ظلمت بر افگند جعد
بسے چرخ زد آسمان بلند | که آفاق زین نور شد بهره مند
فروغ ازل باد منظور او | مبیناد تاریک دل نور او

و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زائچه طالع آن بلند بخت خجسته روزگار که لوح محفوظ را اسرار غیبی ست طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانهٔ اعداء و ناکامی بدخواهان و کج اندیشهاے نارسنان ازان دیباچه سعادت معلوم فرمودند و بانبساط سر برآورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نور پرورد الهی خوش وقت شویم و بیمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و

در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری بکمال ضبط و حفظ مرعی
می داشت و مُرچلها هر روز و هر شب تغییر می داد که مبادا جمعی از مرچل خود حرف
یک جهتی در میان انداخته خللی در مبانی نگهبانی اندازند و چون محاصره بامتداد کشید
و از ملازمان پادشاهی کسی آمده ملحق نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود بازمانده
در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی این معنی را از روزنامچهٔ احوال ایشان
خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از آن مورچل که مخیم اقبال
بود شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنهٔ قندهار نزدیک دروازه رفته این مقدار که
سنگ دستی می رسد و آنجا را چهار دره می گویند مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان
ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند
و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و بهزاران اضطرار
و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن
ایشان مرا مهلت دهید که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه
داشت خود را مصحوب میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاده
حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بوقف قبول جای
داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تیره رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته
در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از
سر نو آئین مخالفت پیش گرفت هرچند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری
را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدسه مشرف سازند چون دماغ
سعادت در پریشان بود و نصائح گرامی هیچ وجه درنگرفت و بهمان خشونت و سرکشی
خود ایستاد و از فرط عناد حضرت معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته بر اردوی
معلی جهانبانی تشریف آورند بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی
میرزا اندازهٔ تفاوت و مقدار مخالفت او بنوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که
متکفل مهمات ارباب توسل است نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند و درین میان

الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از بنا بر دختری سلطان حسین میرزا و شیر افگن بیگ
ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران
میر عبد الله که از سادات بنی مختار سبزوار اند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع
بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که
میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه می داشت و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس
می سپرد چون نوبت شیر افگن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق این جماعه
الغ میرزا گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت
را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد و قاسم حسین
سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبے راه گم کرده در میانه هزاره افتاد و بعد
از چند روز غارت زده پیاده و آبله پا رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو
نقصانے بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده بیگ هزاره با خیل
و حشم خود آمد و عرایض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عرایض
از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم و اردوے معلی پیدا شد و قزلباشیه
که متردد خاطر بودند مطمئن شده بودند و جهد تمام از سر گرفتند و در تنزلزل ارکان
قلعه داری افتاد و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید ساکنان قلعه روز برون
احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می برتافتند که کار قلعه نشینان دشوار
شده در گیرودار خود مردانه باشید و در قلعه کشائی کمر همت محکم بر بندید دست از
اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند عاقبت کار بجائے رسید که اعیان لشکر
میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان و پیاده ها از
بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک بود چلیکه نجم اقبال بود از قلعه خود را
انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پاے مقدس حضرت جهانبانی افتاد
و بعد ازان موید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمده بشرف زمین بوس سربلند
شد بعد ازان اسمعیل بیگ که از امراے حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در ولادی

دکنگاش مسلم بود رسید و ابوالحسن بیگ. برادرزادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر
نور بیگ همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت دو سه هزاره
او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روانه شدند که چون کار از انتظام افتاده بود
میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن مدرگاه گیتی پناه بنابر
آن هواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده روزگارے
بسر برد صبح آن دُرّ اردوے ظفر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده
راه گریز اختیار کرده است جمعے بتفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس
سنگے پنهان شده بود و بعضے از ثقات نقل می کنند که خضر خان هزاره می گفت که
چند مرتبه مردمے که بجهت گرفتن من تعیین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه
یکے جانور خیال کرده دامن مرا می گرفت از ترس دم بخود کردم چون شب در آمد
من از زیر سنگ بر آمده بما من خود شتافتیم چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی
خاطر نشان ظاهر بینان شد و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی
و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب
غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب در پاے رفتن و نه جای ماندن اولاً التماس
نمود که قندهار را با ولیای دولت می سپارم مرا راه بدهید که بکابل روم حضرت جهانبانی
بآن راضی نه شدند و خیال خام او صورت نه بست بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده
بیگم را بحضور اقدس فرستاده استعفای گناهان نمودند و بوسیلهٔ استدعاے آن
خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بست
و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه
تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آراے
صفوف عزت بودند و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب
سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن
انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود

قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری
قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم
صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات و مشغوف جلایل عنایات
سازند و برین مقدمهٔ اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر
از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصدار
یافت بعد از آن محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان
قوچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان
را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاه دارند و از آخر
روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشا داشتند
و سرگذشتهاے عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه
پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته
میرزا عسکری در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باختیام و بلوچان
فرستاده بود بجنس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا
دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا
را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی
بخشیده شد چند روز در بند پند پذیر گردد و روز دیگر ماهچه رایات فتح شب افروز
تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتائی و قزلباشیه در ملازمت
حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سه شبان روز بفر مقدم همایونی آن بلدهٔ فاخر نور
و امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت
فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار غنداب
واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطایف آثار استلذاذ و استظلال نمودند
و دران منزل دلکشای تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آوردهٔ روزگاران
بود متصدیان انتقال نوشته بنظر اقدس در آوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده

بهادران سپاه که رقم شهیدستی بر ناصیهٔ احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود آورد و بکوچ کلان خود خاتم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جای نالایق نگاه داشت و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد که ملا عبدالخالق که بمیرزا نسبت اُستادی داشت و با بوس که در امور ملکی دخل می کرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از ساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علی و میرهزار تیشکانی و شیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند که اگر میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد والا این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابراین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد کس بطلب میرزا فرستاد که بعضے سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته ام مراجعت لائق نمی دانم چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکے از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات ندارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده می گشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسے در گرد او نماند بضرورت او استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا

را که بچشم نگاه می داشت رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود بزبانی قبول نموده خلاصی از جنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بیدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود و سررشتهٔ صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسی که به بود او را منظور داشته راستی بگوید نه بود اکثر مردم او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمد غفلت جوشیده بود سیل بیداد وطریق رشاد نمی دیدند وگروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند و این از دور رهگذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظهٔ خاطر میرزا می کردند و اظهار حق صلاح وقت نمی دیدند چه یقین ایشان بود که از خود رای صلاح کار اصلا قبول مشرف او نیست بمجرد اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قابل خواهد گشت حق دولت خواهی و شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته توقف نکنند و با اهمال و اهمال بگذرانند که ضرر آن در بال بحال همه عاید شود و خسروان این اعمال بر روزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجه خیانت کنگاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات ست روی دهد و خال بیدیانتی و خوشامد گوئی که نیل بی دولتی و بی سعادتی ست بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد شایسته آنست که این طائفه را گر در عدم کتمان حق و اظهار صدق نالایمی منافر طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوش وقت بوده چین فیض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند که هر چند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان نشاق آید اما باطن والا جنابان تحسین فرماید و اگر چه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود و لیکن در معنی هم برای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل می نماید القصه میرزا کامران را انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی می داد + +

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام بابا حسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر می تافت و با دولتخواهان دوربین و جان سپار اخلاص منش همواره مطارحه نموده می شد قزلباشیه اکثرے از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند و بعضے برخصت ابرامی جدا شدند بداغ خان و جمعے دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام می کشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال می کردند و ضیع و شریف شهر دادکنان و فریادزنان بدرگاه معلی می رسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر شاهی آزرده می شود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیدادگران دست از زیردستان باز نمی دارند و این معنی موجب سخط الٰهی می گردد ولیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت در آمد چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف می داشتند و چون یورش کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضے از پردگیان سرادق عصمت و نگاه داشت اشیا و اسباب ضروری منازلے چند از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر می داشتیم اما جائے که مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آورده‌ایم گزیرے نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نمود و بر طریقه اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر بادشاهی که اصل کار بود مبادرت نه کرد و امرای عظام که در

ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغ بال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود لاجرم حرکات ناستوده ایشان را بتمکین همت و تسکین اقبال می گذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقه خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت می دانستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و استیفای این امنیت بظهور می رسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت دوارد حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد و اهل و عیال و اسباب و برتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید پسر شاه رحلت نموده قندهار بترکمان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنین جمعی خود سر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با آنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از نشاء بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول مطاوعهٔ ظاهر و باطن خود را بالتفت موافق ساخته نقاب بی آزرمی بپیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر که ودایع عطیهٔ ایزدی ست کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد و چون از اینجا تا کابل مسافت بسیار ست و احشام هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرسنگ این راهها شده اند خصوصاً با میرزا کامران سخن در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجه مجموع گرداند نخستین کار ست و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل و عرف و عدل بداغ خان

را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجراے روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقاے وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یک طرف گشتن از سماجت خالی نیست اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بے اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمی کنم چه درین صورت مردم بداغ خان ضائع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بد نماست همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دور اندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید بنا بر آن کس پیش بداغ خان فرستادند که چون بتسخیر کابل می رویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از و جمع باشد مشارٌ الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران کاردیده و بهادران معرکه آزموده در حدود قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان وقت یافته بپاے مردی همت و دستیاری جلادت بقلعه در آیند بیرام خان و جمعے دیگر بطرف دروازه کندگان مقرر شد و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعے بجانب دروازهٔ ماشور معین گشتند و موید بیگ و جمعے بحدود دروازهٔ نو جای یافتند و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید اتفاقاً شترے چند علف بار درون قلعه می رفتند خود را در پناه شتران درآورد و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد او جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فائده نه کرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد و چندے دیگر از عقب رسیدند و جمعے از قزلباشان که دران نزدیکی بودند

بجنگ پیش می آمدند و بقتل می رسیدند و بیرامخان از دروازه کندکان خود را درون انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند و فیروزی حضرت جهانبانی خود از دروازه کندکان بدولت و اقبال درآمده ببرج اخچه صعود فرمودند و آن شهر سعادت آئین بفرور و دعالی مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد و بداغ خان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آن حضرت او را محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم تعلق بشاه دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جان بخشی و عطوفت بادشاهی نشناخته فرار نموده بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ من ست کس تعین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین فرمودند فرستادها او را از خانهٔ همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلیٰ آوردند و آن حضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که درباب کافه برایا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتازگی درگذراندند و او را بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را بر اولیاے دولت تقسیم فرمودند ولایت پیتری بالغ میرزا مقرر شدند و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیگ و قلات بشیر افگن و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیراندند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از مآثر صواب دید بادشاهی تقدیر

موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند واز فیوضات نا متناهی و نعمت غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود سوداگران سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال می تافت کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسپان مارا ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند اشد رضا داریم و سرمایهٔ سعادت خود می دانیم نہے دولت ماکه باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولت خواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت جهان بانی این معنی را از مویدات آسمانی و موایدغیبی تصور کردند و التماس ایشان را بدرجهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دل خواه فروشندگان تمسکات ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوہے که نزدیک بابا حسن ابدال ست بر آمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و حیدر محمد اختہ بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه شریفه اسپان جدا کنند و بعد از آن برائے امرا و سائر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند و لهاے سوداگر و سپاهی معمور و مرفه شد و ده بیگ هزاره چوں می خواست که بخدمات مالی و جانی سرفراز گردد بجانب قلعه پتری که حشم او آنجا بود شب راه سرکرده برد و چون موکب عالی دران حوالی رسید کلانتران احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیش کش آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی النگهائے دل کشا داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترتیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و بامتداد کشید و برحمت ایزد پیوستند آنحضرت قواعد عزاداری بجائے آورده تمسک بحبل المتین صبر که شان عالی منشان کار آگاه و نشان والا و نشان خبرت سرشت ست نموده جهت ترویح روح آن مخدرهٔ مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لائق خانوادهٔ سلطنت

تواند بود بتقدیم رسانیدند و از آنجا برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ
متوجه دار السلطنة کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار بآئین عبودیت و
حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای
بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوش وقت شدند و مقدمهٔ آمدن
بسیاری از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف
و امتزاج هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر
شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون مخالفت هوا اشتداد داشت
و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین
زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار و بسامان و سرانجام
لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند
و چون مجلس باخر رسید زبانی بوسیلهٔ می رسید برکه گفته فرستادند که باوجود آنکه از
آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت
کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر بجهت
محنت و رنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را بشما
ارزانی داشتیم این زمستان را در آنجا بآسایش بگذرانید و چون عقدهٔ کابل مفتوح
شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر
نمود و آنحضرت بعزمے درست و امیدے واثق قدم در راه نهاده دل برکشایش
کار بستند در اثنائے راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق آق
سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده بآستان بوس سربلند شد و
استغفاری جرائم بابوس نمود و بمدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یورت
شیخ علی که در نواحی نعمان و ارقندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران
از استماع توجه رایات جهان کشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه
ساخت و قاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه بجلگه دوری که

نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعهٔ کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قاهره بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکنه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افگن از عسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و بتائید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه بردی خان که گردیز و بنگش و نغز با و متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بالتفات خسروانه سرفراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از ملازمت قراجه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی و نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کروه راه مفاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را عرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی

در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهے شب می برد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رائے و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده بسرعت تمام خودرا بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعے از اہل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانهٔ غزنین رویه شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعے از معتمدان بکابل فرستادند که در آنجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی نه رسد و همه را استمالت عنایت پادشاهی سازند و میرزا هندال و جمعے را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کورکه اقبال بلند آوازه کردند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را بسپهر کوکب رساندند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگاری بر دلهاے خلائق کشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سر بلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود دیگرے این مصرع عربی جنگ گرفت ملک کابل ازوے + چون بیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب و مسرت و شادمانی کشاده گشت و اساس دولت بتازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بودند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و

دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این خجسته دولت و خدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و عوام کشادند صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدریوزهٔ دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا درخواستند و آنحضرت ابواب عدل و احسان برروی جهانیان کشوده تمام زمستان بالاے ارک آسایش پذیر بوده در رضاے خالق و دلاسائے خلائق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و مؤید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و درهمین بمسامع علیه رسید که خواجه معظم بیگ باتفاق مقدم بیگ می خواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران برساند این معنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند ++

آرائش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن بآئین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که بتقریب انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند و بروشی که از خشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها

ماندن ست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا کہ نسیم اقبال بتازگی وزیده و گلستان مقصود از سر نو شگفت مراسم ختنه آن نو باده حدیقهٔ اقبال و تازه نهال انجیل مجد و جلال را سبب ساخته و آسایش بخشایش عالمیان افروزند اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز * شعر

بنفشه سر بر آورد از لب جوئے — زمین بست از ریاحین عنبرین کوئے
نسیم صبح گاه از مشک بوئے — هزاران نافه در بر داشت گوئے

به ارته باغ که بغایت دلکش و دل کشاست نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گرد آوری دلها که در معنی شکر گزاری حضرت مولی ست اسباب عیش عشرت کشودند و آئین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان به تفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب فزا را آئین بندند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند. جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار نهایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتے آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی می شدند و فراخور حالت و رتبت هر یکے را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و بیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضے دیگر از مختصان درگاه که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیٰ موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران لمعان فرالهی از ناصیهٔ احوال متلالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سر اوقات عفت

جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن
عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی
حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و
بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات در آمده بی تشخیص و تعیین
بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بخش پادشاهی
بران رفت که آن نور حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه
عفایف بشناسد آنحضرت بجود الهی بی مزاحمت سهو و خطا و بی کلفت التباس
و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ مقدسهٔ خویش
و در آغوشش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف
که حیرت فزای عقول و افهام ظاهر بینان تنگنای عادت بود عزیزان حاضران
بساط قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و اعجوبهٔ کارگاه تقدیر
گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در
صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفرس روحانی و تعلیم ربانی ست که بوسیلهٔ
این نوبادهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری پیوند
ازلی را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمی گردد
و چون تامل کنند بعد را چه گنجایش که در بن ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبدا او
حاصل ست و انوار خاصه وجود تکمیل صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک
درجه بدرجه صورت پذیرد و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و
کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نما بود و دوربینان عالم اسرار مختفی
نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاهٔ عنصری و مواد هیولانی مولود
نماست اما از بدو فطرت واصل بمبدای آبا و امهات از مآثر تولید او بیند و او در
مسالک معنی و مکامن باطن ابو الآبا ست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز
سماوی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود

وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانیان اولاً بجهت گرد آوری پراگندگیهای روزگار ثانیاً بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنهٔ سور آداب شکرگزاری نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رساندن گرفتند هر روز بروشی تازه و آیین شایسته جشن بادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجای آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام بادشاهی کامیاب سعادت می شدند ازان جمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجلی از حال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شد چنانچه نگاشته آمد ببدخشان رفت و ازانجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد و وقتیکه موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید بیرامخان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و ازانجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبهٔ قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت و درین آیین عشرت آیین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت دادان پیرایش حدیقهٔ دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب بانظرات سعد بر جهانیان افاضهٔ نور می کردند مجلس نهال پیرای گلستان الهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شده ابواب سعادت و اقبال بر بزرگاران کشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوش دل و خوش وقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد امرا ساچقها بنظر اشرف گزرانیدند و بالتفات گرامی سرفراز شدند و درعین آیین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خواطر والتیام قلوب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمانروائیست متوجه خواجه ریگ روان شدند و

شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند
و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همسران را در زور جدا می فرمودند و آنحضرت
با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا با هم لوازم کشتی
بجا آوردند و بعد ازان بسیر ارغوان زار بخواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته
داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن
عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت
بجایگیرهای مناسب حال هریک و انعامهای لایق هرکدام و خلعتهای موافق
هر فریق شرف امتیاز بخشیدند ازان جمله غزنی و آنحدود بمیرزا هندال و زمین داور
و پتری آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را
فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریر آرای ملک صورت
و معنی شدند و طوائف آنام در سایهٔ افاضهٔ رافت مرفه الحال شده همنشین باطمینان
گشتند و از جملهٔ قضایا که درین آیین‌بندی چهره‌گشا گشت آمدن ایلچیان شاه
والاقدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و
سرگروه آنها ولد بیگ بود و آنحضرت اورا بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر
رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معلیٰ از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضه
داشت و پیشکش و میرزا انچه در جنایات خود معروض داشته بود بغیر قبول مقرون شد
و حکم قضا جریان بر آمدن او صادر گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در توجه
بسعادت ملازمت منحصر دارند و از جمله وقایعی که متصل با نقضای ایام آیین‌بندی
وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ بزمین داری و
حقیقت و رزی ممتاز بود و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هندست اقامت
داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستانبوس دریافت و مشمول عواطف
خسروانه شد دوکی را باو مکرمت فرمودند و درهمان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان
طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود آنحضرت اورا نیز مورد الطاف

ساخته ولایت شال و مستنگ بدو عنایت فرمودند و این واردان را کامروا ساختند
بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا مزاج وحشت بر طبیعت این روستا
پروردان مستولی شد د آب و هوای طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید و از جمله
سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت
و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد
و از روی مکابره بجادهٔ بد دورونی و عناد ایستاد و برگفت سیه بختان که عمده
آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد
چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص
عبدالجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کثرت درین کنگاش که مور مفاسد بود
محرمیت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق معروض داشت
خاطر قدسی ساخت حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفته مظفر کوکه را گرفته بیاسا
رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته
فرستادند محصلش آنکه مارا گمان آن بود که در نیم رتبه بتازگی از عظایم جرایم نو گذشته
بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی
کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازهٔ می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته
گاهی بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل عارف می گذرانید آنحضرت بعد از
مخاطبات حسابی و معاتبت بادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را
مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک محلی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند
و از جمله وقایعی که دران ایام حادث شد فوت چغتائی سلطان ست که جوانی بود
از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت
جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور پدرود شد او این جهان را بر خاطر اقدس
بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی که بقا را خاصه ذات واجب و فنا را
لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل درست اندیش خود بدامن رضا و

تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته۔ نظم

سلطان جنتی بود گل گلشن خوبی ۔ ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد این باغ ۔ دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ۔ در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و انچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سر از فرمان برداری پیچیده اندیشه سروری در سرش می دهد و ازین خیال باطل بر نخ اندرست۔ ع

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بنا بر آنحضرت جهانبانی اوایل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خواست و اندراب که در تصرف میرزا بود و بیکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند و میرزا در تصرف خویش در آورده و چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزائی رسید آنحضرت می خواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیکی از ملازمان عالی جایگیر نمایند و بر انچه آنحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند در وجه جایگیر او نیز توسیع واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایره مخالفت میرزا

معصم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنة کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار بر آمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و درباب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمودند رائے جهان آرای بران قرار گرفت که باد بود یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاص بخشند دولت را در مستقر امن و امان جائے دهند که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ او نزدیک ست که دودمانها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض بود امضای قهرمان این مصلحت باو مرجوع شد مشارٌ الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگنه گنجشکے را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت از سادهٔ لوحے در گذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بچله کمان خدنگ اجل رسانید چون خاطر اقدس از شیر میرزا جمع گشت سیدرقه توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید و باغ علی قلی اندرابے مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نا مساعدے بخت نا فرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندرابست فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید بیشتر ازانکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعے از دلیران کارکرده را پیش فرستادند و درمیان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بوده میرزا بیگ برلاس با جمعے از تیراندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری می داد میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان چپقلشهائے نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر در رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ دوغان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلیٰ انسلاک داشتند بواسطهٔ افتادن اسپ بر زمین آمدند و جنگ

از طرفین تراز و شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت و نبرد آزمائیان کار
آگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قواق و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان
و محمد خان جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان
و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند بپاے مردی
عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند و چست و چالاک بصفوف
غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه
گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر
طرف دلاوران میدان کار و هژبران بیشهٔ کارزار قدم بمیدان فتح و نصرت
آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپاے جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ
فتح و نصرت بگوش هوش رسید و زمانه زبان بتهنیت و مبارک بادی کشود میرزا
سلیمان را پاے ثبات برجا نماند و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد
و تولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس داد سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان
بود از میرزا سلیمان جدا شده باستانه بوس پیوستند میرزا هندال و جمعی از
بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند
اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آنحضرت باٰئین بزرگی
از راه کتل شاشان بدرهٔ خوست در آمدند میرزا سلیمان با معدودے راه آوارگی
پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرزوبوم
فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور قدر
مستمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش
روز در خوست عشرت پیراے گشته کامبخش خلایق بودند و شنکار مرغابی و کبک
و ماهی فرموده متوجه درشنک شدند و دران حدود شنکار گنجشک بدام که مخصوص
آنجاست کردند و از آنجا بکلاوکان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم
مورد و موکب دولت شد میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از

آب آمویہ گذشتہ با چندی دران حدود سرگردان بود و از سوانحی کہ در کشم واقع شد آنست کہ خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاہ طہماسپ فرار نمودہ بملازمت حضرت جہانبانی آمدہ بود ظاہراز و حرف نامناسب نسبت بشاہ سرزدہ بود دو غان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ کہ از قورچیان شاہی در رکاب معلیٰ بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخسرو رسیدہ گردنش زدند آنحضرت را ازین خودسری ناپسند آمدہ آنہارا گیراندند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مہردار رقم عفو بر خط خطایای ایشان کشیدہ شد و چون مہمات بدخشان خاطرخواہ اولیای دولت صورت بست قندوز و آنخدود را بمیرزا ہندال مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را بہ تحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند ورای جہان آرای بران قرار گرفت کہ بجہت مزید سرانجام مہام بدخشان و آسودگی سپاہ و رعیت قشلاق در قلعہ ظفر واقع شود باین عزیمت صائب متوجہ آنحدود شدند چون بموضع شاہدان کہ مابین کشم و قلعہ ظفر ست نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجملہ منحرف شدہ باین تقریب دو ماہ دران منزل اقامت روی داد در مبادی این عارضہ چہار روز غشی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرہای ناخوش در افواہ عوام پراگندہ گشت و مردم بحال جاگیر خود را گذاشتہ آمدن گرفتند و میرزا ہندال از محال خود باندیشۂ ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمدہ تا سرآب کوکچہ رسید ہوا خواہان میرزا سلیمان جابجا سر برداشتند قراجہ خان باتفاق جمعی از یکجہتان آمدہ بر درگاہ عالی خرگاہ زدہ نشست و میرزا عسکری را کہ احتمال فساد با او بود مقید ساختہ در خرگاہ خود درآورد و خود فرش آستان بودہ در لوازم خدمت و بیمارداری اہتمام نمودہ و در حضور اقدس غیراز خواجہ خاوند محمود و خواجہ معین کسی نمی رفت روز پنجم کہ عنفوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکہ کہ بگورنش درون آمد چون نظر

آنحضرت برو افتاده بود اضطرابها در مقام فدا ساختن خود بشکرانهٔ صحت بظهور آورد۔
آنحضرت فرمودند که پیر خدای مرا بخشید میرزا بر بهمزدگی روزگار و استقامت قراجه خان
شمهٔ بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراجه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند و از
شناخت حق خدمتش اظهار خوشنودی نمودند در همان لحظه منشور عنایت بنام
دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سروبن نو بهار اقبال یعنی حضرت
شاهنشاهی رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا
خبر ناخوشش آنجا رود و موجب ملال خاطر اشراف مآثر آن نور پرور دو آگهی شود
و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه
افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید
و از رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام
و استقامت احوال همگنان شد و نایره آشوب فرو نشست میرزا هندال مراجعت
نمود و بجائے خود شتافت و هر کس بجایگیر خود معاودت نمود و از سوانح که درین سال
واقع شد کشته شدن خواجه سلطان محمد رشید است که منصب وزارت داشت
و مجملے ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق جمعے از اوباشان که دماغ خرد ایشان
پریشان بود و سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بد مذهبان ناقص اندیشه
و تیره خردان سفاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمشاقات لفظی در
پیچیده اند نه مشام جان ایشان را از رایحه حقیقت و انصاف خبرے و نه نهال فهم
و ادراک ایشان را از هار معرفت ثمری در میان آورده بے دیانتی را تعصب دین
انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده
در وقت روزه کشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داد و از
قهرمان پادشاهی که انموذجیست از عقوبات آلهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد
و چون این خبر بمسامع قدسی رسید هردم بگرفتن آن بے اعتدال متعین شدند و فرمان
قضا اجرا بمتصدیان مهمات ممالک که مقر آن بدخشان بود صادر شد محمد علی طغائی

وفضیل بیگ وجمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام
مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و
همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج
وهاج حضرت جهانبانی ظاهر در محفه محفوف الطاف الهی نشسته متوجه قلعه
ظفر شد مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود و بعلمی حضرت شاهنشاهی نامزد
و جدا در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از
جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم
رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس
باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایهٔ عیش و عشرت بدست
آرزوی جهانیان در آمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات
دران منزل صحت فزا بوده کامروائی و داد بخشی فرمودند و از انجا شیر افگن ولد
قوچ بیگ را کاهمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط
التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد
نمود غوربند اضافه جاگیر تو خواهد شد و آنحضرت بشکار تسغاول که بزبان بدخشان
شکار نهسلم گویند انبساط می فرمودند و از هیبت اقامت آنحضرت ببدخشان
در تمام توران زمین خلل پذیرفت و ازبکیه با جمعهم جمع شده اندیشه مند بودند
و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود ✢ ✢

پرده کشائی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانونی ست قدیم و عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیدهٔ را بر فراز مسند فرمانروائی جهانیان جاوید و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد بجهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجهت او آمادهٔ عالم غیب ست در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن ست و چون ذات قدسی واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانائی ست و ایزد جهان آرای بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد و دانا دل و روشن ضمیر دوربین آفریده است ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متارع نفسانیت و بشریت سوختن بود بلکه سلسلهٔ ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای کمال پرده کشائی داشت لهذا سنوح این وقائع در عنفوان صغر سن بظهور آمد که دران وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت نا ملائم فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح می گردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از افاضات تعلیم و اصنافات تفهیم ست و در دیدهٔ بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و هر گاه یکی از درماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند بیشتر چین شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی می گردانند و مظهر

اقسام بیداد و ستم می سازند تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این تمثال
حال میرزا کامران ست که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و
ابد برگزیده حق پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد و جان و مال و
عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد مجملاً درین هنگام مسرت
که وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بهجت و فارغ بالی بستان
سرای عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه
بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دارالسلطنة کابل ریخته و آنرا
در تصرف خود آورده و شیرافگن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است
خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از
جهت غمخوارگی سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرینند و در نظر عدالت
ترتیب اینها کمتر از تربیت اولاد نباید و سوم از ممر طغیان میرزا و امور مرتبه
بران بر همزده گشت و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته
در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند و راقم این شگرفنامه ابوالفضل
بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم
از سمت امتداد طول کلام نموده بجانب عرض می شتابد بنابراین مجملی بطریق
جملهٔ معترضه تحریر می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصور این
حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر
کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت
شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا سر
تسلیم انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت
منحرف گشته و در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت
و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود میرزا هندال و مصاحب بیگ
و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اثری از

میرزا پدید نشد و گردے از راہ او برنخاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت
نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی
و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو
نکشودند هرچند میرزا تنزه و بیه کرد بجایے نه رسید از انجا بخانهٔ خضر خان هزاره شتافت
خضر خان آداب و رسوم میهمانی بجا آورده میرزا را به بهتری آورد و از انجا بزمین
داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده
جنگهائے مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت چون این خبر بمسامع علیه رسید
غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر
ساختند و علم و نقاره و تومن طوغ ضمیمهٔ تفضیل ساخته اورا بدان صواب تعیین
فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا
که بدولت خواهی آنجا آمده است اورا همراه میرزا الغ نموده برسر میرزا کامران
فرستند منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا
الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی
تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور
شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند بار دوی میرزا رسید هزارها پراگنده
شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکناره کشید و بجانب بکر
شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد و میرزا الغ بیگ بجاگیر خود استقرار گرفت و
یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست و در دار السلطنة کابل
ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت و میرزا کامران در حدود سند
بسر برده دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود در آورد روزے
چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی که در
حدود بدخشان روی داده بود شنوده و بعد از ان خبرهای ناخوش انتشار یافت
میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم

دانسته جمعے را همراه میرزا کرد بعضے برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعدازان متوجه کابل شد چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپائے بیباکی شتافت و بحدود قلاب جمعے از افغانان سوداگر که اسپ می برده اندر رسید و از بے اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی اورا از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و جمعے از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که یکے از معتبران حاکم تته بود بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بے سابقه خبر بکابل رسید اول بدروازهٔ طاقیه دوزان آمد از محمد طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت که در آب و آتش حمام ست همانا که اینجا نیز نشاهٔ بدمستی اورا بخار غفلت کشیده بود علی قلی نعلی که یکے از قورچیان میرزا بود درون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام بر آورد میرزا اورا باب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرار داد کشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد دوران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را باین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد و میرزا بدیدن آن مظهر کرامات

بے اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع مهربانی کرده که آنحضرت را که در کنف
حایت مهیمن جان بخش مطئن خاطر بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد
چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود آورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد
همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم در ریختن خوان خلایق دست تطاول
کشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل که غلامان خاص بادشاهی بودند میل در چشم کشید
و حسام الدین علی ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و جاگیر
او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام استحکام زمین داور
اعضای محسنهٔ او را قطع کرد و بنا خوشترین وضعی در چنگ اجل داد و چولی بهادر
را که از دولت خواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و
بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند
کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت پیوسته
بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم می کرد ازانجمله شیر افگن را بخداع آورد و
حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت و بے حقیقتان سفله
طبع تنگ حوصله باندک گمان فایدهٔ خاک روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بے حقیقتی
پیمودن گرفتن و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بے اتفاق مردم و غفلت و عدم
تیقظ و انتباه ایشان شد چه دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی
داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجا نمی آورد و فضیل
بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده برچیده گمان استقلال می برد و بایکدیگر
از کوتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده نیشه برپای خود می زدند
چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پے جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام
نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ
و ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند
بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم افروز میرزا بودند

معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی اغذ و جز شتافته و مردم اطرافی که در معنی نگسان و کاسهٔ حلوائی اند بر یکدیگر می ریختند ابوالقاسم رانیکو خدمتی بخاطر رسید بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ما سی جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را ببزرگی برداریم ولد بیگ که مرد نبرد نبود ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم مارا باین فضولی چه کار و چون سررشتهٔ هر کاری بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد ✢ ✢

نهضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصرهٔ آن

چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات اورا بخشیدند و آن حیرت زدهٔ تیه آوارگی را بهتادگی خان و مان کرامت فرمودند و همان محال که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان که مکرمت فرموده بودند ببخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنحدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و ببدرقهٔ توفیقات الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام شد و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند در تمام توران از هراس موکب عالی مبغمی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه

قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گرداوری خاطر میرزا
درنواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعداز عید قربان ازانجا
براه کوتل شبرتو گذشته بگوتل ریگک عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اجلال
روی نمود شبرعلی که خودرا از معتمدان و بیریان میرزا می گرفت تنگی آب دره را عظیم
محکم کرده بود اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی
چه مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراجه خان فرار نمود و چون اردوی
ظفرقرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس مانده دست درازی نمود
و چون موضع حاریکان مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعے کثیر حقوق نعمت
سابقه ولائقه و عهود و مواثیق موکن مجدده منظور نداشته از بخت برگشتگی جدا شدند
و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند
مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت درحدود زمه توقف فرموده درتمکین
خاطر متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بے سرمایه حقیقت کوشیدند
و به پیمان و عهود خاطر وامانده ایشان را بجای آورد مجلس کنگاش منعقد ساختند
رخصت یافتهاے سخن بوقت عرض رسانیدند که میرزا کامران شهر بند کرده خود
متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوری و خواجه بسته
نزول اقبال واقع شود تا ازدق بعسکر فیروزی می رسیده باشد رای همه برین
قرار گرفت و از زمه سوار دولت شدند بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت
چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال
خود در شهر دارند بسیار بے اختیار جدا خواهند شد و جمعے را بخاطر خواهد رسید که گر توجه
موکب عالی براه قندهار قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته شهر بند را
متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آمد بهتر و اگرنه هم مردم از ما جدا نمی شوند و هم
از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل می شود حاجی محمد خان را طلب داشته

این مکنون خاطر را با او درمیان آوردند او برین رائے صائب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعے براه کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدود دیه افغانان نزدیک روضهٔ بابا شمشیر رسیده بود که شیر افگن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سرگروه بجنگ آمد و چپقلشهاے نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین برجاے نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد و ایستاد و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراجه خان و میر برکه و جمعے دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه همراه را تنبیه نمایند این جماعه بمقتضاے اشارت مقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعے دیگر که ازان راه تعین شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاده شیر افگن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند می خواستند که اورا روزی چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان دارند بموجب التماس قراجه خان و ابرام جمعے از دولت خواهان که از کافر نعمتی و بے حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب گریختها نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند و میرزا خضر خان و جمعے ارغونیان راه هزار جات گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آنحضرت آنروز در باغ قراجه خان نزول اجلال فرمودند و خیلے از مفسدان بسرانجام که بجنگ گاه بدست اولیاے دولت افتاده بودند و بیاسا رسیدند شیر علی بیراهه بقلعه درآمد و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جهانبانی ازانجا سیر باغ دیوان خانه وارنه باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعهٔ کابل مشرف ست نزول اقبال فرمودند و توپها و ضربزنها نصب کرده سر می دادند و هر روز مردم

میرزا کامران بر آمده چپقلشهاے مردانه می کردند مهدی خان و چلمه بیگ خویش او بابا سعید قبچاق و اسمٰعیل کور و ملا مبتلاے اودجی و غیرہ بختی چند دیگر از لشکر منصور را فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان وجمعے دیگر فرمودند که روبروی دروازهٔ پارک جائی اُردوے معلیٰ بہ بینید که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است در محاصرهٔ قلعه پیشتر توجه نموده و مرچلها قسمت کرده کار میرزا تنگ تر باید گرفت فرستادها در جست وجوی منزل گاه بودند که سی چهل کس یک بار از دروازهٔ پارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه بر آمده بحاجی محمد خان چپقلش نمایان کرد فدست راست او زخم کارے از دست شیر علی رسید درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیر علی را درون قلعه گریزاندند حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه آوردندے و مدتے بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادن که سوار شده بمرچلها خود را نماید بموجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد یافت روزے میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بے حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت اسپ شیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت وزرا او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندان خانه فرستاده محمد قاسم و محمد حسین که خواهر زادهاے پهلوان دوست میر بر بودند والحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هوا خواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار از برجے که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در عین جنگ و جدل

قافلهٔ کلان از ولایت بجار بکاران آمد و آسیب و اسباب بسیار دران قافله بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و تصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستادند سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم همکار شما ساخته نمی شود و هم حال ما به تباهی می کشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورد و لشکر را بسرکردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند و کار خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و با ایشان دو چار نشویم از دست می روند اگر صلاح دولت باشد مرچلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه در آیند مستحکمی راهها در گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیر علی با هم به گفتگو در آمد تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهے که توانند بقلعه در آمد نیافتند سرگردان شده خود را کناری کشیدند و منتظر فرصتے شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزے باقی صالح ازیکه جوانان مردانه حصارے بود بجد شده میرزا کامران را نزد یک دروازهٔ آهنین آورد و بگزاف گفت که بیک حمله شیر علی را ازهمین دروازه درون می آرم چون دروازه کشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد

جمیل بیگ بشہادت رسید باقی صالح کہ باعث این فتنہ بود بہ تیر بندوق آتش
بخرمن ہستی او افتاد و جلال الدین بیگ را کہ از معتبران میرزا بود زخم کارے رسید
و اکثر مردم زخمی شدند و از ارادۂ خود باز آمدہ دروازۂ قلعہ بستند شیر علی از درآمدن
قلعہ مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جہانبانی خضر خواجہ خان و مصاحب
بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدی و جمعے کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند کہ بپا مردی
ہمت رفتہ این بے دولتان را دستگیر کنند فرستادہا در کوتل سجاوند بسیر علی رسیدند
و جنگ در پیوست و لشکر بادشاہی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان
بدست افتاد و جمعے کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودے بجانب ہزار جات رفتہ
بخانہ خضر خان پناہ برد فرستادہا مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیدہ مشمول
عواطف نامتناہی گشتند و از سوداگران تاراج شدہ کہ انجا بدرگاہ مقدس
آوردہ بودند حکم شد کہ ہر کہ اسباب و اسپ خود بشناسد بگیرد اکثر اسپان و اسباب
بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر
مرچلہا آوردہ علانیہ بعقوبتہاے گوناگون از ہم گذرانیدند تا باعث بیداری غنودہ
بختان بستر ضلالت شود میرزا کامران چون از ہمہ دروازہ اتدبیر آمد و شد نمود و
از ہیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی راہے نکشود ہمت ناقص
خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلگان بے گناہ و آلودگی پاک دامنان مصروف
داشتہ زن بابوس را باہل بازار سپرد و خون سہ پسر او را کہ ہفت سالہ و دوم
پنج سالہ و سوم سہ سالہ بود بعذاب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعہ نزدیک
مرچل قراجہ بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراجہ بیگ و خداداد دوست
پسر مصاحب بیگ را بکنگرہای قلعہ بستہ آویخت و پیغام فرستاد کہ آمدہ مرا ببینید
یا مرا راہ دہید تا بدر روم یا بادشاہ را از محاصرہ برخیزانید دگرنہ پسران شما را مثل
پسران بابوس خواہم کشت قراجہ خان کہ دران زمان وکیل مطلق بود آواز بلند
برداشتہ گفت حضرت بادشاہ سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما کہ عاقبت

در عرصهٔ تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت ست ازین اندیشهای نادرست بگذرو از عالم دولت خواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایهٔ نجات و پیرایه حیات تو همان می تواند بود تا انچه از خیر خواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگر نه مارا بکشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان مارا امری واقع شود عوض آن بآسانی میسر ست آنحضرت قراجه خان و مصاحب بیگ را طلب داشته بلطفهاے نمایان خوش وقت ساختند و بعنایتهاے تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن محمد قاسم موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار رنج حسد بود هر مخالفتے که بظاهر با حضرت جهانبانی می کرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داوار جهان آفرین پیش گرفته بود و اینچنیں ستیزه کار هر کارے که اختیار کند لا محاله بهیچ وجه راست نیاید و بسر در افتد و سرانجام کار موجب خسروان دین و دنیاوی او شود ✦✦

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بے خردی برائے محافظت خود آن نوبادهٔ بوستان سلطنت و باکورهٔ بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در برابر توب آوردہ در چنان مقامے که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاهداشت این چه آدمیت و مردمیست و آئین کدام ددی و دیوساریست زبان گویندهٔ این چگونه لال نشد و دست برندهٔ این کار چرا از کار نرفت که آن دوحهٔ اقبال را باین نیت برگیرد و باین قصد بنشاند چشمے که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجاے پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند نه بیند جمال جهان آراے

حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبی تواند دید ذلے که از اندازهٔ حسد پامال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسے که راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت بسزائے اعمال و جزائے افعال خویش نه رساند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش روزگار بوده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه در گذارش آورد و کردارهای ناهمواران ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهد تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت عبرت سایر ناحق شناسان گردد هرآئینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر می رود این قسم مجازات و مکافات که بمدارج مراتب بظهور آید در اتعاب و ایلام سخت تر است و جانکاه تر است و چون این امر ناپسندیده ازان طائفه بیباک بظهور آمد و دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت و فتیلهائے تفنگ افسرده گشت سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله انچه بدکاران تبه رای آنرا منفعت خیال کرده در ستیزه می کشایند آن وسیلهٔ کمال و دست آویز راحت می شود چنانچه این حال مصداق آنست اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایه خجالت بداندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون شود ثانیا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید و فتیلها در نگیرد و چون سنبل خان را نظر بر مسقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت

شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدایع را سنبل خان دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده در ساعت دست از توب خانه بازداشت و فرقهٔ متفرقه باعیه زمانی از شداید توپ خانه عالی بخانت گونه یافتند هرجا که حفظ الهی حارس برگزیدهٔ او شود مکاید بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگرچه بی خردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالیان کشف این کرامت گردد تا هرکس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله بد نقصان این عمل را وسیلهٔ تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه بود گردانیدند و دوربینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب وزوال آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سیستانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرام خویشی داشت از قندهار از بدخشان بملازمت شتافتند آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازه یارک فرمودند این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون اندیشهای او نادرست آمد از روباه بازی بشق چاپلوسی و گریه لابکی زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق بپیش آمد و بوسیلهٔ قراجه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون می خواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گزار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جایزهٔ این ندامت وصله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی معفان اورا بپایهٔ قبول داشته در مهام اهتمام سخت گیری تجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و قراجه خان

و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهرهٔ تمام داشتند
بقصد گرمی هنگامهٔ خود که شعار کهنه عملهٔ آشوب طلب ست نخواستند که میرزا
بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چه گویم که آن گوهریست بی بها و جوهریست
کمیاب اگر در تورانیان که دایم آنجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که
در گرو سود و زیان ظاهری خود است نداشتند تا بپاداش نیکی نیکی می کردند
این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند ازین زبونتر آنکه پیوسته
اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته باندیشه تباه آنکه بزرگی
ایشان زیاده شود و روزی فراخ سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند چه عقلها هم آغوش
ایشان بود و چه خیالها هم زانو داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص می دانستند که چه
دلها در دست هر آینه این نوع بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص
خبرے نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوش هوش
ایشان این را نمی شنود کاشکے وبال دل آزاری دانستندی با تنبیه تیز چنین
پرهای خود بر بندی باری این جماعه تفکری نادرست میرزا را رهانیدند و گفته
فرستادند که بامید که در قلعه می باشی و بکدام امید بدرگاه می آئی روز بروز
اسباب قلعه گیری آماده تر می شود باید که زودتر خود را از فلان مورچل و برچل
حسن قلی آقا نشان دادند بیرون رو میرزا باشارت این جماعه از دروازهٔ دهلی
برآمده از هما نجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار
طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد
بامداد اوزبکیه کاری توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان
و جمعے را بتعاقب میرزا تعین فرمودند و خود بتائید ایزدی دار السلطنة کابل را
که دهشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند
و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال دار استقبال فرموده بدولت
ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس

عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را او دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی
در دیدهٔ و دل نوری و حضوری تازه روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود
که دیده یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام رحمت ازین بالاتر که بوصال
چنین صاحبدلی آرام گیرد بر شکر سلامتی و ذات قدسیه و خجستگی احوال شریفه
نذر و نیاز و صداقت اخلاص بتقسیم رسید و بر دلهای افگار خلایق که از آسیب
حوادث خون بود مرهمی تازه نهاده آمد و هریکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش
و آسایش یافت و پراگندگیهای دردمندان بفراهمی بدل شد و بر سریر نصرت و مسند
عزت بفر دولت اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند حاجی
محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند
اما بافسون و افسانه کهنه علیه بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه
میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم بدست اولیای دولت افتادند
و از روی عدالت حقیقی بازپرس شد و بیک فراخور جریمه بسزا رسید از ان جمله
سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا
باقی بیرغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند
میرزا کامران راه فرار اختیار کرده و مردم خود قرار داد که بکوه استالف رفته پناه
می گیرم لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده می گردانم و خود بعلی قورچی آخر
شب از راه سنجد دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزارگونه آزار
از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهی بپیش گرفت میرزا بیگ که معتبران
میرزا بود و شیر علی با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسید بحاکم
آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او بخود خواند او در جواب گفته فرستاد که ازمن
حرام نمکی که شعار بدگوهر انست نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از
تلچیقیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه می شوید و اشارت بمیرزا کرد اگر
نسبت نبوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی

نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بے صرفه گوئی می کنی و حساب
نمی فهمی من از بے سرانجامی شمایان اندیشه مند شده باین روش می گذرم اگر
در شما سامان جنگ می بود کے چنین می گذشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا
گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب حاکم غوری افتاد
و غوری بدست در آمد و میرزا بقدر سامانی بهم رسید و شیر علی را در آنجا گذاشته
ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر آنها
باعانت و امداد کمر موافقت بربندند ایشان برهنمونی عقل صائب دولت خواهی بادشاه
را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران ببدرقهٔ
اوهام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برد و بکمک او بدخشان را متصرف
شود حضرت جهانبانی قراجه خان را ببدخشانات تعیین فرمودند رفته بمیرزا سلیمان
و میرزا هندال و سایر اولیاے دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند
یا آواره سازند قراجه خان به بدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری
شد در آنجا شیر علی و جمعے از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهاے مردانه
در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند ازان جمله خواجه نور که از بهادران
کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا میر کتابدار که از منظوران میرزا هندال بود درجه
شهادت یافت آخر ببدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه
بدست اولیاۓ دولت افتاد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از
بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراجه خان بصوب
کابل روانه شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان
عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت
اعتصام شد قراجا خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب
قراجه خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت دار السلطنة کابل گرفت
که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد و آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ

کرده بموضع کالبار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر و شکار داشته باشد و بعد ازانکه قراجه خان آمد و اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیّت ایزدی باین یورش نه رفته بود کوتل هندوکوه را برف سنگ راه شده شورش عجیبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضاے صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تقسیم یافت که درموسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند + +

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام رو نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الٰهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب ست تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده درآرند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند و از هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود باین رسم و عادات آن آموختهٔ درسگاه الٰهی و رموز دان دبستان ربّانی را در مکتب بشری درآوردند و ملازاده ملاعصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دین دور بینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والاے آموزگارے بردند از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم می رسیدند باتفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب

دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید چون ساعت مختار رسید آن مؤدب بآداب الهی بلباس بازی درآمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند و با آن توجه و اهتمام بادشاهی هرچند تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا که مخصوص تعلیم ایزدی ست بعلوم رسمی روزگار منسوب و منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این بادشاه دانشوران از قسم موهبتی ست نه از جنس مکتسب ست باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه از انچه رقم زدهٔ قلم اهل فنون شده و چه ازان نکات اسرار که از مبداء فیاض بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشته جلوهٔ ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و وارثان صنائع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس می رسند از شناسائی خود سر خجالت بگریبان تأمل فرو برده حیران می مانند القصه چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندنی زبون نزاز ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغیر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته خدمت اورا بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور پروردهٔ ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله آنحضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنة کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشور کشائی بیورش بدخشان بآخر رساندن کار میرزا کامران مبذول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال ناامید شده. بخیالات فاسد متوجه بلخ شد باستعانت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف درآرد. چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه داشت و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم داشته مردم

معتبر را باستقبال فرستاد و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورد و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرار داد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان جمعی را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا را بحدود کشم و طالقان آمد و رفیق و خالق یزدی را با جمعی از چغتائی داوز باک بروستاق تعین کرد و از حمایت قلعه وظفر و تملنگان رسیده آمدند میرزا سلیمان و ابراهیم میرزا جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و تملنگان رسیده با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحدود کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دارالسلطنه کابل مسرت پیرای باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهای ملازمان را بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف می ماند و درین ولا که قراجه خان خدمات شایسته بجا آورده مورد عنایات بے غایت شده بود از آنجا که ظرفش تنگ بود و باده فراوان پیمانهٔ حوصله اش لبریز شده حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد و تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بے اعتدال ست سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاه غرور بزبان آورد از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجایزه نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولہ عنایت فرمایند چون امتثال این امور بحضرت جهانبانی که مصدر عدل رافت بودند صورت نمی یافت از انجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره می دانست و از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برد و بجانب بدخشان روان

شد و پابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست
مغل و شیخم خواجه و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب
دادهای او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند
و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه
فرموده این بخت برگشتگان را که از قبلهٔ سعادت روگردان شده اند تادیب
فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضے از ملازمان
بارگاه اقبال را بتعاقب آن بے دولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان
یک جهت می آید دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان
و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولت خواهان پے یک دیگر شتافتند
و نزدیک به پنجم روز که ساعت مسعود درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و
اقبال سوار سمند شوکت شدند از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قرا باغ
چندی اول آن خودسران گریز پاے رسیده دستبردی نمایان نمودند و آخرهاے
روز در سرجوی موری بقراجه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب
درمیان جان این تاریک دلان درآمده در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند
و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند و جمعے که تعاقب این فرقه بخت برگشته
کرده بودند مراجعت نمودند در قرا باغ بشرف آستان بوس استسعاد یافتند
و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت
نماید از انجا سامان و سرانجام یورش والا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند و
کوته اندیشان فرار نموده تمر علی شغالی را که وکیل قراجه خان بود درین خیر گذاشتند
که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل می رسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه
گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده
ارته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعے ازین شور بختان را که
حقوق مواید تربیت بادشاهی نشناخته بحرام نمکی سر برداشتند بقهای مناسب

حال نهادند چنانچه قراجه را قراجت و اسمعیل غرس و مصاحب منافق و بابوس دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود خود را بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان می تافت مشورت می فرمودند جمعی که نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند بر فتن قندهار ترغیب می کردند تا آنجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق رای جهان کشای بادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو چه می گوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است همانا که در آمدن این حدود پیش دستی نماید چنانچه بخاطر می رسد که اگر موکب بادشاهی پیشتر از کوتل هندوکوه گذرد فتح از جانب اولیای دولت ست و اگر نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهدهٔ همگنان شده اگر او مغرور ست ما بدرگاه الهی نیازمندیم و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند۔

بیت

مبادا کس بزور خویش مغرور — که مغروری کلاه از سر کند دور

و فرمودند توقف ما چه صورت دارد انشاءالله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود + +

نهضت موکب جهانکشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدخشان و بفتح و فیروزی رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهان کشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین بر هرامرے لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نه صد و پنجاه و پنج ساعت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و او لنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از آنجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضے مصالح ملکی در ین سرمنزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز بآستان بوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شده و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان الغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت و از عجایبے که مژده رسان فتوحات بے اندازه تواند شد آن بود که دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت در آفتابه خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر این مرغ سعید و آن مرغے بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما برآید و آواز کند نشان فتح و اقبال است بمجرد حضور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد و همامے وار پال زنان بر کتف عز و شرف نشسته سایهٔ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکر گذاری فرموده در پای او حلق نقره انداختند و از سوانحے که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بمیامن اقبال روز افزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهٔر رسید تمرعلی شغالی سرراه میرزا گرفت ملک علی پنجهری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با تمرعلی شغالے جنگ مردانه کرده

بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی بنجهری را بجهت احتیاط همراه گرفت
که بملازمان حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواهان ساده لوح بفکر
ناقص زمینداراانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ درآمد
میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردی عظیم نموده جریدهٔ خود را باستانبوس
والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روئے تقصیر و خجالت
معذرت نمود و سرقمر شغالی را فرستاد آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرفراز
نموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برائے برادر او مکرمت شد و
رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت دولت خواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس
است چون رایات نصرت شعاع بآن حدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام
خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جلائل اشفاق
پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را
بر جمع لشکر و نظام مهام نبرد بدارد و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم
سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود طالقان رسد باستلام عتبهٔ
عالی مبادرت نمایند و حضرت مهد علیاے مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیدهٔ
سلطنت در گلبن بهار خلافت را از موضع گلبهار رخصت دارالسلطنت کابل
فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بدارو غگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت
قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط
و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان
پنجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد باباقشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و
محمد قلی خان برلاس و علی قلی سلطان و میر لطف و حیدر محمد جولی را برسم منقلائے
فرستادند بمجرد آنکه فرستاده‌ها از کوتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد
جنگ جنگ و طائفه که در قلعهٔ اندراب بودند رو بگریز نهادند و بموجب حکم متاع
تردی بیگ و محمد قلی برلاس بجوست نشاختند که اهل و عیال این جماعه تیره

تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست بادهٔ غرور بحدود قلعه ظفر بود و امرای فرار نموده در طالقان هر چند بمیرزا در حفظ مسالک و سدّ طرق کابل اهتمام می نمودند بجائی نمی رسیدند و ملاخر دزد گر که دران ولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هر چند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد آخر قراجه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکرے از کابل دررسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطالقان برد همانا که این کهنه عله اغماض عین کرده باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر در آورد حضرت جهانبانی میرزا را به تفقدات گوناگون عزت بخشیدند از انجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و مجملے این سرگذشت آنست که پیش از درآمدن سپاه نصرت قرین ببدخشانات چون کاروبار میرزا کامران درآنجا رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته در سستی غرور پیوسته بمیرزا بے ادبانه سلوک می کرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال برآوردن اهتمام می نمود تا آنکه میرزا اورا بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال بادشاهی اورا دستگیر ساخت سرحش آنکه شبے پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه اورا گرفتند و آویخته خود را در جوی آب انداخت و یکدست او شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال اورا بملازمت حضرت جهانبانی آوردند آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را نامزد فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی و سربراهی یافته بودند چندین تقصیرات

عظیمه که هر کدام مستوجب سیاست بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند
چه در میزان قدر شناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند
و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجهات بادشاهی معزز شد پس حکم جهان مطاع
بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعے دیگر برسم منقلاے پیش روند و میرزا
سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آئینه مؤید دولت خواهد بود
عدول ننماید در لوازم نیکو خدمتے بتقصیر از خود راضی نه شوند تا هر یکے بفراخور
همت و خدمت بآرزوے خود بهره مند گردد در اواسط جمادی الاخرای
نهصد و پنجاه و پنج الناگ قاضان که از مواضع اندرابست مضرب سراوقات
مجد و جلال گشت قاضی اندراب و مردم توقیائی و سایقاچی و بلوچ و
جمعے از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس
دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و ازآنجا کوچ بکوچ نهضت موکب
عالی بطالقان روی نمود و اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبد الله و جمعے
کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند بمیرزا هندال و امرائے که
همراهش تعین شده بودند حکم معلی شد که از آب نیکی گذشته دستبردی شایسته
نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بالغار خود را
باین گروه وخیم عاقبت رسانید در روز شنبه پانزدهم جمادی الاخرئی در بلندی که
آنرا خلسان می گویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب بادشاهی
از آب نگذشته بود و بقدر مفاصله در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضاے
حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب گذشت و گروه مخالف
دست بغارت و تاراج کشادند میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندی
ایستاد درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند
که رو بروے مخالف از آب عبور فرمایند بعضے از مخبران صادق بعرض اشرف
رسانیدند که پیش آب چجه است نیم کروه ازآنجا آسیائی بالاتر سست و آن

زمین سنگلاخ ست عبور از آنجا بسهولت میسر لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجه گشتند چون نزدیک بآسیا رسیدند شیخ خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضر بان بود گرفته آوردند بجمعی از طوقطاران که در سر جلوه می رفتند حکم شد که این نمک حرام گریزپای را بزنند چندان بمشت لگد زدند که بر نظارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلق به بدن نماند ناگاه اسمعیل بیگ دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جان بخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعی از فدایان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه پیوست فتح الله از اسپ جدا شد و مقارن این حال کوکب بادشاهی که مقدمه جهان کشائے او طلیعهٔ کشورستانی ست پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر بادشاهی دست تاخت و تاراج شد و بر اسباب کار قلیچیان بنزاع کشید آنحضرت حکم هرل فرمودند یعنی انچه هر کس را بدست افتد از و باشد و دیگرے طمع دران ننماید و درین فتح هیچ کس را سرموے زخم نه شد مگر علی قلی خان را که زخمے باو رسید و اسحاق سلطان و تردی بیگ ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعے کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور برده بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلفت آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجدهاے نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جواد بے ضنت و مفید بے منت ست بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرایط محاصره پرداخت مرچلها قسمت فرمودند روزنے از مورچلی که بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق

داشت و بندوقها بمردم قلعه می انداختند بندوقی بمبارز بیگ رسید قالب تهی کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و برزبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ براد را و بجاے او می شد و آنحضرت بمقتضاے برادری بل بموجب رافت عامه با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت والتفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعوید بازوی دولت و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصائح بیگانه این عبارت مسطور شده بود که اے برادر بدخواے عزیز جنگ از تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمارست بازآی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته می شوند۔ شعر

بود خون آن قوم در گردنت   بود دست آن جمع در دامنت

همان به که بر صلح راے آوری   طریق مروت بجاے آوری

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند چون میرزای مست غفلت رو گردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائح سعادات لوائح مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچهٔ درایت این بیت برزبان راندند۔ شعر

عروس ملک کسے در کنار گیرد چست   که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرچلها شد و درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاکر خان ولد ویس خان قبچاق با مردم کولاب نیز آمده عساکر ضمیمهٔ اقبال گشت و درین مدت یک ماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیاے دولت کشوده تر می گشت و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شد و کارهاے برو تنگ تر می گشت تا آنکه از اقسام حیله گری و کید ورزی نا اُمید شد و از کمک پیر محمد خان اوزبک

که از کوتاه بینی چشم می داشت مایوس شده بے اختیار دست بفتراک اطاعت
و انقیاد زد بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر بر کنار گرفت
و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع
الحاح و استعذار بیش آورد روزے بر تیر بسته در اردوے معلیٰ انداخت
مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم انچه دیدم اکنون
از گذشته پشیمانم و می خواهم که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی
و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت
گردانم و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیلهٔ میر عرب مکی مشخص
شود و میرزا جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و کیمیاگری
منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو توجه داشتند و درین یورش
قرین رکاب نصرت اعتصام بوده لشکر را دعا را آرایش می داد چون عرضه
داشت او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند
میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه می فرستم و این عبارت نوشت
إعلموا يا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص و السلامة فی التسليم و السلام على
من اتبع الهدىٰ۔ یعنی اے اہل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در
اطاعت و انقیاد سلام ست بر کسے که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران
بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر
فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی ازانجا که کرم مروت و
لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته
لوازم بتیان حق که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق
حسی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلویح
آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب هر زنشی که میر می کرد میرزا چون از صداع
بدمستیهاے خمار خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم بیش افگنده تقصیر می گفت

و هرچه فرمایند قبول داریم برزبان میراند میر گفتند چارهٔ این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمان دریابید میرزا از راستی با حیله پردازی روان شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که بمعر مزاج زمانه بود می دانست که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافی ست ایستاده و بمیرزا گفت چون شما عزم آستان بوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید واز بغی نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارید که از قدیمیان من ست می خواهم که تلافی بآنچه او کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بوقت عرض رسانیده استعفای جرایم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات اورا بخشیدند آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباغی که دران نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلها برطرف شد و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا با معدودے که مقرر شده بدر رود تا برآمدن از قلمرو حافظ حدود گردند و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهاب و سید محمد یکنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سپهرندی و جمعے را تعیین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرائے فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند بموجب قرارداد میرزا برآمد و دراثنائے راه یکے از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکے از خدمتگاران میرزا کامران سواره می رفت و این را بمیرزا ابراهیم

گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آورند چون بسمع مقدس جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی بی رخصت برخاسته بحدود کشم رفت و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدالستگی تو این بی حرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند و چون برخی از شب گذشت قراجه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آورند و گناه او را بخشیده بزمین بوس مغرب ساختند و بترکی گفتند که عالم سپاهی گریست امثال این خطرها شده آمده است و در پایان دست چپ تردی بیگ خان آماده حکم شد که بایستد و بعد از ان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست خردان چه گناه دارند همچنین سایر امرا نوبت به نوبت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافگندگی آمده کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد و بچه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد روی جمعی را دست قدرت سیاه کرده باشد از انها چه باید پرسید و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت این بیت را دران مجلس خواند۔ بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد ہر آنکو پف زند ریشش بسوزد

و تمامی امرا بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر از انجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که آبنگی دلکشا بود نزول اجلال واقع شد روز چهارشنبه هفدهم رجب ببدرقهٔ هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قصهٔ بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا عبدالله زبان را بشکر بادشاهی التراد داد و از چندین بی ادبیها

کر از حوصله میرزا بیرون بود واز جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد میرزا عبدالله پرسید که اگر بجاے ایشان شما می بودید چه می کردید گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری که پاداش آن تواند شد در دست هست اگر بجاے آورند چه شود میرزا گفت آن کدام ست گفت امروز بجاے هستیم که دست بادشاهی بما نمی رسد مناسب آن ست که با معدودے الغار کرده بملازمت بادشاه بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آورده عذر گناهان بخواهیم و خدمات پسندیده بجاے آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودے روان شد چون بنواحی اردوے معلی آمد یا بوس را بملازمت فرستاد واز آمدن خود خبر ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوش وقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو بیگ تواچی بیگی و تاجی بیگ و جمعے دیگر بروند و بعد ازان قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعے دیگر بشتابند و سوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند صباح آن بقانونی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرائے ملک و دولت برگشته بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روئے مهربانی فرمودند که دیدن قوده بتقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم بعد ازان از روے فرط رافت و شفقت میرزا را در برگرفت و گریه هاے زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینید و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا

بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعی از نزدیکان بساط
دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ اخته در دنگل
قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام یافت قاسم جنگی و کوچک تمگی و مخلص قنبری و حافظ
سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جادو
منش نزدیک بتور نشسته نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاهم بیگ
جلائیر و تولک قوچی و جمعی دیگر عقب قورچای یافتند و میوه و طعام گوناگون
باداب بادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید
شنیده ام که در حضور شما مذکور می شد که پیش پیر محمد خان می گفته اند که هرکه
یکنارنج بغض مرتضی علی رض ندارد اورا مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید
که خدای را بنده باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد میرزا بسے درهم شد
و گفت پس مردم مرا خارجی تصور می کرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت
و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهر افشان بودند تا آخر روز این مجلس عشرت
منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت
منزلی فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برائے
میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک دولت خانه ایستاده شد روز دیگر درباب
رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هرکدام موافق عقل و رای
خود حرفے درمیان آورد حضرت فرمود که موکب منصور بناری رسد هرچه صلاح
باشد بتقدیم خواهد رسید و ناری موضعیست از بدخشان که یک راه به بلخ دارد
و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب درمیان
بسر چشمه کشاکه نزدیک اشکمش ست نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط
ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانید و دران سر منزل عبرات افزا حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی درباب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و آمدن
برادران و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آن را بر تخته سنگی نقش

فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهت گاه رسیده بر سنت سنیه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در آنجا نیز ثبت فرمودند و این هردو تاریخ از دو بادشاه بزرگ نقش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردن یک دیگر یادگارست و از انجا بوضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشهور بکولابست تا سرحد موکب و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و جاکر خان را امیرالامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظهٔ اینچنین جان بخشی چندان مضایقه نه کرد و قلعهٔ ظفر و طالقان و بعضے از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و بمیرزا ابراهیم مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیرعلی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات بادشاهی فرموده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار متنظان سلسلهٔ صورت ست درمیان آورده هرکدام را بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روے عطوفت برادری پیالهٔ شربت طلب داشته اند کے ازان تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته اوش بادشاهی بخورند و پیمان یک جهتی و یک دلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی باوجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بستند و هرکدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطوع و طوع و میرزایان ازین منزل بجاگیرے خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه

خوست شده در آنجا که نزهت گاه عشرت بودند اقامت فرمودند و از راه بریان
متوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب
هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز بتازگی نظر تعمیر انداخته نام
آنرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست
میر بمرا حکم شد که شکست وریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا بامرا
قسمت کند ده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه در اهتمام پهلوان در یک
هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت
بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه
جمع شد بر سرکان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان
برابر نمی آید و از آنجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام محل سرادق
دولت اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از برف بنیاد روی سفیدی
کرده بود عرصهٔ حدود دار الملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فروبها
یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزے چند در نواحی شهر
توقف اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در
مقدم آنحضرت ست اقبال وارا استقبال فرمودند آنکه خان و جمعی از نزدیکان
بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت
و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبهه ایشان می تافت مبتهج و منبسط
گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند و در جمعه دوم
رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداخته اند و برزمین
نیاز جبهه سای گشتند و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسید و در ینولا
سمندراز کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهاے آن ولایت بدرگاه معلی
آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان
و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت و در التماس سپرد

گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلکشای مبالغه پرداخته در اب تسخیر
هندوستان سخنان دربست معروض داشته تحریض همت جهان کشای نموده بود
و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف
مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطنی بتسخیر هندوستان آن دیباچه هوشمندی
ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره تشمیت امور مملکت و تقویت مهام
دولت بطرزے که دواعی اوقات مستدعی بوده مصالح ممالک مقتضی برای
صائب همت گماشتند از انجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان
توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بود ایشان را رخصت سفر حجاز
دادند که شاید در اوقات غربت که سوهان زن ناهمواریهای نفس ست از
ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند
وایشان روانه شده درمیان هزارها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی
غدرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایه قبول بخشید و درهمین ایام
تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت ست
فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت
عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ ست ولد
میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر
او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان می رفت و خواجه
معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک
غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را بجد کرده
برسر هزارها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره رهزنی و غارت گری
اشتغال دارند نماید واز بے تدبیرے که منشاء آن غرور جوانی و جنون پندار
باشد آئین بیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام شمشیر
واپسین درکشید آنحضرت نزدی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و اکحند و

بجاگیراو مقرر ساختند و بجهت انتظام واستحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند و در همین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود آستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعقد نواب گلچهره بیگم که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از اشتر کرام که در جاگیراو بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد و میرزا را دران عقبه بدرجهٔ عالیه شهادت عروج داد + +

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل به بلخ و رجوع عالی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا بکابل

هرچند در تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک الان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک کشائی از واجبات اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورشش بلخ را که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا بهار و باعتدال آورده بود بالتو بیگ را که یکے از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یک جهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت دانسته هنگام وصول رایات عالی بعد و بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گرداند و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساندن شرف و بدولت و اقبال نهضت رایات عالی شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یک ماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را یار دوی معلی رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان حال بود و از سبب رشدی او خواجه غازی مهمات را بکار دانی خود پیش گرفته بود خواجه مقصود فلی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود و چندے دیگر

بوسیلهٔ میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد قلی
خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تشخیص معامله
تعیین شدند و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه بود محصل این مهم شد
و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهای
متغلب را گیراندند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجهٔ غازی تعیین
نمودند و خواجه سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خان
ممتاز بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین
اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستان بوس نمود بعنایات ممتاز شده
بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریهٔ این یورش موکب عالی باستالف نزول
اجلال نمود و درین جا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت
بتقریب وصول میرزایان آهسته می رفتند چون روان شدن میرزایان و
استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید از راه پنجهر عنان عزیمت
معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلے که حضرت
صاحبقرانی در آنجا اساس نهاده بودند سه روز برسم تبعیت آنحضرت کامروائی
فرمودند و از آنجا تباری اتفاق منزل افتاد و از کوتل ناری گذشته بسیر دشت
نیل برکه بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در
نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند
و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت
بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولی سپاهی آن دیار نیز
کند و از نواحی بغلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعے
از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند که ایبک را از نواح بلخ ست و
بمعورے و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص
سازند و در اثنائے آن شیر محمد بکه که یکے از یساولان بود پلنگے به تیرے زده

بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ
را خوب نمی دانند و معروض داشت که چون مرا بیرم اغلن مقید ساخته بپیش
کیبستن قره حاکم بلخ آورد و در جگتو بهمه استعداد رفتن هری می نمود شخصی پلنگ
زده آورد. بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن ننهاده
همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید
پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باقی اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل این
میرزا و حسین سعیدبی و محمد قلی میرزا و جو جاک میرزا. بجهت احتیاطی بایبک
فرستاده بود که دران حدود لوازم احتیاط بجا آورد رسیدن ایشان بایبک
مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بغیر از در آمدن در قلعه ایبک و
مستحکم کردن چارهٔ دیگر ندیدند آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم
تسخیر قلعه کوشش فرموده مرچلها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه
امان طلبیده بآستان بوس والا شتافتند و ایبک بدست اولیای دولت
قاهره در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب
تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور
از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیدا است
آنچه بخاطر تو رسید بی ملاحظه بعرض رسان مشارالیه بمعروض داشت که مردم
کار آمدنی پیر محمد خان بدست افتاده اند این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته
قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بی جنگ و جدل در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ
اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آیین فتوت
نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصاً از سلاطین عالی قدر که از ایشان
ناپسندیده تری باشد این گروه را امان داده ایم خلاف این چگونه در معدلت
سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد اتالیق معروض داشت که اگر این کنگاش
درست در رای متین را بعمل نمی آرند پس مرا نگاه داشته مصالحه فرمایند که از علم

این جانب بملازمان درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی وارادت قیومی برخلاف این در شرف رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته ترمود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما عمده اسباب تا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حساب دان از روی یقین می گفته اند که اگر این توقف نمی شد پیر محمد خان طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هر آینه مستاصل می شد یا بر حسب دل خواه صلح می کرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خاقان اوزبکیه بکمک نمی توانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آنجماعت فرصت یافته بکمک غنیم آمدند و امرائی اوزبک راکه بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته ازراه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام باباشاهو نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که بسر منزل لیست مشهور معسکر دولت آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی رقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده اند آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری باگروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کارطلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد یکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار دادند لیکن اغلانرا که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان و سید محمود یکنه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستگیر بخود می کرد و حضرت حقیقت حال آزاد یکن استفسار فرمودند که تراکه فرود آورد و اشارت

بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول شمشیر این مردانه اسپ جدا
شدم و چون خود را راست گرفتم و ایستادم این مرد دیگر ایما به سید محمد یکسنه
کرد شمشیر بر روے من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته
محمد خان سنت تو بے مروتی کردۂ که بر صید دیگرے شمشیر انداخته جلدو را بمحمد خان
عنایت فرمودند و اد یکین را به پیر محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار بوده
تیمار او کنند و با وجود آثار فتح و نصرت امرائے نفاق سرشت بے اخلاص
اظهار بیدلی می کردند و همواره خبرهائے راست از جانب میرزا کامران مذکور
می ساختند و در میان خود شهرت می دادند اگرچه هر تقیقه که بمیرزا نسبت
کنند از بسکه ماده قابل بود راست می نمود اما اینجا خلاف واقع سخنان
بر می بستند القصه روز دیگر او زیکیه هجوم نموده بتمام و کمال آمادۂ جنگ
و مستعد پیش دستی شدند عبد الله خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد
خان برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را جابجا نصفت
فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و
میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراچه خان و حاجی محمد خان
و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در
هراول مقرر شدند و بعد از بیمروز تسویه صفوف و آراستگی افواج بانجام رسید و تا شام
جنگ عظیم درکار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت پیموده داد دلاوری داده
هراول مخالف را برداشته راندند و از جوئبارها گذرانیده رفیقان کوته اندیش
نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان
نادان نیز از بے ادراکی تقویت آن کوته بینان بے دولت کرده راے
دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جوئبارها بگذرند و سخنان نادرست
کم همتانه در میان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه
رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه

انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت
را تحریض می نمودند و آخر بهزار مجاهده بانفس خود باین راضی شدند و بجانب
دره گز که از جاهای محکم ست شتافته روزے چند در آنجا باشند و او یاقات
آن حدود و جمعے دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین
توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا
بکابل مارا باین حدود کا فتن مناسب وقت نیست و بعد ازین باخاطر جمع
تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد و تائیدات الٰهی تا امروز همه
وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال برا قبال پیش می آید.
بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب درهٔ گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه
نگاه داشت خواطر جمهور بے علاج شده بآن صوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را
از بے اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگرداندن
هراول که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهر بند در آورده بود فرستادند
میرزا سلیمان و جمعے دیگر از بهادران نامی را جنداول تعین فرمودند چون
همگی نیت ناحق شناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت که
بجانب درهٔ گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقا رو بکابل داشت
معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام
مشهور شد مردم روے در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هر چند
حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود
جمعے دیگر از مقربان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعین
فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فائده مند نیفتاد والحق رقم مشتبه
حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمگاران
و آسیب جفا پیشگان محفوظی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تخت گاه
ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی گردد چندین هزار تخم نیکی در مزارع

ببسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان
آفرین اینچنین نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد عبرت و خبرت
هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد اگر این
واقعهٔ ناملائم بظهور نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراء النهر کار بیچارگان هندوستان
در تعویق ماندے و سرانجام این ممالک که مأمن متوجهات هفت اقلیم ست در
حجاب تاخیر افتادے و بالجمله چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم
خوردهٔ خود را انتظام داد و بتعاقب درآمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس
مبارزتهاے نمگرفت و محاربهاے بزرگ که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار
را دیباچگی بخشد بظهور آوردند و دران هبینهٔ شیران نبرد رخش جهان گرد زرین
فام که نسر الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت
بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشواے
دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر
سروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید و اکثر همراهان آثار بدنیتی را بچشم
خود دیده برفاقت پست فطرتی و دون همتی هرطرف پراگنده شدند تفصیل
عمدهاے موکب عالی رقم زده کلک بیان می گردد و میرزا هندال میرزا سلیمان
قراچه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد
قلی خان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبد الله خان
اوزبک حسین قلی مهردار محب علی خان میر خلیفه سلطان حسین خان بالقو سلطان
مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم
موجی لطف الله سهرندی عبد الوهاب اودچی باقی محمد پروانچی خالدی - و بعد از
سه روز بسرتخ چهار چشمه اتفاق نزول افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمان
که براه راست افتاده بودند خبر موکب معلی یافته ملحق شدند و درین منزل
منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تتق عصمت که در

دار الامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آختہ بیگی روانہ ساختند و رشید خان حاکم کاشغر کہ پیوستہ سلسلہ جنبان عقیدت و اخلاص بود مفاوضہ عطوفت ارسال نمودہ خبر مقدم اشرف را نگاشتہ بودند کہ برادر بدنیت محمد کامران بمقتضائے طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نمودہ جانب محبت و دولت خواہی را بالکلیہ فرو گذاشت و بسیاری از همراهان را همت یاوری نہ کرد لاجرم این سفر بخاطر خواہ احبائے دولت میسر نہ شد بلکہ باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانہ سلامتی کردہ نصیحتهائے ارجمند کہ تسلی بخش خواطر محبت انتما تواند شد دران مفاوضہ قدس سمت اندراج یافتہ بود و از آنجا شب درمیان غوربند نزول دولت کردہ شب دیگر بخواجہ سیاران ورود اقبال فرمودند و از آنجا بقراباغ و از آنجا بمعمورہ ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاہنشاہی کامیاب استقبال شدہ درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرمودہ مشمول انظار عنایت شدند و از آنجا بسعادت مسعود بہ چتر اقبال سایہ گستر دار الملک کابل گشتند و میرزا سلیمان از راہ بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعم خان نیز بہمراہی میرزا بقندوز آمدہ امرا ہمہ بیہیم بکابل رسیدند و شاہ بداغ خان کہ داد جلادت و مردانگی دادہ بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجہ ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میرجان بیگ داروغہ عمارت و خواجہ محمد امین کتابدار نیز ہمین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاہ در حرز سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعے دیگر از اوزبکیہ کہ در ایبک بدست افتادہ بودند خلاصی یافتہ بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم پادشاہی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب ماندہ بمردم پادشاہی کہ پیش او بودند بسلوک آدمیانہ روانہ دار الملک کابل ساخت و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشتہ این مراجعت از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانستہ

در انتظام مهام دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن اورا برطرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بوس دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه سلطان علی را که بخطاب افضل خان اشتهار داشت از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرفراز ساخته دیوان خرج گردانیدند دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیدند کولاب را باو مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان بیگ ویس بیگ همراه میرزا ساخته رایت توجه کابل برافراشتند فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکی نموده اورا از آنجا اخراج کرد و آنچنان بخشش والا را بر طاق نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصد فرصد بود در هنگامیکه حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرای بودند همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض می داشت و آنحضرت از صفاے طویت و نیک گمانی که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان ست سخنان نا راست اورا راست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این صفت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشه بغی و فتنه که مخمر طینت او بود بظهور رسید و بتحریک سلسله مکر او امرای تنک اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش چنانچه گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بے جنگ از طالقان بقلعهٔ ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیگ را طالقان سپرده خود متوجه ظفر شد میرزا

سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحاق سلطان را بقلعه
ظفر مانده خود را به تنگ بدخشان کشیدند و بموضع جرم رفته منتظر پاداش الٰهی
نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بنحوی فراغ حاصل کرده
متوجه قندوز شد و بمیرزا هندال اوّلاً از راه فریب دوستی نما در آمده
حرف یک جهتی درمیان آورد میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر
ثبات عهد خود ایستاده میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا
هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقهٔ فرو نگذاشت و میرزا کامران چون
کارے نتوانست ساخت باوزبکیه متوصل گشته از ایشان کمک خواست
و جمعے کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت
اختلال و بارے دادن مخالفان که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود ست تدبیرے
پسندیده انگیخت و خطے از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر
تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بر دوش پخته کاران آن فریب نامه
را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد
چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده
اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعهٔ آن
برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته
ماند و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد و میرزا
عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا سلیمان باسحاق سلطان
یکے شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده و اسحاق سلطان را که با او متفق شده
بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد و از کار قندوز نا امید
گشته بیمین دولت و بابوس را باجمعے بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بحدود
کولاب شتافت چاکر بیگ خود را بکناره کشید میرزا عسکری بر آمده میرزا کامران
را دید و میرزا مومی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک

رستاق فرود آمده بود که جمعے کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید به یرتادلی آمده بودند
گذر آنها باُردوی میرزا افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا
عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودے بطالقان آمدند و سعید مذکور بر
حقیقت کار آگاه شد اغراق را با عزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد
وازاسباب تاراج یافته معذرت خواست میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت
دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خودرا در بدخشان ندیده بخوست
متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خودرا درمیان هزاره کشید و ازانجا حال
کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یارفتن بحدود دیگر قرار دهد چون امرائے نفاق
پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا تحریص آمدن کابل می کردند واز فرط فریب
وفسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود
من ازآمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت را از سرگیرم امید
که تقصیرات و جرائم من بالطاف بادشاهی بعفو مقرون گردد۔ شعر

بازآمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم گر طاعتے قضا شده باشد ادا کنم

امید که درین مرتبه بوسیلهٔ نیکو خدمتے از بازگران شرمندگی نجات یابم
آنحضرت از صفای طینت من دراندود اورا بعیار زر خالص فراگرفته بصدق
مقرون داشته ✤ ✤

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولت خواهان دوربین بموقف عرض رسانیدن که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکرر و تزویر و عذر تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که بر سرا پردهٔ اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل عذر برافرازند و سپاه نصرت قرین استعداد بر اصل نماید هرگاه اندیشه این کار کرده شود از عذر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان ناشده راه یک جهتی پیش گیرد و بعز بساط بوس استسعاد یابد هر آئینه بفنون و بصنوف عواطف بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکن ست ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط نهصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والا گوهر گرامی محضر یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدر نشین هفت اورنگ راحت و مسند گزین چار بالش عافیت ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون که پیوسته انگیختن شورش پیش نهاد همت فتنه سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجد تر ساختند که ما با جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم یک جهت پادشاهی

را باندیشهاے ناصواب جدا خواہیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواہد آمد
بوالعجب کارے کہ از کمال نا انصافی آنچہ از اقران و ہمسران بخود روا نمی دارند
از عہد شکنی و نادرستی و بداندیشی ہمہ آنرا بے محابا بصاحب ولی عہد خود بعمل می آرند
و چشم نابینائی خود را بہ قبح آن نمی کشایند بلکہ آن قبایح را از محسنات می شمارند
و از تدبیرات و کربزیہاے خود حساب می کنند ہرچند اخلاص و درست معاملگی را
فہمیدہ اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباہ خود گشتہ
اینچنین نرد دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجیب و
صد ہزار عجیب این چہ تیرہ دلیست و این چہ خیرہ رائی انگاشتم کہ جلایل خوبیہا
و شرائف بزرگیہای این ذات قدسی در نمی یابند معاملہ فہمی رسمے چہ باشد آنچہ
از ملازمان خود توقع دارند با آن مقدار احسان خودہا کہ مورد چندین الطاف و
عنایات اند کہ یکے از آنہا تمام عمر برای حق گزاری کافیست با صاحب و ولی نعمت
برخلاف آن سلوک می کنند و از بے فکری و بدرائی در برابر چنین پیش می آیند
آری کسے کہ بمخالفت و شرارت سرشتہ شد ظہور امثال این امور از وجہ بعید و
و کور مادر زاد را از پرتو خورشید چہ طرب چشم اخلاص این قوم بسبل نفاق
بے نور شدہ و سینہ محبت این فرقہ بورم غرور تنگ گشتہ حقوق نعمتہای صاحب
را کجا توانند شناخت و قدر احسانہاے ولی نعمت را کے توانند ادراک کرد چہ
جای شکر آن نعماے نامتناہی توسن نفس امارۂ این خود کامان نہ آنچنان خود
رالیست کہ بزور بازوی سرزنش لجام اورا توان کشید یا بہ نیروی سرپنجہ
نصیحت عنان آنرا توان تاب داد باری بمقتضاے سرنوشت آسمانی از کابل
کوچ فرمودہ قراباغ محط موکب مقدس ساختند و از آنجا بچاریکاران و از آنجا
بہ آب باران نہضت فرمودند اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سوارہ
اسپ راندند و جمعے از ملازمان کہ در نواحی بودند از ملاحظۂ نیک و بد زمین باطراف
رفتہ مسالک مسالک خویشتن داری گشتند آنحضرت را این روش ناپسند آمد

پسند نیامد. بجهت سرزنش این فرقه تفرقه آئین شرح اخلاص جان بازان فدائے شاه اسمٰعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن روپا کے بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بناے نیک نامی و جان سپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشته بر زبان اقدس راندند گمان صالح آن حضرت در حق بندگان خود دران مرتبه و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه القصه قراجه قرابخت و مصاحب منافق و گروه دیگر که شعله افروز شرارهٔ شرارت بودند بواسطه بے واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه در میان ست و شعاب جبال متعدد و میرزا با معدودے خواهد بود و دولت خواهان جانسپار را براهہاے مختلف تعین باید کرد که میرزا از راهے بدر نه رود و همگی خیال این بداندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حُسن ظن راه نمی دادند تدبیر این حرام نمکان شور بخت برصواب پند اشتند حاجی محمد خان کوکے و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و جلبی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم خان و جمعے کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را براه سال النگ تعین فرمودند و قراجه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعے که در ملازمت اقدس مانده بودند روز تا بیچ احوال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران می فرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی می رسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز زینت خدمت گاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامهٔ اهل نفاق که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راهِ ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه بے شکوه

آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بابا میان بجانب دره قبچاق که از نواحی غور بنداست توجه نموده ویس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخت و خود غول شد و مجموع مردم خود را دو توب کرده روان شد نیمروزی که یکے از رعایای آن حدود و از آمدن میرزا کامران و بد اندیشی او بمسامع جلال رسانیده قراچه که سر فتنه بد اندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و برار اجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم آن جماعت می شود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آئینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیۀ ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق و تنه دلی این ناموافقان تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفگنده در خاطر اقدس جز گمان نیک امرے دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعے که همراه اند سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصت معرکۀ قتال گرم شد پیر محمد آخته که تشنه جگر زلال جانسپاری بود قدم در دائرۀ دار و گیر آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که در سر این کار رفت دیگر میرزا قلی رخش ستیے را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمرۀ بے دولت بر آورده در ازدحام کشاکش و هجوم کشاکش زخمے از اسپ جدا شد پسرش دوست محمد او را بکام دشمن نتوانست دید بنصرتش دوید و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت و آن مقدار تردد دیچقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی سربلندی بر آورده اندازه گاه سپاه موافق و مخالف می نمودند تا آنکه طرز گشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان توپ توپ جانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان و تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش

آمد سنان جانستان از سر قهر و غلبۂ غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت آن بادشاه والا شکوه متفرق شده از گوشه تیری بر اسپ خاصه رسید و پیک بابای کولابی وانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر بر وانداختند و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد و مهتر سکاهی که بفرحت خان مشهور است آمده آن بی دولت را گریزاند میرزا نجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس در آورد و آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب که از بساولان معتبر بود آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که وقت تاختن ست از ازل آزال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالا مال ست و گاهی از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر شدن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسلۂ درویشی و بادشاهی و مرتب دایره سفید و سیاهی ست بستنگیها را کلید کشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجۂ افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند جهان افروزی خورشید عالم تاب ندانند تا لب تشنه سراب فیافی طلب نگردند بسیرابی چشمۂ مقصود نرسیدند مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه ایست که دریں روز بتاریخ احوال سعادت مآل حضرت جهانبانی شده آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سبدلخان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چنداولی کرده می آمده باشند و بواسطۂ ضعف بسیاری تردد و آسیب زخم جبیه را از بالای والای خود برآورده بسبدل خان سپردند او از ساده لوحی جبیۂ خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روز شاه بداغ خان و تولک توچین و مجنون قاقشال را که مجموع آن دو نفر بودند بچنداولی و خبرگیری کابل رو بفرستادند

بغیراز تولک قوچین هیچ یکے برنگشت داو دران روز باد اراستحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگی سرفراز شد و جمعی از معتبران را طلب داشته کنگاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جاگیر او بود و نفاق را پخته او دیگران در کانون دل می داشت رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نداشت و گروهے از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طائفهٔ از بهادران جان سپار فراخور پردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت ست و ما سعادت یافتهاے بارگاه جان سپاری و فدائیان عرصهٔ حقیقت گزاری در قدم حضرت مستیم دیگر کدام روز بکار می آئیم لائق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم امید واثق که بے رفتن بدخشان هم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعے کثیر از ترتیب یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود اعتماد برین رائے نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود درچنیں وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند بهر وضعے که تواند رساند و بزبانی نیز پیغامهاے فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود درچنیں وقتے جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بے تباتان سپردن ست و صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن و همه بر کنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را بپیش میرزا کامران می فرستند و خود می خواهد که جاسوس درخانه فریب ده ساده لوحان عقیدت

شود آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر
بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت
گرامی جدا شدند و جمعی که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند
در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان وفا ورزی بستند درین راه
بعد از سه روز کلانتران ایباق و تونکچی و سانقاچی که دران حدود توطن داشتند
از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیش کش آوردند و درچنین وقت خدمت
شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد
و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی
هزاره ای رسید سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه
داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز عمده های کاروان
بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند ورود این وفود غیبی مقدمهٔ فتوحات
آسمانی شد سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد اینچنین والا حضرتی را
سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و
آنحضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیاء را بقیمت ده چهل
و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت
قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان
جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مورد موکب
اقبال شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت
شتافت اما از سستی که داشت یا از سامانی که نداشت و آداب ضیافت عرق شرمندگی
را از چهرهٔ عبودیت نتوانست پاک کرد و از آنجا شب درمیان کنار آب بنگی نزول
دولت فرمودند و دران منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای
کاروانیان درمیان شما هیچ خبر بادشاه ست چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند
که هیچ از ما خبر مگوئید و از و بپرسید که توجه کسی و فرستادهٔ کیستی و درمیان شما از

بادشاه چه خبرست او جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال النگم که بجهت تحقیق خبر بادشاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که بادشاه زخمی از معرکه برآمدند دیگرکسے ایشان را ندید مردم میرزا کامران جیبه خاصه بادشاهی که دران روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه خرمیها کرده و بزمها آراسته حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرامی شناسی بعرض رسانید که فرایزدی پوشیده نمی ماند گفته اند برو بنظری خبرخوش برسان و بگو که مستعد وآماده باشد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اویخلجان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و ازانجا باندراب مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید بیشتر ازانکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده تسخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدن آواز کابل که مقدمه جزای کار اوست ناگزیراست تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شده چون کارگران قضا وقدر بجهت تشیید مبانی دولت ابدپیوند بادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادی در روش غم از مکمن بطون بموقت ظهور آوردند و حضرت جهانبانی با تمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیله او بگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده می دیدند و آن معامله نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سروقت و خوش وقت گشته دست جفا بر اهل وفا که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص بادشاهی داشتند گشاده و درهمان محل محاربه بابا سعید قراچه قرا بخت را زخمی پیش میرزا آورد و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال و وخامت مآل او پرسید جواب داد که بابا سعید ندانسته زخمی بمن

رساند آخر بتعقدات ناپائدار آن مکار بے وفا را تسلی داد و بعد ازان حسین قلی
سلطان مهردار که از مخلصان فدائی بود با با دوست یساول و جمعے گرفته آوردند
و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد فرمود تا در حضور او
پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و
حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان
عقیدت منش گشت و تانجی بیگ را که از امرای معتبر چغتی در گروه اہل عقیقت
معدود بود آوردند بے ملاحظه او را به تیغ گذرانید بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده
حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی شگفته شده یسین دولت و
مقدم کوکه و جمعے را بتعاقب تعیین کردند قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی
دران روز داده بود او ترس و وهم که منافقان نادرست را دامنگیر ست پناه بدامنهٔ کوه
برده ایستاد و از سراسیمگی نه روئے رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و
جمعے را فرستاده بدلاسا و موا سا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران
فرود آمد و درینجا شخصے جبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورده میرزا ازین آوردن
جبه اندیشهاے تباه بے ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و ازانجا
کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده
در استحکام مبانی قلعداری اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبه صدق نما
فریب می داد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی گسیخت
تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد و جبهٔ آنحضرت را فرستاد و بعد
عهد و پیمان و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت و آن نوبادهٔ
چمن کائنات و گلدسته بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بروائح
اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید و انوار خلافت ایزدی
از مرآت ناصیهٔ اقبالش می تافت از نافهمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت
اما حمایت ایزدی که مقارن احوال آنحضرت هست بوسم قدیم آن بصورت خود بمعنی

بزرگ را از روی معنی در کنف حراست واز روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی می کرد میرزا کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می نمود و میرزا عسکری را جوئے شاهی که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است جاگیر کرد این موضعے ست دلکشاد و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهاے هند و مبرا از ناخوشیهاے ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوب گردانیده معمورهٔ والا گردانید و غزنین و آن حدود را بقراجه خان داد غوربند و آن نواحی بایسبن دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و باولیای دولت بادشاهی در مقام گرفت گیر شد خواجه سلطان و علے دیوان را مقید ساخت و دست تطاول کشاده بزور و زجر از مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شده و پیوسته از توجه موکب بادشاهی اندیشه من بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات بر قراجه قاسم بیر بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی سامانی که سر بے سامانیها باشد بهم رسانید غافل ازین که۔ شعر

درم بزور ستان و زر بزینت ده
بناے عمر کنانند و بام فقر اندا ے

قریب سه ماه باین حال گذرانید تا آنکه طنطنهٔ نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد بابا جوجک و ملا سقائی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش بمشابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خورد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا جهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست

که ابر جان بخش جان آفرین خجستگیهاے کونین را که در ذات اقدس ودیعت سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را از تو تیا چه فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است + + + +

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Acc. No 88611
Date 6. 9. 71

Call No. ....

Acc. No. ....

Date ....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No.________ Call No.________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No.________ Call No.________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

Call No. .... *Date* ....

Acc. No. ....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.